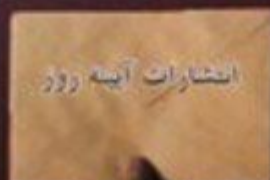




عدم موفقیت طرح ها و سیاست های
"جامعه جهانی" در

افغانستان
Ketabton.com

نویسنده :
دوکتور عزیز "گردیزی"



انتشارات آینه روز

عدم موفقیت طرح ها و سیاست های «جامعه جهانی» در افغانستان

نویسنده:

دوكتور عزيز «گردیزی»

ناشر: سید داود " یعقوبی "

نام کتاب : عدم موفقیت طرح ها و سیاست های

نویسنده : دوکتور عزیز گردیزی

طرح جلد : سید داود " یعقوبی "

نوبت چاپ : اول

چاپ : انتشارات آئینه روز

تلفن : ۰۷۸۶۴۷۰۱۶۸

تعداد چاپ : ۱۰۰۰

نشانی مرکز چاپ :

سینما بهارستان - سرک قصابی کوچه پنجم خانه پنجم دست راست

فهرست مطالب

1 پیش درآمد سخن

مطالب

- 3 آغاز سخن
- 9 دست اویزهای توسعه جویی سرمایه داری بازار آزاد
- 12 دست اویزهای نوین برای افرینش بحران
- 18 مروری هرچند گذرا بر سیاست های کشورهای همسایه
- 25 حضور قوای بین المللی در افغانستان
- 26 سیاست قوای امریکا در قبال جنگ با طالبان
- 29 مجوز حقوقی او ای ایف و ایساف
- 29 انف : او ای ایف
- 33 ب : قوای ایساف
- 41 تیم های بازسازی ایالتی
- 41 مدل امریکایی
- 45 تیم بازسازی انگلستان
- 46 مودل المان

- 49 سرنوشت صدور دیموکراسی در جهان و افغانستان
- 58 نخبگان کنونی کشورهای پیرامونی نوع اول
- 59 نخبگان کنونی کشورهای پیرامونی نوع دوم
- 61 نخبگان سده گذشته کشورهای پیرامونی
- 63 نظری هرچند گذرا بر زمینه نظام پولیاریخی
- 66 نظام پولیاریخی (پولیاریشی)
- 77 جامعه مدنی و سیاست طلبی
- 73 ضرورت بازنگری مشارکت در دیموکراسی
- 87 صدور ملت سازی
- 103 دولت سازی جامعه "جامعه بین المللی" در افغانستان
- 109 توافقات پترسبرگ سندهویت دولت سازی نوین افغانستان
- 116 ناتوانی دولت در تامین و تداوم مشروعیت
- 126 پایان گفتار

پیش درآمد سخن

دیرزمانی بود که نویسندگان و خردمندان جامعه توانایی نوشتن حقیقت‌ها را نداشتند و دیدگاه‌های حقیقی خویش را نمی‌توانستند تبارز دهند و مجبور بودند یا خود سانسوری نمایند و یا اینکه حرف‌های خود را بشکل غیرمستقیم و یاد لابلای کلمات رمزی بیان دارند تا دولت‌مندان و حکومت‌ها آنها را مورد پیگرد و آزار و اذیت قرار ندهند.

بهر صورت همین حالا هم اکثریت نویسندگان توانایی نوشتن حقیقت‌ها را ندارند و خود سانسوری می‌نمایند، زیرا در کنار دولت‌باندهای مافیایی هستند که تحمل انتقاد را ندارند، اگرچه این انتقادات سالم باشند.

اما هستند کسانی چون دانشمند گرامی "گردیزی" که موشگافانه و دقیق موضوعات را مورد بررسی قرار می‌دهند و دیدگاه‌های نوین و اندیشه‌های خود را به جامعه تقدیم می‌دارند و بدین طریق روشنفکران نیز موضوعات نو و بررسی‌های موشگافانه اندیشمندان و خردمندان را بادفت تمام می‌خوانند و از لابلای آن نکات قابل استفاده و مثبت را مورد توجه خویش قرار می‌دهند و به دیگران نیز توصیه می‌نمایند که یافته‌های فلان دانشمند و یا مطالب فلان خردمند باید خوانده شود و بدین صورت گفته‌های تاریخ‌نویسان مورد توجه قرار می‌گیرد.

از زمانی که "هرودوت" اولین تاریخ نویس جهان که آثار مکتوبش را به جامانده است. تا حالا تاریخ نویسان و نویسندگان نکات مثبت و منفی دوران خود را به شکل مکتوب به نسل های بعدی گذاشته اند و نکات تاریک و روشن را به ما بازگو کرده اند.

اما "رژه گارودی" این تاریخ نویس و کنکاش گرتاریخ یک نکته را برای همه تاریخ نویسان و همه خردمندان و حتی کسانی که تاریخ را مطالعه می کنند گوشزد کرد که تاریخ را بخوانید و ابعاد روشن و تاریک آنرا بررسی کنید و نکات مثبت و منفی آنرا از هم جدا نمایید و همیشه به دنبال حقیقت های تاریخی روید و بنگرید که تاریخ نویس از کدام زاویه و دیدگاه موضوعات روزگار خویش را بررسی کرده است.

ما امیدواریم مطالب باارزش و دیدگاه های طرح شده و مطالبی که وابسته به زنده گی مردمان این سرزمین است خوانده شود و این روشنفکران است که از لابلای مطالب تاریخی نکات مثبت و منفی را مجزا می نماید و در آخر میدانند که چه کسانی به مادر وطن خیانت کرده است و چه کسانی تریبی خیانت است و چه کسانی به مادر وطن ارج نهاده و پرچم پرافتخار این وطن را به اهتزاز در آورده است.

سید داود " یعقوبی "

مسئول انتشارات آینه روز

و مدیرمسئول دو هفته نامه آینه روز

آغاز سخن

مطلبی که همین اکنون از نظر شما خواننده ارجمند میگذرد و زحمت خواندن آن را پذیرا خواهید شد در آغاز سخنرانی کوتاهی بود که به روزشهادکه همه ساله به تاریخ هژدهم جوزا هشت جون برگزار میشود پیرامون «عدم موفقیت‌های دولت افغانستان و سیاست‌های جامعه بین المللی» ایراد گردیده بود.

چه در افغانستان چه در آلمان در هر کجا که فرصت صحبت با دوستان رفقا و ارجمندان دست میداد پیوسته این بحث بالا می‌گرفت که افغانستان که از سال ۱۸۲۸ به وقفه‌ها مورد حمله بیگانگان قرار می‌گیرد و هر تجاوزگری برای تهاجم و یورش خویش مؤلفه‌های خاص خود را عنوان میکنند و هر کدام آدم‌های مطلوب خود را از زمان شاه شجاع به اینسو بر اریکه قدرت نصب مینمایند آیا یورش کنونی که در اولین سال سده بیست و یکم در آغاز عصر و دوران جهانی شدن سرمایه و مبدل گردیدن جهان به دهکده‌ای، زیر محمل اشاعه دموکراسی و حراست از حقوق بشر و در گذرگاه بحث‌های «پایان تاریخ» و «جنگ تمدنها» براه انداخته شده از همان قماش تهاجم‌های گذشته است که به ادعای «آوردن تمدن و تجارت» و «سوسیالیسم ورهائی طبقه کارگر» صورت می‌گرفته که ننگ و نفرین تاریخ آنها را بدرقه می‌نمایند و یا در پناه تحولات ژرف و عمیقی که در عرصه جهان پیش آمده از ماهیت و محتوای دیگری برخوردار میباشد.

هر چند که امریکا رسماً ادعا دارد که بعد از بوقوع پیوستن حادثه یازدهم سپتامبر حمله بر افغانستان را بخاطر برانداختن رژیم طالبان و ریشه کن کردن القاعده تجویز کرده بود. اما از حمله امریکا بر افغانستان که با توجه به منابع عظیم نفت و گاز آسیای میانه در موقعیت حساس استراتژیک افغانستان ریشه دارد هر کس و یا گروه سیاسی و اجتماعی به زعم و علایق و منافع خود تعبیر مختلف میکنند یکی در بحر سیاه و پرتلاطم فرمانروایی طالبان آنرا کشتی نجات نوح میخواند، دیگری آنرا عامل ثروت و غنا سومی مشعلدار دموکراسی و حافظ حقوق بشر و ناجی حقوق زنان مینگارند. به همین لحاظ یکی از ترس عودت نکردن رژیم سیاه‌طالبی و دیگری به امید رسیدن به نان و نوا و سومی به امید برقرار گردیدن تساوی تیره و تبار قومی و چهارمی به ادعای

تحقق «دموکراسی و آزادی» نه تنها حضورش راتحمل میکنند بلکه برای مقدمش ثنا میخوانند و دنیای از ادله و دلیل و تیوری و نظر را ارائه میدارند. البته قدرتهای بیگانه و استعمارگر به هر کجای جهان که رفته اند، با توسل به حيله تلاش ورزیده اند که عده ای رابه نحوی از انحا با خود هم دیدن وهم نظر گردانند یا بخاطر اغوای مردم که بر کشور شان یورش برده اند ویابه سبب ضرورت های که پیش می آمده یک رشته اقدامات و کارهای راهم انجام بدهند.

انها برای چاپیدن منابع مادی و انسانی شهرها و روستاها را با هم وصل میکردند برای رسیدن بدین غایت شبکه های عصری راه را حال چه جاده ها بوده یا خط آهن و یا میدانهای هوایی احداث و اعمار می نمودند، بروکراسی کاردهی را ایجاد و استوار میساختند و نظم و امنیت را حال بهر قیمتی که میشده تأمین می نمودند چنانکه استعمار انگلستان در هند شبکه وسیع راه آهن را بوجود آورد اما این بدان جهت نبود که گویا انگلیسها عاشق روی ساکنین هند بودند لهذا برای راحتی آنها خطوط آهن را احداث کردند خیر، هرگز چنین نبود انگلیسها در یکسرزمین وسیع که به وسعت نیم یک قاره میباشد جهت نقل و انتقال کالا موادخام و نیروی انسانی به تمدید خط آهن نیاز داشتند بهای را که هند برای آن پرداخت تحمل بیش از دو صد سال فرمان روایی و استعمار هند بود اگر کس به میزان خشونت استعمار و نحوه استعمار در هند که ویل دورانت مؤرخ مشهور باری انرا بیرون داده بود نظر اندازد مو بر اندامش راست میشود.

امروزه هم که امریکا به افغانستان لشکر کشیده و گویا میخواسته طالبان را مجازات و دهشت افگنی و القاعده را نیست و نابود کندبه این هدف به افغانستان نیامده که بجای مردم افغانستان تحولات و دیگر گونی های عمیق اجتماعی و سیاسی را برای افغانها انجام بدهد، بل برای دست یافتن به اهداف استراتژیک خود است که این همه تلفات جانی و مصارف عظیم مالی و اقتصادی را پذیرا شده است.

چون ما بدین نظر هستیم که پدید آوردن هر نوع تغیر و تحول چه ذهنی باشد و یا فکری، اقتصادی باشد یا سیاسی و اجتماعی، کار مردم هر کشور است آنچه را که قدرتهای بیگانه انجام میدهند حتی اگر استثنائاً از سر حسن نیت هم بدان دست یازند جزء از استراتژی و راه کارهای سیاستهای موجود و آینده شان به حساب میاید.

به تاسی از همین فکر و وسواس بود که ما سخنرانی روز هژدهم جوزاسال ۲۰۰۷ را تا حدی گسترش دادیم و سعی نمودیم هرچه مختصر با تکیه بر اسناد مدارک معتبر و مراجعه به تحقیقات و پژوهش های دانشمندان بدور از

نگرش یک بعدی که بیشتر میتواند جنبه تبلیغی داشته باشد به کاوش سیاستها و عملکردهای امریکا و قدرتهای خارجی در افغانستان بپردازیم و تا جای که توان ما رخصت میدهد روشن سازیم که در زیر پوسته تبلیغ مؤلفه های بسیار پسندیده و انسانی چه سیاستهای حيله کارانه میتواند پنهان باشد.

در این مبحث کوتاه و مختصر روی سخن ما بویژه به آنده از دوستان و ارجمندان میباشد که آگاهانه و یا نا آگاهانه و یا بخاطر کتمان ضعفها و ناتوانی ها و یا از روی اغوا روند جهانی شدن را که بیش از چهار صدسال است که بشریت راهمراهی میکند و امروزه درجهانی شدن سرمایه تولید مصرف و تکنالوجی اطلاعاتی و معلوماتی و کمپیوتری خود را متبلور میسازد سند موجبیت دگرگونی ها می انگارند جهانی شدن با همین ویژگی کنونیش هم چیز تازه ای نیست مگر بنیانگذاران فلسفه علمی در آغاز مانیفست یا منشور خویش نگفته بودند که سرمایداری تا آن دوریها در اعماق جوامع بشری پیش میرود تا مال و متاع خود را به فروش برساند و برای خود بازار ایجاد کند امروزه اگر کسی جهانی شدن را رستن از پندار های قرون وسطی میداند به فریاد بلند و رسای جنبش نیرومند مخالفین جهانی شدن که در تظاهراتی که در سال ۱۹۹۹ در Seattle در مقابل نشست سازمان تجارت جهانی براه انداختند و در سال ۲۰۰۱ در جینوای ایتالیا همین مخالفین نخستین قربانی خویش را دادند گوش فرا نداده اند آنها جهانی شدن را نه ره کشایی معضلات انسان پیرامونی بلکه پیروزی سرمایداری نوع امریکایی آن میدانند.

ماهیت سرمایداری لیبرال نوین را که در آن به آزادی بازار و سنجش سود فردی به حد اعلی آن ارج گذاشته میشود از اینجا میتوان دریافت که مارگرت تیچر صدراعظم دهه هشتاد انگلستان که همراه با رونالد ریگن رئیس جمهور همان سالهای امریکا که از حامیان اولیه بازار آزاد انگاشته میشدند سود فردی را جوهر همه چیز میخواندند و مدعی بودند که در برابر آزادی بازار و رقابت بدیل و گزینه دیگری وجود ندارد.

امروزه همین سرمایداری است که جهان را کوچک نی بلکه شبکه ای ساخته است که در آن تولید را بمنظور ارزانی آن بمناطق و کشورهای انتقال میدهند که امکان تخنیکی و نیروی انسانی ارزان در اختیار داشته باشند.

بحث رسیدن سود و منفعت به یک قشر معین هم گپ تازه ای نیست در قرن نوزدهم انگلز در مشاجره علمی که با دیورینگ داشت از بوجود آمدن یک قشر ممتاز کارگر که در استعمار کشورهای دیگر بوسیله سرمایدار سهم می شوند سخن گفته بود.

در کشورهای که در آن تصدیهای فراملتی برای استثمار منابع طبیعی و یا بکارگرفتن نیروی انسانی اش سرمایه گذاری میکند بالطبع به یک قشر کارگر و دیوان سالاران دولتی سودش میرسد ولی این هرگز به معنی دیگرگون ساختن سیمای یک جامعه نمیتواند باشد. جهانی شدن برادرتی و همزاد ادعای سرمایداری قرن نوزدهم است که در زیر لوای عصری گردانیدن و «سمنن ساختن» به پیش رانده میشد ولی در واقع هدف از آن تصاحب بازار و سرزمینها برای کسب سود و منفعت بود در آن زمان هم انگلیس ها شیفته فکر لیبرال بودند و آنرا مایه رستگاری خود و جهان میدانستند ولی در پی تحقق آن به تبعیض روی آوردند بقتل و قتل دست زدند و بگونه تلخی آوری به استثمار انسانها پرداختند. یگانه چیزی که از آن بدست آوردند غنی ساختن انسان استثمارگر انگلیس و تقویت امپراتوری آن کشور بود.

در حال حاضر هم دلبستگان و شیفتگان جهانی شدن در امریکا انتظار رسالت ایمنی را از آن دارند و بازار را خالق سرنوشت میدانند چنانکه Harvey Cox عالم الهیات امریکا آنرا سردار سرنوشت خوانده مارگرت تیچر چنانکه گفتیم ادعای بی بدیل بودن آنرا دارد و فوکویاما با خیره شدن در برابر این نمایش زنگ پایان تاریخ را به صدا در میآورد و کسانی دیگری چون بیل کلینتون رئیس جمهور اسبق امریکا و جورج بوش رئیس جمهور کنونی در آن موجبیت تاریخ را مشاهده میکنند به همین لحاظ فریاد برگشت ناپذیری آنرا سر داده اند چنانکه ساده اندیشان پرچمی و خلقی هم فریاد «انقلاب برگشت ناپذیر» را سر داده بودند. در فرجام این برگشت ناپذیری به تورم سرسام آور پولی به قیمت بیکار گردیدن سیل اسای کارگران در کشورهای بزرگ صنعتی به کاستن از تأمینات اجتماعی به فقر بیشتر و ایجاد بحرانهای زنجیری نظیر بحران مالی سال ۱۹۹۸ حوزه جنوب شرق آسیا که مایه بیکاری بیش از ۲۰ میلیون انسان و خودکشی صد ها نفر گردید و در سراسر جهان سبب تباهی اقتصادی میلیونها انسان شد و یا بحران کنونی افلاس بانکها تورم و افزایش قیمتهای مواد غذایی که بقول بانک جهانی ظرف سه سال ۸۰٪ بالا رفته و به بهای زیستن قریب به یک میلیارد انسان در مرز فقر و گرسنگی تمام میشود. جهانی شدن عرصه آنگونه رقابتهای نا بود کننده است که بازنده آن خواه نخواه کشورهای فقیر و نادار میباشند. از کشوری که در ۱۷۲ کشور جهان یک تصدی آن بنام Cargil هشتصد و شش هزار کارگر و همکار دارد و در سال ۱۹۹۹ قریب ۴۶ میلیارد دالر درآمد داشته که این رقم معادل تولید ناخالص ۱۵ کشور آفریقایی را بار میآورد (چالمر جانسون صفحه ۳۶) چگونه میتوان رقابت را برد

بنا باز بقول همین نویسنده جهانی شدن چیزی نیست مگر نمای زیبای که در پیشگاهش کشور های جهان سوم به قربانی گرفته میشوند.¹

به هر حال سیمای جهان کنونی را وارد گردیدن سرمایداری به پلکان جهانی شدن تصویر میکند پایگاه فکری واید یولوژیک آنرا لیبرالیسم نوین بار می آورد سرمایداری درین مرحله از پیشرفت و تکامل خویش جهت تأمین تسلط اش بر بازار های جهانی استراتژی خاصی راتجویز نموده است.

با تکیه بر این استراتژی سرمایداری بازار آزاد بویژه سرمایداری امریکا میخواهد دولت رفاه اجتماعی را که محصول فکر کنز اقتصاد دان انگلیسی بود و از دهه سی و بخصوص بعد از ختم جنگ دوم جهانی در تخطه کردن خواسته های طبقه کارگر از آن سود میبردند. از آنجایکه دیگر جنبش های کارگری به ضعف افتاده و فکر سوسیالیستی به عدم موفقیت و ناتوانی گرفتار آمده از صحنه بیرون کشد. و بجای آن با وارد آوردن تغیر در روابط تولید و توزیع بازار را میخواهد به عاملی مبدل کنند که فاعل مایشا باشد.

چون سرمایداری امریکا از همان بدو امرچندان دربند انحصار دولت نبود لهذا اتحادیه کارگری آنکشور هم هرچند که در سالهای سی قرن گذشته پرتوان ونیرومند بحساب میآمد ولی بزودی از سیاست کنارزده شد. از آن گذشته سرمایداری امریکا بیشتر در دامن رقابتهای گروهی مهاجرین رشد و قوام یافته تا مبارزه طبقاتی طبقات مختلف اجتماعی آنچنانکه در اروپا پیش آمد.

بنا آگاهی طبقاتی در آن قاره نسبت به اروپا در سطح پائین تر قرار دارد مضاف بر اینها آنچه از دید سمیرامین کمال اهمیت را دارد این میباشد که عصر روشنگری آنچنانکه در اروپا تغیر و دگرگونی عمیقی را در فرهنگ و تفکر انسانها بار آورد در امریکا موجب پدید آوردن تغیر ژرف در آرا و اندیشه مردم آن دیار نگردید.

در نتیجه به تناسب اروپا فرقه پروتستانت از روح انتقادی عصر روشن گری بدور ماند کم کم در امریکا این اندیشه سطحی گرا که علوم یگانه چیزی است که سرنوشت انسانها را رقم میزند وملاک همه چیز میباشد جا افتاد بنابر همین علل و عوامل سرمایداری هم در ان رشد لجام گسیخته نمود.

سرمایداری بازار آزاد که بنابر عوامل یاد شده قبل از همه در امریکا رشد یافته در بخش صنایع بویژه تکنالوژی مخابراتی و کمپیوتری که امروزه نبض

¹ Chalmers Johnson: Der Selbstmord der amerikanischen Demokratie Goldmann München 2004 Seite 361-62.

² - Samir Amin- AL-Ahram weekly online :15-21 mai 2003 Essue no.638-http://Weelly. Ahram. Org.ey 2003/638/ focos/htm.

اقتصاد جهانی را در دست دارد پیشگام می‌باشد. به همین لحاظ از تحرک و پویایی زیادی برخوردار بوده بویژه که زور نظامی را هم در خدمت گرفته است. لهذا این سرمایه‌داری با تحرک و پویایی اقتصادی و ضرب و زور نظامی می‌خواهد اقیانوس را که در دهه (۶۰) و (۷۰) قرن گذشته بخصوص بسبب جنگ ویتنام بدان گرفتار آمده بود هرچه زودتر و گسترده تر جیبیره کند.

آنچه درین راستا بیشتر سرمایه‌داری دوران بازار آزاد را کمک میکند نبود رقیب چیره دستی نظیر سرمایه‌داری بروکراتیک شوروی پشین می‌باشد در سایه رقابت‌های سرمایه‌داری بازار آزاد و سرمایه‌داری دولتی شوروی که در سطح جهان در چهار چوب پکت‌ها و جناح بندی‌های نظامی و اقتصادی تبلور می‌یافت بود که به کشورهای پیرامونی هم فرصت میداد که تاحدی فضای جولان را بدست آورند و از حاکمیت نسبی برخوردار شوند. اما پس از فروپاشی سرمایه‌داری دولتی شوروی، جهان در چنین تکتازی اقتصادی نظامی و سیاسی سرمایه‌داری بازار آزاد و در رأس آن امریکا گیر افتاده است و سعی میشود تا دوکانون دیگر سرمایه‌داری یعنی جاپان و اتحادیه اروپایی به تشریک در بهره گیری از بازارهای جهانی و منابع خام آن کشیده شوند.

البته این سه کانون سرمایه‌داری را که تا هنوز تضاد‌های درونی آنها کسب شدت نه نموده ابزارهای کاری نظیر بانک جهانی صندوق وجهی بین المللی و سازمان تجارت جهانی در تصاحب بازارها و بهره کشی از انسانها مدد می‌رسانند.

سرمایه‌داری بازار آزاد درین مرحله رشد خویش که ادعای جهانی شدن سرمایه را عنوان نموده و برای نیل بدان به موازات امکانات متعدد اعمال فشار اقتصادی و سیاسی قهر نظامی را هم تجویز میکند همراه با بیرون راندن دولت‌های رفاه اجتماعی از صحنه سیاسی حق حاکمیت ملی را که پس از صلح و استقلال در سال ۱۶۴۸ که دولت‌های ملی پا بعرصه وجود گذاشتند به نورم جهانی مبدل شده بود هم می‌رود که از اعتبار بیندازد. به همین سبب برای کشودن بازار و استفاده از منابع طبیعی بویژه منابع انرژی که به مصابه خون در رگ‌های سرمایه‌داری جریان دارد بعد از سقوط و فروپاشی شوروی به منظور پخش و اشاعه قدرت و سلطه خویش در پهلوی برون راندن دولت رفاه اجتماعی و محدود ساختن حاکمیت ملی دولت‌های پیرامونی به منظور تسهیل کشورگشایی و یا گسترش ساحه نفوذ یکرشته دستاویزهای دیگر را نیز عنوان کرده که اینک ما سعی می‌کنیم هرچه به اختصار آنرا به بحث و بررسی بگیریم.

دستاویزهای توسعه جویی سرمایداری بازار آزاد :

ما قبل از آنکه دستاویزهای نوین سرمایداری برای تأمین تسلط اش بر جهان را بررسی کنیم ناگزیریم که نظر هر چند گذرا بر اوضاع جهان بیندازیم. بعد دستاویزهای نوین سیطره جویانه نظام سرمایداری را بطور مختصر به بحث بگیریم.

پس از فروپاشی شوروی جهان دچار تشتت اختلافات و سر در گمی های چندی شد که تصویر غمگنانه را ارائه میدهد اروپای شرقی از نظام کلیت گرا برید و یکشنبه ره صد ساله پیمود و از پیروان «اصیل» نظام دموکراسی شد. یوگوسلاویا به کشورهای متعدد تقسیم گردید عراق دوبار به جنگ گرفتار آمد و هنوز که هنوز است در زیرشلاق های جنگ جان میکند، پاره از کشورهای قاره افریقا در کام جنگهای قبا یلی و گروهی خشن و هولناکی فرو رفتند سومالیا فروپاشید و روندا در دریای خون شنا کرد اما چون نه نفت داشت نه هم گاز و نه الماس و یا طلا، بنا عساکر کلاه آبی ملل متحد آنچنان به پاسداری گماشته نشدند که در جاهای دیگری بخدمت گماشته میشوند. ناتو هم که میرفت به ابزار زاید مبدل گردد هنوز بدین فکر نیفتاده بود که از نمود بحران اسیا و یا افریقا کلاهی برای خود بسازد.

افغانستان پیروز در نبرد برضد شوروی در ورطه جنگ داخلی سقوط کرد و امریکای لاتین بیش از پیش در زنجیر وابستگی کشیده شد. بطور کلی دولتهای که از ترکیب ملتهای مختلف بوجود آمده بودند اگر به تجزیه نرفتند به ضعف قدرت درونی گرفتار آمدند. گروه های قومی که تا دیروز خوب یا بد در زیر چتر دولت های ملی در کنار هم زیست داشتند شمشیر مخاصمه را در برابر هم کشیدند.

سرمایداری بازار آزاد آگاهانه بجای ناسیونالیسم ملیتها که حاصل تلاش بورژوازی بومی برای تصاحب بر بازار خودی بود خیزشهای قومی و گروهی را تشویق و تشجیع نمود Eric Habsbawm بدین نظر است که جهان درین مرحله شاهد نوع جدید ناسیونالیسم شد که در گرایش های قومی و گروه ریشه دارد و تفاوت آن با جنبش های ناسیونالیستی و جنگهای آزادیبخش ملی در آن میباشد که جنبشهای ناسیونالیستی قرن نهم و تا پایان دهه هفتاد سده بیستم در پهلوی ضدیت با بیگانه در پی پدید آوردن دولت ملی، ثبات و استحکام و تمامیت ارضی و حاکمیت آن بود جایش را برای جنبش ها و حرکات گروهی و

قومی که در صدد تضعیف کردن دولت مرکزی بوده به تمامیت ارضی و حاکمیت ملی هم وقعیه چندانی نمیگذارد خالی کرد.³

همراه بدان سیمای جنگهای که براه افتادند نیز تغییر پیدا کرد جای جنگهای میان دولتها و نیروهای آزادیبخش ملی را که از اواخر قرن نوزدهم شروع و در دهه ۵۰ تا ۷۰ قرن گذشته دوران شگوفایی خود را سپری مینموده به جنگ های داخلی قومی و گروهی چریکی عملیات انتحاری استخدام عساکر اجیر که از طرف تصدیقهای بزرگ فراملیتی به منظور تصاحب منابع طبیعی و بازار اجیر میشوند گرفت همین نوع جنگها در مجموع بجنگهای تقارن منفی هم مسمی شده اند در زیر پوسته "نظم نوین" و ایجاد ساختارها سیاست جهانی ساختن تک بعدی گردید.

تصور میشد که باتشویق و یا حتی متقاعد گردانیدن اجباری به دموکراسی میتوان نظم نوین را که ادعا میگردید برقرار ساخت مگر سوای امریکا و اروپا در بقیه جهان دموکراسی هم یک بعدی شد یعنی که ماهیت سیاسی خود را برای تعویض قدرت در فاصله های معین زمانی که قوانین اساسی هر کشور پیشین کرده بود حفظ کرد ولی هرگز به دموکراسی لیبرال که در آن فرد از کلیه آزادیها برخوردار میباشد مبدل نشد.

با پایان یافتن دوران دو قطبی جهان اروپا که محور رقابت هر دو قطب بود از چنگال آنها رهایی یافت همین امر کراراً سبب شد که اروپا فرصت یابد تا به عنوان رقیب اقتصادی تازه ای سربلند کند امتناع آلمان و فرانسه در مقام گردانندگان اصلی اتحادیه اروپایی از شرکت در جنگ عراق نخستین نمود تضاد های بلاک سرمایه داری اروپا با امریکا را به نمایش گذاشت و امریکا با طرح "اروپای جوان و پیر" در پی پاسخ بدان بیرون شد مع الوصف تضادهای بلاک سرمایه داری اروپایی و امریکایی هنوز آنقدر رشد نکرده که در برابر همدیگر صف بندی نمایند نظر به پردازان امریکایی بدین نظراند که پس از بوقوع پیوستن جنگ اول جهانی در واقع اروپا از لحاظ نظامی دیگر توان رقابت با امریکا را ندارد.

البته در عرصه اقتصادی این تنها اروپا و جاپان نیستند که بحیث قدرت رقیب تبارز میکنند بلکه چین و هند هم عنقریب ادعای هم ترازوی خود را مطرح مینمایند.

با این وضع در حال حاضر جهان در چنبر قدرتهای سرمایه داری امریکا جای دارد، استراتژی که بمنظور تصاحب منابع و آزادی با زار و کسب سود

³ http://www.uni-kassel.de/fb5/friedenbewegung/frieden_politik31-1-2006

هرچه بیشتر به کار گرفته میشود بر ضرب زور نظامی متکی میباشد. تا بدان حد که بودجه نظامی امریکا که سر به قریب هفتصد ملیارد دالر میزند بیشتر از مجموع بودجه نظامی سایر قدرتهای بزرگ میگردد.

برای شگوفا نگهداشتن سرما یه داری خویش امریکاکه در ۴۰ کشور جهان افراد یا قوای نظامیش را مستقر گردانیده دارای ۷۲۵ پایگاه نظامی در جهان میباشد بطور مجموعی بیش از یک میلیون و سیصد و هشتاد و نه هزار عسکر آماده جنگ دارد حال آنکه در سال ۱۸۷۴ شمار عساکر اردوی امریکا به ۱۶ هزار تن میرسید.^۴

از سوی دیگر Milton Friedman پدر اقتصاد سرمایه داری جهانی شده امریکادریکی از نوشته های بسیار موثر خویش که Naomi Klein^۵ نر محور استراتژیک تفکر او میخواند تیوری تکان را مطرح میکند در این طرح Schock او دکترین ویا نظریه تعمیق بخشیدن بحران را بیان میدارد از دید

Friedmann آنچه که میتواند به تحول و دیگرگونی منجر شود بحران است وقتی بحران پیش آمد بقیه اقدامات وابسته بفکر و طرحی میباشد که از قبل در جریان بوده و شکل گرفته است به تعبیر او در گرما گرم بحران بانستی برای سیاستهای موجود گزینه هار انکشاف داد و آنرا تازماتی زنده نگهداشت که یک حالت ناممکن سیاسی به وضعی در آید که دیگر اجتناب ناپذیر باشد مهم این است که بحران پدید آید فرق نمیکند که این بحران زاده توطئه و زدوبند عالم سیاست باشد ویا سوانح و حوادث طبیعی آنرا بار آورده باشد باید سریع دست اندر کار شد و جامعه بحران زده را مجبور بقبول تغییرات و تحولات برگشت ناپذیر ساخت و نگذاشت که در دامن قهار حالت موجود سقوط کند.^۶

به تاسی از فکر همین اندیشه پرداز لیبرالهای نوین است که در زیر پوسته احساس خطر از نا حیه دولتهای طاغی ویا دولتهای ناتوان در حال فرو پاشی زمینه ایجاد بحران فراهم آورده میشود و آنچه را که ناممکن بوده اجتناب ناپذیر می گردانند

⁴ ibid: Chalmers Johnson. 108 -109

⁵ Naomi Klein Die Schock Strategie Des Katastrophenkapitalismus

دستاویزهای نوین برای افرینش بحران :

از دهه نود قرن گذشته به بعد که امریکا در مقام ابرقدرت تکی در جهان جای یافت دستاویز تازه و نوین را که همانا تبدیل کردن جنگ دفاع از خود به جنگ پیشگیرانه میباشد برای سیطره جویی تحمیل نمود.

البته در آغاز نزد محافظه کاران نوین سه بحث مطرح بود: یکی اینکه با افزایش بودجه نظامی امریکارا از این هم بیشتر نیرومندسازند تا بدانند که یکه و به تنهایی قادر بدان باشد که قدرت خود را بر هر کشور که خواسته باشد تحمیل کند نیاز به پشتیبانی کدام کشور و کسب استیذان از ملل متحد را هم نداشته باشد. نظردومی این بود که به تیوری جنگ پیشگیرانه روی آورند و باتوسل به اینوسیله به تغیر و سرنگون ساختن رژیم هادست زنند، علایق و ارزش های امریکارا در جهان گسترش بخشند.

دید سومی این بود که از طریق برپاداشتن امپراتوری قدرت و سیطره خود را بر جهان و در وهله اول بر شرق میانه و در انجا هم قبل از همه بر عراق پهن سازند.

بعد از آنکه جورج بوش ریس جمهور شد محافظه کاران نوین امریکا بیشتر دنبال نظر اولی را که قبلا در طرح که در سال ۱۹۹۲ بوسیله دک چینی و ولفوویچ رویش کار شده بود پذیرفتند و اصل جنگ پیشگیرانه را که در بسیاری از موارد میتواند مغایر موازین حقوق بین الدول هم باشد بر جهان بقبولانند.

از اوایل دهه نود نخست این بحث آغاز گردید که کدام تهدید در جهان جدی میباشد تا بدان فوراً عطف توجه گردد در پاسخ بدین سوال دومورد به عنوان خطرات جدی به بحث گرفته شد، یکی احساس خطر از ناحیه دولت های Rogue یعنی دولتهای که ما انرا دولتهای طاغی و سرکش میخوانیم و دیگری دولتهای در حال فروپاشی یا Failed State دید امریکا این بود که دولتهای طاغی و سرکش محل امنیت جهانی میباشد اینان کشورهای اند که دهشت افگنی را تقویت میکنند برای دستیابی بر سلاح اتمی تلاش مینمایند مایه آزار و اذیت همسایگان خود میگردند و از امریکا نفرت دارند.

در آغاز کشور های طاغی و سرکش عبارت بودند از عراق ایران کوریای شمالی سوریه سودان لیبیا و کیوبا. بعد یوگوسلاوی و یای پیشین و افغانستان در دوران طالبان هم جز آنها شدند از میان این نه کشور نخست بساط یوگوسلاویا

6 - Pax americana تحت عنوان Ralf Sieber مراجعه شود به مقاله پرفیسور
[http://www.uni-kassel.de/fb5/frieden/regionen USA'sieber.htm](http://www.uni-kassel.de/fb5/frieden/regionen%20USA/sieber.htm)

وبه دنبال آن طالبان چیده شد و بعد به تقلید از رونالد ریگان ریس جمهور دهه هشتاد آمریکا که شوروی را امپراطوری شیطنانی خوانده بود جورج بوش ایران عراق و کوریای شمالی را محور شرارت خواند، بستن این سه کشور به تیرشرارت در زبان دیپلماتیک این مفهوم را میرساند که باید نخست این سه کشور به نحوی از انحا زیرسلطه مسقیم آمریکا درآورده شوند. و یا هژمونی آمریکا بر آنها تأمین گردد. ازسوی دیگر چون در درون نظام سرماییداری امریکابخش مربوط به صنایع نفتی و صنایع تسلیحاتی باهم سخت دررقابت میباشند از طرف دیگر، محافظه کاران نوین امریکا که سکان قدرت را در دست دارند، بیشتر نمایندگان جناح صنایع نفت میباشند به همین لحاظ دو کشوری را که دارای منابع نفتی سرشارند یعنی ایران و عراق را بعنوان محور شرارت در تیرس قرار دادند و کوریای شمالی را هم به سبب تطمیع کردن صنایع تسلیحاتی در همین محور جا دادند.

امروزه در عراق ۱۸۲۱ چاه نفت وجود دارد از هشتصد چاه نفت که در تکزاس از آنها نفت استخراج میشود بهمان مقدار نفت بدست میاید که تنها از یک چاه نفت عراق استخراج میگردد در تکزاس استخراج یک بیرل نفت در حدود ده دالر تمام میشود در بحیره شمال حتی به پانزده دالر میرسد اما از چاه های عراق یک بیرل نفت به یک دالر بدست میاید گذشته از آن استفاده از منابع نفت عراق میتواند باعث ذخیره منابع نفتی آمریکا گردد.^۷

اما سرماییداری اروپا ادعا دارد که کشورهای در حال فروپاشی که در راس آنها سومالیا افغانستان کانگوی دموکراتیک ولایبیریا و امثال اینها قرار دارند منشاء خطر میباشند زیرا این نوع کشور از آنجائیکه از تأمین امنیت بی بهره میباشند لذا در آنها دهشت افگنان، مافیای مواد مخدر، جنایت پیشگان سازمان یافته لانه میکنند. چون دچار جنگ و بی امنیتی میباشند بنا نمیتوانند ضرورت های اولیه مردم خویش را هم مرفوع سازند بهمین سبب نیازمند بکمک های بشری جامعه بین المللی میگردند وضع بدینسان باری است که بدوش جامعه بین المللی بار میگردد مضاف بر آن برای مداخله کشورهای همجوار و قدرت های منطقه ای زمینه مداخله در امور داخلی کشورهای در حال فروپاشی فراهم مییابد.

با توجه به ذکر نکاتی که یاد کردیم کشورهای سرماییداری اروپایی ادعا دارند که نخست خطر از ناحیه این نوع کشورها احساس میشود لهذا باید جلوش را گرفت.

⁷ Ibid- Sieber

یکی از صاحب نظران معروف لیبرال های نوین Robert Kagan بدین باور است که سرمایه داری اروپا سازش کاراست میتواند با زورمندان نظیر ملاحای ایران کمونستهای کوریای شمالی و یاصدام حسین جور بیایند اما امریکایی ها به قول اروپاییها Cowboy هستند مثل شریف عصر Cowboy عمل میکنند یعنی که با جنایتکاران در میافتند آنها را قلع و قمع مینمایند و از این راه نظم را برقرار میکنند جنایتکاران شریف را کشته نمیتوانند اما صاحب کافه را از بین میبرند شاید در وهله اول از او یک گیلان مشروب بخواهند اما بعد او را میکشند ولی شریف با تکیه بازور خود میتواند نظم را برقرار کند و جنایت پیشگان را به پای مجازات بکشد.⁸

برخورد Robert Kagan با اروپا و تمثیلی را که از سرمایه داری امریکا و اروپا ارایه میدهد بوضوح کامل از تضاد میان این دو بلاک سرمایه داری و ظرفیت و توان آنها حکایت دارد و نشان میدهد که چرا امریکا متمایل به پیش گرفتن سیاست های تک تازانه می باشد.

Barnett Rubin بدین باور است که افغانستان از سال ۱۹۹۲ که مصادف به آغاز زمام داری مجاهدین میباشد در قالب کشور در حال فروپاشیدن در آمده بود اما به تدریج که طالبان قدرت را تصاحب کردند و سلطه خویش را بر بخش بزرگ افغانستان پهن نمودند افغانستان بزودی در شمار کشور های طاغی و سرکش جای یافت.⁹

تدوین کنندگان گزارش برای کتاب سفید امریکا هم بدین نظر رسیده بودند که لا اقل بعد از حمله موشکی امریکا بر پایگاه های شبکه القاعده در افغانستان که در دوره زمام داری بل کلنتون صورت گرفت نزد امریکا این گمان بالا گرفت که رژیم طالبان یک دولت Rogue یعنی طاغی و سرکش است.¹⁰ بیان بدین سان میرساند که گویا امریکا از رشد و انکشافاتی که در درون نظام طالب رخ میداد یک سره بی خبر بود حال آنکه این امریکا بود که به طفل طالبان شیوه راه رفتن آموخته بود. طالبان برای پذیرفتن گپ های امریکا گوش شنوا داشتند اما امریکا تا زمانی که سیاستش ایجاب میکرد در برابر شکایت از طالبان شنوایی خود را از دست داده بود.

⁸ Robert Kagan: Macht und Ohnmacht siedler 2003 page 38-43..

⁹ Barnett Rubin. Fragmentation of Afghanistan Yale University press 1995

¹⁰ Us:policy in Afghanistan: <http://www.afghanistanfoundation.org/Docs/whitepaper.htm>

چه عامل تهدید کشور طاعی و سرکش را بگیریم یا کشور زار و ذلیل فرو پاشیده را، اصل مطلب این است که امریکا بعد از فروپاشی اتحاد شوروی برای توجیه کردن سیاست توسعه طلبانه خویش هم در افکار عامه و هم در سطح جهان دشمنی دیگری را ابداع میکرد تا به استناد "احساس ترس" از آن استراتژی ترس و رعب و زور خود را بنمایش بگذارد.

چامسکی در مقاله پیرامون دولتهای "سرکش" به بررسی این مطلب میپردازد که آری امریکا در دهشت افگنی "بین المللی" معامله گران مواد مخدر امریکای لاتین و از همه خطرناکتر کشورهای "طاعی" و سرکش را عاملین بروز تهدید و خطر برای صلح تشخیص میدهد و نالد ریگن چند روز پس از آنکه به کرسی ریاست جمهوری نشست لیبیا را بمباردمان نمود یعنی که کشور ضعیف و ناتوان لیبیا را در برابر کشور نیرومند امریکا قرارداد تا با گوشمالی دادن قذافی به جهان ضرب شصت نشان بدهد در پاسخ بدین سوال که چرا قذافی باید مجازات شود امریکا ادعا داشت که لیبیا معادل چهارصد ملیون دالر سلاح مهمات را همراه بامشاورین خود به نیکاراگوا فرستاده تا در مقابل امریکا بجنگد.

بنابراین امریکا باید در مقابل کشور طاعی و سرکش نیکاراگوا و حامیش لیبیا از خود دفاع کند¹¹ ادعای فرستادن چهارصد ملیون دالر از زمره همانگونه اتهاماتی بود که به پای عراق دوران صدام حسین بسته میشد.

میگفتند که عراق یا سلاح اتمی دارد. و یا در پی تولید آن میباشد و این خطر است برای امنیت و بقای امریکا. بایستی جلوش گرفته شود حتی قبل از حمله دهشت افگانه یازدهم سپتامبر بر برجهای نیویارک و حمله بر پنتاگون در واشنگتن شورای امنیت ملل متحد با تصویب قطعنامه ۱۳۷۳ به امریکا اجازه داد برای دفاع از خود به دفع خطر در هر کجا که باشد بپردازد با دادن همچو اجازه در واقع دامن اصل Pre-vention که از اصطلاحات دوران جنگ سرد بود و به موجب اصول و موازین حقوق بین المللی برای دفع خطر دفاع از خود را اجازه میداد رها گردید و بجای آن به اصل Prevention که به معنی دفع خطر در نطفه میباشد در استراتژی جهانی امریکا جای دادند به اساس این اصل دست امریکا برای حمله و تجاوز کاملاً باز گذاشته می شود اصل احترام به حاکمیت که به سبب تکنولوژی عصری و امروزی بغیر آنهم دچار خدشه و نقصان گردیده تقریباً بکلی از اعتبار میافتد.

¹¹ Noam Chomsky: http://www.uni-kassel.fb5/frieden_schurkenstaaten.

وقتی کار بجای برسد که در بسیاری موارد در تشخیص خطر و دفع آن ضرورت کسب ظاهری اجازه از شورای امنیت هم پیش نیاید و امریکا و یا هر کشور زورمند دیگر مجاز باشد که همینکه کشوری را طاعی و یا در حال فروپاشی تشخیص دادند به تیرحمله و تجاوز ببندند در آنصورت مفاد مواد ۱، و ۲ منشور ملل متحد در مورد تشخیص خطر و اتخاذ تدابیر در مقابل آنها اعتبار خود را از دست میدهد و در مناسبات بین المللی عرف دیگری که همانا قهر و زورگویی عریان میباشد مرعی میگردد حال آنکه در عرف بین المللی از احساس خطر تا دفاع متقابل و به جنگ پرداختن و خطر را از بیخ و بن کنن یک عالم امکانات سیاسی و دیپلماتیک دیگری است که باید مورد استفاده قرار گیرند. اگر همه آنها منجر به ناکامی شد بعد بجنگ توسل جستن مجاز میباشد.

مروری بر چند گذرا بر سیاستهای کشورهای همسایه در

برابر افغانستان

با تهاجم شوروی بر افغانستان برای سایر کشورها هم زمینه مداخلات مستقیم و غیرمستقیم در امور افغانستان فراهم آمد. بخصوص در جریان جنگ ضد روسی با تشکیل گردیدن احزاب اسلامی برای کشورهای امریکا پاکستان ایران اتحادیه اروپایی امکان مداخله در افغانستان به نحو بهتر مساعد شد.

رونالد ریگن رئیس جمهور اسبق امریکا در اپریل سال ۱۹۸۵ فرمان ۱۶۶ را امضا نمود به موجب همین فرمان دکترین ریگن در مورد افغانستان بکار بسته شد، در این دکترین آمده بود که شوروی را بهر قیمتی که شده از افغانستان بیرون کنید. بودجه کمک به مجاهدین از ۴۷۰ میلیون دالر در سال ۱۹۸۶ به ۶۲۰ میلیون در سال ۱۹۸۷ بالا برده شد و تا سال ۱۹۸۹ همه ساله این مبلغ پرداخت میشد در سال ۱۹۹۰ عربستان سعودی کویت و مؤسسات خصوصی در حدود یک میلیارد دالر کمک کرده بودند^{۱۲} البته قبلا در سال ۱۹۷۹ اجیمی کارتر رئیس جمهور آنزمان امریکا هم فرمان داده بود که با مخالفین دولت افغانستان و شوروی کمک مادی تخنیکی صورت گیرد.

پس از شکست شوروی و خروج قوایش از افغانستان که سرمایه داری امریکا رقیب خویش شوروی را از افغانستان راند و انتقام جنگ ویتنام را به بهای کشته شدن یک ونیم میلیون افغان گرفتند بنا موقتاً قضایای افغانستان را از

¹² Ibid Rubin. 1. ^1- ^2

نظر انداختند زیرا سرمای‌داری بروکراتیک شوروی کاملاً فروریخت و برای امریکا و مجموعاً غرب سفره روسیه و اروپای شرقی و بخصوص آسیای میانه رنگین تر از افغانستان بود.

تصدی های نفتی امریکا هر چه بیشتر در این تلاش بودند تا در حوزه کسپین دست شان بند شود به همین سبب نخست در سال ۱۹۹۳ تصدی Chevron در قزاقستان امتیاز نفت و گاز و سرمایه گذاری در این بخش را به دست آورد. در سال ۱۹۹۴ که طالبان مجاهدین را از کابل برون میراند کنسرسیوم نفتی به شرکت ارماکوبی پی اونیکال و پنزاویل با آذربایجان تصدی مشترک را تاسیس نمودند و فکر عبور لوله گاز از ترکمنستان که از افغانستان عبور کند و به بحیره عرب برسد بیش از پیش طرف توجه واقع شد.^{۱۳}

بخاطر استفاده از نفت گاز آسیای میانه و حوزه کسپین است که ایالات متحده امریکا استراتژی اروپا - آسیا را وضع نموده است. وزارت دفاع امریکا با مصرف ۱۰۰ میلیون دلار برای آموزش و تربیت، گارد کسپین را که سپاه مخصوصی برای حفاظت و حراست از لوله انتقال نفت باکو می باشد ایجاد نموده است. در حقیقت همین منطقه وسیعترین میدان رقابت های جیو پولتیکی اقتصادی و نظامی را میان چین روسیه و امریکا بار می آورد^{۱۴} در واقع سرگرمی ها و مصروفیت های امریکا و در مجموع غرب در همین حوضه باعث شد که در دوران مجاهدین افغانستان در محور توجه ایران پاکستان و عربستان سعودی قرار گیرد.

رقابت های این سه کشور که اساساً از زمان انقلاب اسلامی ایران آغاز شده بود در دهه نود افغانستان را به میدان جنگ های نیایی انهامبدل گردانید. و باز دست باز پاکستان و عربستان سعودی در امور افغانستان را ازینجا میتوان دریافت که تعیین نوبتی روسای جمهور مجاهدین به توافق این دو کشور انجام شد. صبغت الله مجددی نخستین رئیس جمهور منتخب از جانب پاکستان و عربستان سعودی خاطرات خود را ضمن مصاحبه ای بابخش دری رادیو دویچویلی صدای المان به تاریخ هشتم ثور ۱۳۸۶ اینطور بیان میدارد:

«استاد سیاف احوال روان کرد که به دفتر ما بیایید وقتی به دفترش رسیدم دیدم که در یک اتاق عربها بودند. اطاق دیگر هم پر از عربها بود هر اطاق را که باز کردم عربها بودند استاد سیاف مرا گوشه کرد و گفت که ما فیصله کرده ایم اگر شما قبول میکنید بروید قدرت را بحیث ممتل اسلامی بگیری در دهنش نیامد که رئیس جمهور بگوید.»

¹³ John W Warno: Global Research 16 November.2006

¹⁴ Ibid

هر چند که سیاست پاکستان در قبال افغانستان و هند از سال ۱۹۸۰ است خوش تغییر شده بود اما در سال ۱۹۸۹ که شوروی بطور قطع از افغانستان خارج گردید برای پاکستان فرصتهای تازه ای پیش آمد در وهله اول پاکستان از مزاحمت های یک دولت پشتون که همراه با هند نزدیکی میجست و ادعای سرحدی با پاکستان را به نحوی از انحا مطرح مینمود میرفت که رهایی پیدا کند. جنرال اسلم بیگ که در سال ۱۹۸۸ بعد از بقتل رسیدن ضیاءالحق رئیس جمهور پاکستان بمقام لوی درستیژ آنکشور تکیه زد، خطوط اساسی استراتژی نوین نظامی پاکستان را ترسیم کرد او در طرح که ریخت افغانستان را سرزمین عتبات نظامی پاکستان تشخیص داد دیدکلی پاکستان این بود که در افغانستان حکومتی بر آریکه قدرت نصب گردد که دوست و متحد پاکستان باشد همچو حکومت دوست در صورت بروز مخاصمه پاکستان با هند به پاکستان عمق استراتژیک را در خاک افغانستان قایل گردد مضاف بر آن افغانستان به تند گرایان اسلامی که در کشمیر در مقابل هند میجنگند مرکز آموزش نظامی را اجازه بدهد و چریکهای تند گرای اسلامی مجاز باشند که به افغانستان عقب نشینی کنند^{۱۵} با طرح و تطبیق همچو استراتژی افغانستان بطور تام و تمام در خدمت استراتژی پاکستان در قبال کشمیر قرار می گرفت مسلماً که همچو وضعی برای هند هم قابل قبول نبود بنا پس از خروج شوروی افغانستان بجای اینکه کشوری شود که بمسایل و قضایای خود بپردازد پاکستان پایش را در زنجیر دشواریهای میبست که از بدو پیدایش پاکستان و تجزیه هند در منطقه موجود بوده و پایانش تا هنوز هم روشن نمیشد.

حتی بعد از حادثه یازدهم سپتامبر که تحت فشار امریکا دولت پاکستان مجبور گردانیده شد که از سر طالبان دست بردارد یعنی در واقع از عمق و عتبات استراتژیک خود بگذرد مع الوصف پرویز مشرف رئیس جمهور پاکستان اعلام داشت که دست برداشتن از سر طالبان بمعنی گذشتن از سلاح اتمی و موضع پاکستان در برابر قضیه کشمیر نمیشد پاکستان درین دموور سیاست قبلی خود را ادامه میدهد.

با اینوضع دیده میشود که تا زمانیکه مناقشه بر سر کشمیر میان هند و پاکستان ادامه داشته باشد پاکستان به خود اجازه میدهد که در امور افغانستان تاجانیکه برایش میسر گردد آزادانه مداخله میکند.

15 Christian Wagner: Aussenpolitik Pakistan zwischen Kaschmir und Afghanistan in aus Politik und Zeitgeschichte 39/2007 24 Sep. 2007

با تطبیق پروژه بقدرت رساندن طالبان به مدد مثلث امریکا پاکستان و عربستان سعودی دامنه مداخلتش آنقدر وسعت یافت که در مقام دولت حامی طالبان جای یافت. و قادر شد که هژمونی خود را برقرار کند.

بعد از وقوع پیوستن حادثه یازدهم سپتامبر که امریکابه اصطلاح بخاطر پناه دادن القاعده در افغانستان قصد بر انداختن رژیم طالبان رانمود پاکستان علی الرغم روابط نزدیکش با بنیاد گرایی و بهره گیری اش از نیروهای مذهبی در کشمیر در ازای وعده کمکهای مادی سرشار امریکا که سر به دهها ملیارد دالر میزد. و معافیت قرضه های گذشته دست حمایت خود را از سر طالبان برداشت و در جنگ بر ضد دهشت افگنی در کنار امریکا ایستاد با این رویداد یکبار دیگر ثابت شد که بر سر نیروی وابسته بی آنکه آب از آب تکان خورد سهل و ساده میتوان معامله صورت گیرد.

دولت پاکستان بر مبنای جهان بینی اسلامی بنیافته است مگر در قانون اساسی آن کشور از برپا داشتن دولت عرفی جانبداری شده است ولی پرویز مشرف رئیس جمهور پاکستان عملا به پای ائتلاف با متحده مجلس عوامی که ترکیبی از شش حزب مذهبی بود و در مناطق سرحدی که عرصه فعالیت طالبان اعم از طالبان افغانی و پاکستانی بحساب میاید دست باز دارند رفته بود. مگر در صحنه سیاست جهانی چنین وانمود میساخت که گویا مدافع دولت عرفی است اینگونه تبارز با آن دیدتئوریک که از روی دستگاه نظامی ترکیه که در آن نظامیان تضمینی دولت عرفی انگاشته میشود الگو بر داری میگردد وفق میکند. اما واقعیت امر کاملاً بگونه دیگری میباشد.

در دوران ضیاء الحق رئیس جمهور سابق پاکستان در اردواز ترویج افکار اسلامی بشدت حمایت میشد حتی سازمان جاسوسی نظامی پاکستان هم شامل برنامه ترویج افکار دینی بود.

هفته نامه هلال ارگان نشراتی اردوی پاکستان در سال ۱۹۹۶ نوشت بمدد پروردگار صاحب منصبان اردو و کارمندان نیمه رسمی نظامی و سازمانهای اردوی پاکستان بگونه بصوب اسلام انکشاف یافته که در جهان دیگر هیچ کشوری نمیتواند بدان برسد^{۱۶}

دو حزب مقتدر اسلام گرای پاکستان جمعیت اسلامی و جماعت اسلامی هر دو با استفاده از فرصت ها و امکاناتی که برای آنها پیش آمده بود هر چه بیشتر سود برده کادرهای ایدیولوژیک خود را در اردو جا بجا کردند. مضاف

¹⁶ Rohanbedi: Have Pakistan forgotten their sufi tradition 2006 IDSS Singapore.

بر آن در داخل اردوی پاکستان فیصدی قابل ملاحظه صاحب منصبان پشتون هم وجود دارند

دین با ساختار قبایل از ازمنه کهن به اینسو داد و ستد متقابل دارد. هر سه دین وحدانیت یهودیت مسیحیت و اسلام در آغاز در میان ساختار قبایلی سرزده رشد و قوام یافته اند دین سعی میورزد سنتهای قبایلی را در خود منحل کند و نظام قبایلی هم میخواید در پهلوی پذیرش دین سنتهای خود را حفظ کند حتی در پاره موارد فراز اصول حقوقی دین قرار بدهد در واقع زندگی قبایلی همبستگی اجتماعی درون قومی که این خلدون آنرا عصبیت قومی خوانده، متکی میباشد. همین عصبیت قومی که از همخونی مایه میگیرد. نوع احساس غرور و خود ارج گزاری مشترک را هم در خود نهفته دارد و یک رشته وفاداری و اعتماد درون قومی را ایجاد میکند، در چار چوب حمایت از فردوظائف و الزامات او را برابر قوم و نظام قبایلی تعیین و تثبیت میکند. و در لحظه که قدرت دولت فروکش میکند عصبیت گروهی غالبه حاصل میکند، فردیت در وجود گروه منحل میگردد.^{۱۷}

از آنجاییکه در نوار سرحدی جنوب افغانستان یعنی در طول دوسوی خط دیورند زندگی قبایلی و پیوند قومی حاکم میباشد بالطبع بر زندگی سیاسی و دینی ساکنین این خط هم نوع کنش ها و واکنش های خاص دینی گروهی حکومت میکند همین وضع احساس همبستگی را وسعت میبخشد تا بدان حد که در پاره موارد وفاداری به دولت و مجموع نظام سیاسی را زیر سوال میبرد.

بنیادگرایی طالبی چه در افغانستان باشد و یا در مناطق سرحدی پاکستان ترکیب و ملغمه ای دینی- قومی است که در مکتب دیوبند با تعبیر و برداشتهای که سید احمد بریلوی که در دهه سی قرن نوزدهم در جریان جنگهای که با سکا در مناطق سرحدی داشت کشته شد و پیروانش از همان زمان به بعد در مناطق سرحدی بویژه سوات باقی ماندند ریشه دارد.

این نوع تفکر دینی قومی وفاداری دو وجهی یعنی دینی و قبایلی را مطالبه میکند این وفاداری دو وجهی هم میتواند از دو طرف مورد استفاده قرار بگیرد بدینسان که هم آنده از نظامیان و افراد سازمان جاسوسی پاکستان که منشا قومی و تفکر دینی دارند میتوانند در راستای علایق و منافع دولت پاکستان از آن سود برند هم افراد و رهبران طالبان میتوانند از همینگونه نظامیان و افراد سازمان جاسوسی پاکستان به سود خود بهره گیرند.

¹⁷ <http://www.Uni-kassel.de/fb5/frieden/regionen/afghanistan/schetter3.html>

از سوی دیگر بسبب همین احساس مشترک قومی- دینی است که معضله تاریخی خط دیورند در مقام یکی از معضلات کلیدی منطقه درمی آورد. گذشته از آن پاکستان برخلاف مندرجات قانون اساسی خویش بسبب ملاحظه قومی که ترکیب از ملیتهای مختلف میباشد رسماً اسلامگرایی را دامن میزند زیرا با گستردن پرده ساطری دینی بر روی احساس ملی موجودیت سیاسی خود را حراست مینماید به همین لحاظ نمیتواند بابرهان وجودی خویش قاطعانه به پای تصفیه حساب برود.

افسانه ثبات پاکستان و مانورهای از قبیل عمق استراتژیک در افغانستان در واقع در همین گرایشات عمدی اسلامی که از دید دولتمداران پاکستان میتواند بر اساسات وحدت طلبانه قوم پشتون در دوسوی خط دیورند سایه افکند ریشه دارد. بدین صورت دیده میشود که ملیتگرایی درین خطه حتی در روزگاری که به عصر احقاق حقوق ملیتها شهرت پیدا کرده بود جنبه تبعی و ثانوی پیدامیکند.

پاکستان که خود میان بود مذهبی و نمود عرفی خویش در نوسان میباشد به متحدین غربی خویش بویژه امریکا ترس از بی ثباتی را خاطر نشان می سازد و گاه و گذاری هم عامدانه و یا از سر اشتباه انرا تحریک میکنند و دامن میزند چنانکه حمله بر مسجد سرخ یکی از موارد مهم آن میباشد. پس از کشته شدن بینظیر بوتو و تضعیف گردیدن موقف پرویز مشرف امریکا ظاهراً احساس نا آرامی مینماید علت آن را ما این میدانیم که هرچندکه بی ثبات شدن و افتادن کشوری در دامن فروپاشی برای سرمایه داری جهانی در راس آن امریکا فرصتی است تا آن کشور را از هستی بحران زده اش ساقط کند و با میل و طیب خاطر خود دولتی را در آن برافرازد مگر درگیری در عراق و افغانستان در حال حاضر فرصت همچو اقدام را نمیدهد بنا بر این نگرانی میشود.

البته در پهلوی درگیر بودن امریکا و متحدین در عراق و افغانستان عوامل دیگری هم در این بازدارندگی دخیل میباشند. در پاکستان در حال حاضر تا ۱۵ هزار مدرسه دینی فعال بوده در حدود یک میلیون و هفتصد هزار شاگرد از این مدارس فارغ شده اند^{۱۸} بنا بسیار سهل و ساده میتوان آنها را در سنگر دفاع از اسلام شاند.

و باز همانطوریکه گفتیم در اردو و سازمان جاسوسی پاکستان هم تفکر دینی حاکم میباشد، بناً غالبه تفکر دینی در یک جنگ اشغالگرانه میتواند نظامیان پاکستان را که بر سلاح اتمی و موشکهای دورزن دسترسی دارند، بصوب بنیاد گرایان و دهشت افگنان براند. باتوجه بهمین دلایل امریکا در مقابل پاکستان

¹⁸ Rohanbedi: Have pakistan forgotten their sufi tradition 2006 IDSS Singapore

آگاهانه از سیاست مداخلات کار میگیرد مضاف بر آن پاکستان در میان کشورهای عربی و اسلامی از وجه برخوردار است امریکا و غرب در بازیهای دیپلماتیک از این نفوذ پاکستان هم استفاده سود میبرند.

در حال حاضر امریکا با ایران خود را در تقاضای دشمنی قرار داده بخاطر حساس بودن اوضاع در افغانستان و عراق از طریق این دو کشور مستقیماً در ایران مداخله نمیکند. آنرا بایجان هم در کار مداخله در ایران جانب احتیاط را میگیرد. دیگری که از طریق آن امکان دست زدن در امور ایران میتواند مقدور باشد پاکستان است. بهمین دلیل گفته میشود که سپاه جند اسلامی که سپاهی از بلوچهای ایران میباشد در مناطق بلوچ نشین ایران به عملیات می پردازد و عقبگاهش در نوار سرحدی پاکستان جای دارد.

بنابر همین علل و عواملی است که ایالات متحده امریکا در مقابل پاکستان آگاهانه از سیاست مدارا کار میگیرد و علی الرغم برخوردهای دوگانه ای که میکند و در بسیاری موارد بضرر امریکا هم تمام میشود آنرا نا دیده میگیرد. البته اتخاذ سیاست تهدید و تحبیب یکطرفه سکه میباشد طرف دیگر آن را وابستگی عمیق پاکستان به امریکا باریاورد امریکا از سال ۱۹۶۲ تا سال ۲۰۰۲ مبلغ ۷۳/۱۴ میلیارد دالر قرضه به پاکستان داده است^{۱۹} چون بخش بزرگ این پول هم سلاح خریداری شده لهذا صنایع تسلیحاتی و نظامیان امریکا بیشتر از حامیان پاکستان میباشد تا تصدی های نفتی.

ب: سیاستهای کنونی ایران

ایران و افغانستان در منطقه دو کشوری اند که روابط مذهبی و فرهنگی و اجتماعی گسترده دارند. همین روابط به ایران امکان میدهد که در قبال افغانستان سیاست های متفاوت و گوناگونی را در پیش گیرد.

از آنجاییکه دولت کرزی وابسته به امریکا است قاعدتاً ایران بایستی با دولت کرزی روابط خصمانه میداشت حال آنکه ایران علی الرغم خصومت و دشمنی اش با امریکا بسبب علایق اقتصادی فرهنگی و مذهبی که در افغانستان دارد با دولت کرزی روابط ظاهراً حسنه دارد.

دربازسازی افغانستان با وجود آنکه آبش در آسیاب امریکا میریزد سهم گرفته داد و ستد اقتصادی و تجارتي خود را وسعت بخشیده است علاوه بر آن

¹⁹ Frederic Grare: Rethinking western strategie to ward Pakistan, Carnegie endowment for international peace page 34- 46

ایران با آنکه خودنظام دینی دارد اما بدموکراسی در افغانستان هم مخالفت نمیورزد زیرا با طالبان در مخالفت شدید مذهبی قرار دارد تجربه زمام داری قبلی طالبان هم نشان داده که طالبان با ایران از در خصومت پیش می‌آیند با توجه به اینوضع ایران در حالیکه می‌خواهد طالبان و دهشت افگنی بر آمریکا و غرب ضربات سهمگینی را آورد تا هرچه زودتر از افغانستان دور شوند در عین حال نمی‌خواهد که طالبان هم مجددا بر مسند قدرت برگردند. از این رو بر سر قدرت بودن یک دولت ضعیف ولو اینکه ادعای برقرار ساختن دموکراسی لیبرال را هم داشته باشد به سود ایران می‌باشد تا یک نظام دینی طالبی که از لحاظ مذهب و فرهنگی با ایران در تضاد قرار داشته باشد.

گذشته از آن سرمایه‌داری آمریکا در مقابل ایران هم سیاست دوگانه دارد از یکسو ایران را چنانکه گفتیم متهم بمداخله در امور افغانستان و عراق میکند و حتی ادعا مینماید که سلاح ساخت ایران بدست طالبان میرسد از سوی دیگر ایران را به همکاری دعوت میکند و می‌خواهد که در پدید آوردن صلح در عراق و افغانستان دست آمریکا را بگیرد سازمانهای جاسوسی آمریکا اعلام میدارند که ایران لااقل از سال ۲۰۰۳ به اینطرف از تعقیب برنامه اتمی خویش دست برداشته اما رئیس جمهور آمریکا بدین نظر میباشد که از اعمال فشار بر ایران نباید کاست و مواظب باید بود که سلاح بدست طالبان نرسد.

ولی ایران با همدستی هند و پشتگر می گروه شانگهای و استفاده از روابط اقتصادی و فرهنگی و مذهبی خویش فضای جولان وسیع را در اختیار دارد ولیکن در حال حاضر تداوم وضع موجود را با اندک فشار وارد کردن از راه اخراج مهاجرین به سود و سلاح خویش میبیند.

باید گفت که این تنها پاکستان و یا ایران نیستند که با سیاست دوگانه آمریکا مواجه می‌باشند بلکه عربستان سعودی دوست دیرین آمریکا که در دوران مجاهدین و حتی طالبان در افغانستان دست کاملا باز داشت با سیاست دوگانه آمریکا روبرو است باری زلمی خلیل زاد سفیر آمریکا در سازمان ملل طی مقاله ای که در نیویارک تایمز به چاپ رسیده بود عربستان سعودی را متهم به همکاری نزدیک با اهل تسنن عراق نمود در همان روزها وزیر خارجه آمریکا حین عزیمت به شرق میانه اعلام داشت که معادل ۲۰ میلیارد دلار سلاح را در اختیار عربستان سعودی و کشورهای خلیج میگذارند.

ث: سیاست‌های همسایه‌های شمال و روسیه

در افغانستان تنها کشورهای همسایه‌های شرقی و غربی علائق خود را جستجو نمی‌کنند بلکه همسایه‌های شمالی و شمال شرقی افغانستان سوای ترکمنستان که در سطح بین‌المللی خود را بیطرف اعلام نموده بقیه همه بسبب تشریک قومی زبانی و فرهنگی به تناسب امکانات و صلاح دید سیاست منطقه علائق و منافع خود را تعقیب می‌کنند اینان با ابراز خصومت با دهشت افگنی و ابراز دوستی با افغانستان و نزدیکی جویی با امریکا علائق اقتصادی فرهنگی سیاسی خویش در افغانستان بر آورده می‌سازند.

در این میان روسیه هرچند که با افغانستان همسرحد نیست اما بخاطر پیشینه سیاسی خود در افغانستان و روابطی که از دوران حزب دموکراتیک خلق و مجاهدین دارد علائق خویش را تأمین می‌کند بخصوص روسیه نمی‌خواهد امریکا بیش از پایگاه‌های نظامی و روابط که با قرغزستان گورجستان و تاجکستان و ازبکستان دارد روابط خود را در منطقه گسترش بدهد و بر منابع عظیم گاز و نفت منطقه تسلط پیدا کند. کشیدن پای کشورهای آسیای میانه در پیمان‌ها نگاه‌های که یک پیمان امنیت جمعی می‌باشد از همین علائق منشاء می‌گیرد بهمین لحاظ می‌خواهد در افغانستان هم امریکا را بگونه‌ای سرگرم بیند که از آنچه تاحال در آسیای میانه گام گذاشته فراتر نرود لیکن باید گفت که اختلاف و تضاد علائق و منافع بین امریکا و روسیه پیوسته عمق بیشتر پیدا می‌کند یکی از نمونه‌های آنرا در رقابت‌های موشکی در اروپای شرقی که گام به صوب جنگ سرد نوین پیش می‌روند ملاحظه نمود افغانستان همانطوریکه در دور قدیم بازی بزرگ آسیای میانه قربانی شد در دور جدید هم به قربانگاه آورده می‌شود.

سیاست‌های متفاوت و درپاره موارد ضدو نقیض اگر از یکسو زاده اشتباهات در ارزیابی هاست از سوی دیگر از بطن سرمایه‌داری امریکا برون می‌جهد، زیرا سیاست خارجی امریکا بیشتر بوسیله انحصارهای مختلف و در مورد شرق میانه و آسیای میانه بگونه خاصی، از طرف انحصارهای نفت و گاز و تسلیحات طرح ریزی می‌شوند، وزارت خارجه صرف نقش مجری این سیاست‌ها را بنوش دارد.

به همین لحاظ وقتی هر انحصار بر سر علائق و منافع خود پا فشاری می‌ورزند و یا بخاطر علائق کوتاه مدت و یا طولانی مدت خویش به هند یگرا امتیاز می‌دهند بالطبع سیاست خارجی امریکارا دچار تنوع و گوناگونی می‌گرداند، بیکره به ظاهر ضد و نقیضی را مجسم می‌سازد. وقتی کولین پاول وزیر خارجه اسبق امریکا که پیشینه نظامی داشت می‌گفت که پاکستان پس

از اعضای ناتو بهترین و نزدیکترین دوست امریکامیباشد از سیاستی سخن میزد که انحصار تسلیحات و نظامیان تجویز کرده بودند پاکستان برای انحصار نفت و گاز از لحاظ داشتن منابع نفت و گاز لااقل تاکنون سر زمین بی حاصل میباشد اما برای فروش اسلحه و مواد انرژی بازار پر در آمد به حساب میاید به همین لحاظ هر دو انحصار در آن به پای رقابت میروند و سیاست بر له و بر علیه پاکستان را طرح میریزند.

حضور قوای بین المللی در افغانستان :

هر چند که از آغاز دهه هشتاد با تجاوز شوروی بر افغانستان کشور ما در محور سیاست های جهانی قرار گرفته بود. مگر پس از فروپاشی شوروی و پیروزی غرب در جنگ سرد، چنانکه قبلا هم اشاره رفت، توجه کشورهای سرماییداری بگونه خاصی به اروپای شرقی و روسیه معطوف شد، زیرا هر یک از این کشورها تلاش داشتند تا هم در بازارهای اروپای شرقی و آسیای میانه برای خود جای پای ایجاد کنند و هم از نیروی فنی و ارزانش بهره گیرند به همین لحاظ افغانستان موقتا از نظر کشورهای سرماییداری افتاد.

چنانکه قبلا گفتیم مصروف گردیدن سرماییداری غرب در اروپای شرقی باعث شد که افغانستان عرصه رقابتهای منطقه وی و در آن میان هم در وهله اول پاکستان و بعد ایران و عربستان سعودی و هند گردد.

جنگهای خونین سالهای ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۴ اگر از یکسو زاده جاه طلبی ها و خودخواهی و رقابتهای بی مورد نیروهای جهادی و ملیشه ای بود از طرف دیگر جنگ نیابی بود که پاکستان ایران و عربستان سعودی آنرا دامن میزدند و تحمیل میکردند در پی آمدهمین رقا بتها بود که سرانجام به کمک مالی عربستان سعودی امکانات تسلیحاتی امریکا و کار سازماندهی پاکستان حرکت طالبان سازماندهی گردید. و بقدرت رسانیده شد بی آنکه کسی بدین نکته بیند یشد که با بقدرت رسیدن این نیرو سرنوشت افغانستان به کجا میکشد در انزمان همه هم و غم این بود که لوله انتقال گاز ترکمنستان از افغانستان بگذرد.

پس از بوقوع پیوستن حادثه یازدهم سپتامبر که کار اروپای شرقی و حوزه بالکان و تجزیه یوگوسلاویا سامان یافته بود و از شدت جنگ های داخلی افریقا مانند رونداکانگو دموکرا تیک و سیرالیون هم میرفت که کاسته شود.

در گرماگرم همین حوادث بود که فاجعه خونبار یازدهم سپتامبر پیش آمد. این رویدادنه تنها تاریخ افغانستان بلکه جهان را دستخوش تغییر کرد در کنا در هم کوبیدن دهشت افگنان در افغانستان در واقع به ایجاد حوزه ایمنی در

دروازه های آسیای میانه که دارای منابع سرشار انرژی میباشند و در مجاورت دوقدرت اتمی تاحال جهان سومی یعنی هند و پاکستان و شاید در آینده نه چندان دور ایران در حاشیه دوقدرت اتمی سنتی، روسیه و چین دو کانونهای نوخاسته سرمایهداری یعنی چین و هند جای دارد پرداخته شد. با حمله بر افغانستان فکر ایجاد پایگاهی در این گذرگاه مهم جهان بیش از پیش قوت گرفت.

سیاست امریکا در قبال جنگ با طالبان

اساساً سرنوشت طالبان را در دست کمپنی های نفت و گاز بود در حقیقت کنسرسیوم نفتی اونیکال هم رژیم طالب را به دنیا آورد و هم فرمان نابودیش را صادر نمود.

هر چند که سرگذشت پیدایش و برافتادن رژیم طالبان که مقدرات آن بوسیله تصدی های نفت و گاز و در آن میان هم توسط اونیکال رقم خورده طولانی میباشد ولی از آنجاییکه جنگ امریکا در افغانستان و در هم کوبیده شدن رژیم طالبان در آن ریشه دارد به اختصار آنرا یاد آور میشویم.

در نیمه دهه نود اونیکال با شرکت حکومت ترکمنستان کمپنی دلتا مربوط به عربستان سعودی کمپنی نفت گروه گرسنت از پاکستان، گاز پروم از روسیه، کنسرسیوم نفت و گاز آسیای میانه راتا سیس نمود. سهم اونیکال ۴۶/۵٪ از دلتا ۵ فیصد و از حکومت ترکمنستان هفت فیصد بود. علایق و اشتراکات بین طالبان در واقع از کنترل به لوله های انتقال گاز، و نفتی که از افغانستان عبور میکرد، آب میخورد طالبان میان اونیکال و تصدی بریداس در نوسان بودند اما باید گفت که اسامه بن لادن به بریداس نزدیکی میجست کمپنی اونیکال در برابر اجحاف طالبان و بخصوص جریحدار شدن حقوق بشر و بویژه رفتار طالبان در مقابل زنان با بی تفاوتی رفتار و برخورد میکرد همین امر سبب شد که جنبش زنان امریکا در مقابل اونیکال موضع بگیرند و حتی در محکمه شهر نیویارک تقاضای الغای امتیاز آنرا بدهند جنبش زنان امریکا بدین هم اکتفا نکرده با کشیدن زنان معروف و نامور به مبارزه برضد اونیکال عرصه را بر آن تنگ ساختند.^{۲۰}

در همین هنگام افراد شبکه القاعده به تاریخ ۷ اگست سال ۱۹۹۸ سفارتخانه های امریکا را در کنیا و تانزانیا مورد حمله قرار داد چند روز بعد از آن حمله موشکی امریکا به قصد کشتن اسامه بن لادن برخواست صورت

²⁰ Chalmers Johnson; 238-242

گرفت در گرماگرم همین رویداد ها، یونیکال از پروژه تمدید لوله نفت و گاز به این بهانه که قیمت ها پایین آمده، انتقال نفت و گاز سودی ندارد از معامله دست کشید و در واقع کاسه بخت طالبان هم سر نگون گردید.

بعد بین طالبان و امریکا کم کم اوضاع روبه وخامت گذاشت بخصوص که امریکا خواهان تسلیم دادن بن لادن بود. هرچند که طالبان طفره میرفتند و به نحوی از انحا بهانه جویی میکردند لیکن واقعیت این بود که اگر در همان روز اول هم او را تسلیم میدادند از شر حمله امریکا نمی توانستند رهایی یابند زیرا بعد از آنکه اونیکال آسیای میانه را ترک گفت امریکا با جدیت تمام در صدد بر آمد تا در آن منطقه جای پای مستقیم و برج ترصد برای خود پیدا نمایند به همین لحاظ طرح حمله بر افغانستان را قبل از یازدهم سپتمبر ریخته بودند یازدهم سپتامبر در کوتاه کردن زمان و ارایه دستاویز مدد رسان شد²¹.

جورج بوش رئیس جمهور امریکا در استانه حمله بر طالبان و بر انداختن رژیم آنها پیوسته میگفته که کشور وی خیال جهان کشایی ندارد اردوی امریکا برای ملت سازی نمیرود آنها میروند که دهشت افگنان را مجازات کنند، عدالت را تحقق بخشند، بخاطر نجات مردم افغانستان بویژه زنان از چنگال طالبان به افغانستان حمله میکنند.

مطرح کردن اجحاف طالبان و کم کم رهاکردن تأکید بر تعقیب کردن اشخاص و یا سازمان القاعده، که حادثه یازدهم سپتامبر را بار آورده بودند، از رو نما گردیدن تغیر در فضای سیاسی امریکا حکایت میکرد، استراتژی امریکا رفته رفته بگونه ای تغیر کرد، که دولت سازی در آن شکل گرفت. یک روز قبل از آغاز گردیدن حمله عساکر امریکایی بر افغانستان سخنگوی رئیس جمهور امریکا تفسیر بسیار ظریفی را از موقف امریکا بعمل آورد، که از آن اینطور استنباط میشد که حمایت بین المللی برای حل معضله افغانستان شاید عواقب و نتایج وسیعی را برای مردم افغانستان به بار آورد. ولی در عین حال گفته شده بود که ایالات متحده امریکا نمیخواهد، در دولت سازی افغانستان خود را درگیر کند. اما بلا فاصله افزوده شده بود، مگر آنانی را که خواهان پدید آوردن افغانستان دیگری میباشد و میخواهند کشور برخوردار از صلح رفاه و انکشاف اقتصادی و فارغ از دهشت افگنی داشته باشند کمک و یاری میکند.

همین اشاره امریکا، به خواست آنها یی که خواهان بوجود آوردن افغانستان دیگر میباشد، میرساند که امریکا در افغانستان بدنبال اهداف آزمندانه خویش بوده و با تکیه بر استراتژی که آنرا استراتژی رویارویی با شورشیان

²¹ Ibid

Counterinsurgency میخوانند، اهداف خویش را تعقیب مینمایند. مراد از این استراتژی بکارگرفتن هر نوع امکان سیاسی اقتصادی اجتماعی و روانی جهت درهم کوبیدن شورشیان و دور ساختن مردم از آنها و تامین و گسترش قدرت خودی میباشد.

در کنفرانس مطبوعاتی، که پس از حمله دایر گردید رئیس جمهور امریکا کار ملت سازی در افغانستان را از مشغولیت ها و وظایف ملل متحد خواند، یادآور شد که ما و سایر کشورها خواهیم کوشید تا افغانستان در آینده مأمین دهشت افگنان نگردد. اما در فاصله چند روز ماهیت جنگ امریکا در افغانستان از یک حمله مجازاتی به پاسخ دفاعی و سرانجام تامین ثبات و استحکام در افغانستان پس از جنگ تغییر یافت و غایت نهایی آن اشکارا گردید. یعنی که به تدریج از این ادعا که گویابه سبب اجحاف و ناروایی ها و بی عدالتی های که طالبان در افغانستان در حق زن و مرد و اقلیت های مذهبی و قومی مرتکب شده دست بحمله میزنند و "عدالت" را تأمین میکند پافرا تر گذاشته در پی تحقق این ادعا برآمد که امریکا فرهنگ خود را تحمیل نمیکند اما همواره از کرامت انسانی و حاکمیت قانون و محدود گردانیدن قدرت دولت دفاع کرده و میکند. و بدان جامه عمل می پوشاند.^{۲۲}

از آنجاییکه در دوران مبارزات ضد استعماری که از آغاز قرن بیستم شروع و تا دهه هشتاد همان قرن بگونه شگوفای دوام داشت این اصل و نورم که اشغال سرزمینها و تجاوز بحریم کشورها علنا دیگر مقدر نمی باشد و با توسل به هیچ بهانه ای نمیتوان استعمار را توجیه کرد مورد قبول افتاده و بویژه که در نتیجه مبارزات ضد استعماری استعمار در شمار جنایات بشری جای یافته بود لهذا نقض کرامت انسانی و حقوق بشر در مقام دستاویز دیگری برای مداخله و تجاوز بر حریم دیگران طرح و کارگردانی شد.

یعنی جهان سر مایداری و بخصوص امریکا بعد از جنگ سرد جهت مداخله و حتی تجاوز مستقیم به خاک دیگران به دو دستاویز مهم یکی جنگ پیشگیرانه و دیگری نقض حقوق بشر دستیابی حاصل نمود

در افغانستان طالبان بدون هیچ شک و شبهه مرتکب جنایات گسترده بشری شده بودند موجودیت شان عمیقا برگرده مردم افغانستان سنگینی میکرد ولی آیا برای امریکا واقعا بر انداختن طالبان غایت اصلی بود یا تعقیب کردن اهداف و استراتژی طولانی سیطره جویی بر افغانستان و منطقه رانیز در نظر داشت و هنوز هم دارد. به همین لحاظ قصد داشت، به هر نحویکه شده

²² Chesterman Simon: Human Development Report 2005

حضور نظامی خود را در افغانستان تثبیت نماید و از این طریق از موقعیت استراتژیک افغانستان استفاده کند، تا بر راه های تجارتي و منابع نفت و گاز آسیای میانه و راه تجارتي آسیای جنوبی، نظارت و دسترس داشته باشد.

ایالات متحده امریکا برای نیل بدین غایت از فیصله های مثل متحد که به تاسی از احساس همدردی بیکران جهان که به خاطر حادثه یازدهم سپتامبر در برابر امریکا ابراز میشد صدور یافته بود هم در جهت همین سیاست ایجاد فضای ایمنی و هم سیاست توسعه جویی و حضور نظامی هر دو استفاده کرد بدین شرح که: پس از وقوع پیوستن حادثه یازدهم سپتامبر سال ۲۰۰۱ سازمان ملل متحد که در واقع به ابزار کار امریکا مبدل گردیده در بدو امر برای امریکا اصل دفاع از خود را مجاز اعلام داشت امریکا به استناد مبارزه با دهشت افگنی و دفاع از خود در افغانستان پس از بر افتادن طالبان در کنار قوای بین المللی تأمین امنیت قوای ائتلاف ضد دهشت افگنی را که در آن ۱۱ کشور عضویت دارند اماتحت قومانده مستقیم نظامیان امریکا میباشد نیز به عملیات گماشت یعنی از همان شروع به اعزام دو قوا به افغانستان دست زده شد همین امر خود حکایت از طرح و نقشه ای دارد که می بایستی از قبل تهیه دیده شده باشد، حال آنکه در آغاز به موجب قطعنامه های ملل متحد تنها ارسال یک قوا آن هم در ساحه محدودی اجازه داده شده بود که امنیت را قایم سازد اما امریکا فوراً از فرصتی که پیش آمده بود استفاده کرد به اعزام قوای دومی هم دست زد این دو قوا عبارت بودند یکی قوای بین المللی تأمین امنیت ایساف و دیگری قوای بین المللی OEF ضد دهشت افگنی و یاصالح دایمی.

مجوز حقوقی قوای OEF و ISAF

a: قوای OEF

برای درک مشروعیت حقوقی این قوا مابه نوشته مراجعه میکنیم که در ارتباط به جروبحث های پارلمان آلمان پیرامون تمدید موعد ماموریت قوای آلمان در قوای OEF و ISAF در افغانستان در استانه جرح و بحث های حزب چپ در پارلمان آلمان بقلم پروفیسور Norman Paech نگاشته شده است.^{۲۳}

پیرامون ماموریت قوا میخوانیم: به قوای Operation Enduring Freedom یا قوای صلح دایمی دستور داده شده که رهبری دهشت افگنان را

²³ Prof. Dr. Norman Paech: Es gibt keine militärische Lösung. AG Friedensforschung an der Uni Kassel.

نابود کند، تأسیسات آموزشی آنها را در هم کوبد، در برابر دهشت افغانان بجنگد، دهشت افغانان را به زنجیر کشند و در مقابل دادگاه قرار بدهند، جانب سوم را از حمایت مداوم و پیگیر دهشت افغانان بازدارند. در همین سند آمده که شورای امنیت هرگز به قوای صلح دایمی مأموریت نداده که در افغانستان به عملیات نظامی پردازد امریکا به استناد اصل دفاع فردی و امنیت جمعی که مربوط به ماده ۵۱ منشور ملل متحد میگردد و آن بدین معنی میباشد که وقتی کشوری مستقیماً مورد حمله قرار داشته و برای جلوگیری از حمله از کلیه امکانات دیپلماتیک هم استفاده گردیده، ولی ره بجای نبرده باشد، در آن صورت کشوری که در معرض خطر حمله قرار گرفته میتواند به دفاع از خود برخیزد، قوای خود را به جنگ بفرستد. اقدام به جنگ هم موقتی میباشد، زیرا شورای امنیت بایستی در اسرع وقت دست اندر کار شود و صلح را تأمین کند و سر رشته امور را در دست گیرد.

از آنجاییکه مأموریت قوای صلح دایمی پایه حقوقی ندارد نزدیک شدن این قوا با ایساف سبب میگردد که قوای نومی هم مبنای حقوقی خود را از دست بدهد.

به سبب توسل جستن امریکا به اصل امنیت جمعی بود که پیمان ناتو هم بدان پیوست.

تاریخ دوم اکتوبر سال ۲۰۰۱ شورای ناتو به موجب بند پنجم موافقتنامه پیمان حمله دهشت افغانانه بر یک عضو را حمله بر همه اعضا خواند در واقع بر اصل امنیت جمعی تأکید ورزید. و ازین طریق کوشش شد تا در آینده راه برای مداخله ناتو هم هموار گردد.

شورای امنیت بتاريخ ۲۸ سپتامبر ۲۰۰۱ قطعنامه ۱۳۷۳ را در ارتباط بمبارزه بر ضد دهشت افگنی به تصویب رسانید این قطعنامه در قسمت مبارزه بر ضد دهشت افگنی حاوی یک رشته توصیه های بس مهم بود به دنبال آن بتاريخ ۲۰ دسامبر ۲۰۰۱ به استناد فصل هفتم قوماندانی قوای بین المللی تأمین امنیت یعنی International Security Assistance Force (ISAF) را در افغانستان تصویب نمودند.^{۲۴}

حال گیریم که به موجب تعاملات بین المللی اعزام قوای ایساف مشروعیت پیدا کند با تصویب قطعنامه یاد شده در واقع تدابیر دفاع جمعی برای امریکا و متحدین اش مشروعیت خود را از دست میدهد بخصوص وقتی در سال ۲۰۰۳ قطعنامه ۱۵۷۰ به تصویب رسید و به اساس آن مأموریت ناتو به

²⁴ Ibid. Paech

سراسر افغانستان گسترش پیدا کرد، باید گفت که قوای صلح دائمی فاقد هرگونه اعتبار و تأیید گردیده است.

جورج بوش در رابطه به حمله بر طالبان این اعلامیه را برون داده بود: بیش از دو هفته میگذرد که من به رهبران طالبان یکرشته تقاضاهای خاص و روشن را مطرح کرده ام از آنها خواستم اردوگاه های دهشت افگنی را ببندید رهبران شبکه القاعده را تسلیم بدهید تمامی اتباع خارجی به شمول امریکای هارا که به ناحق زندانی کرده اید آزاد سازید.²⁵

همین اعلامیه هم ماموریت معین و خاصی را مطرح میکند که بایستی بعد از نیل بدان پایان داده میشد لیکن از آنجاییکه قوای صلح دائمی در ذات خود یک قوای اشغالگر بود، جهت شکستادن روحیه مردم چنان خشونت را به کار بست که حتی کشور های المان و ایتالیا به شکایت برون شدند ولی این قوا هرگز بدین امر فکر نکرد که حراست از جان و مال مردم غیر نظامی خود یک اصل مشروعیت است که اگر رعایت نشود، عملیات نظامی که به کار بسته میشود اعتبار و حقانیت خود را از دست میدهد

به اساس مقاله سال ۱۹۴۹ ژنیو در جنگ برضد دهشت افگنی رخدان تلفات غیر نظامیان مشروعیت قوای صلح دائمی را بسوال مواجه میسازد بویژه وقتی بر این نکته توجه شود که در پروتوکول انضمامی سال ۱۹۷۶ در جنگ مسلحانه به حراست از افراد غیر نظامی اولویت داده شده است لهذا در افغانستان با توجه به میزان تلفات افراد غیر نظامی مشروعیت قوای آیساف و آوای اف هر دو را زیر سوال میبرد.²⁶

ولی مشروعیت و عدم مشروعیت آن به کشورهای که در افغانستان حضور نظامی دارند هیچ مفهومی ندارد در مورد آنها در واقع دید فوکویاما نظریه پرداز لیبرال های نوین که میگوید:

پس از درهم چیده شدن بساط سرمایه داری بروکراتیک شوروی بزرگترین رقیب سیاسی نظامی سرمایه داری غرب بو یژه امریکا و بعد از تجارب جنگهای بالکان و بخصوص پس از جنگ بوسنیا هرزه گوینان در درون اردوی امریکا این فکر قوت یافت که اردو در بدوی امر بوسیله موثری اعمال سیاست خارجی امریکا مبدل شود.

به همین منظور اردوی امریکا به کاوش و تحقیق پرداخت حاصل آن این بود که در آینده اردوی امریکا صرف به حمله و درهم کوبیدن هدفی راکه

²⁵ Operation Enduring Freedom and the conflict in Afghanistan House of Commons 31 october 2001 Page 11.

²⁶ Ibid-Norman Paech

مدنظر میگیرند میپردازد بلکه در وهله اول مسایل دوران اشغال و ملت سازی بدوئش تکیه میکند تا آنجا ایجاد یک محیط امن ضروری مینماید و تا لثا کار وحدت و انسجام و اقدامات همه جانبه را که برای نیل به پیروزی لازم است بایستی انجام بدهد

برای رسیدن بدین اهداف باید در نظام آموزشی عساکر بطور کلی تجدید نظر شود، زبان مردم کشوری که عساکر امریکا بی در آن مستقر میشوند به آنها یاد داده شود و یا کسانی که زبان آنکشور را میدانند در اختیارش قرار گیرند کارشناسان فرهنگی و دسته های آشنا با محیط متخصصین و کارشناسان امور زیر ساخت ها آنها را همراهی کنند.^{۲۷}

باتعلق گرفتن این نقش جدید به اردوی امریکا روشن است که این اردو دیگر قشون دفاعی امریکا و "ارزشهای جهان غرب" نیست بلکه اردوی است که یکسره خود را برای اشغال طولانی سرزمینها و دمساز ساختن مردم تحت اشغال با استعمار و آیدایش آماده میگرداند.

بعد در اعلام استراتژی امنیت ملی امریکا که در سال ۲۰۰۲ از جانب جورج بوش رئیس جمهور امریکا اعلام شد در واقع رهنمود روشنی کشور کثایی به اردوی امریکا داده شد درین استراتژی آمده که هدف سیاست خارجی امریکا "کار فعالانه بمنظور پدید آوردن امید به دموکراسی انکشاف بازار آزاد تجارت آزاد در همه گوشه و کنار جهان میباشد"^{۲۸}.

به تاسی از فکر وارد آوردن تغیر در کار اردو بود که پیمان اتلا نتیک شمالی هم از دهه نود بدین فکر افتاد که در پهلوی اشغال به کار "ملت سازی" که مراد دمسازی مردم با استعمار است بپردازد به همین منظور تشکلی راهم تحت نام: (CIMIC) Civil-Military Cooperation. بوجود آورد ظاهرا مقصد از تاسیس این نهاد چگونگی ایجاد روابط میان عساکر پیمان ناتو و مردم میباشد در واقع هدف نهایی را تطمیع واغوا بار میاورد تا از این راه جلونفرت و انزجار مردم در مقابل قوای اشغالگر گرفته شود.

از آنجائیکه تدابیر جهانکثایی و تصرف سرزمین دیگران هر قدر هم که با تدبیر و ماهرانه آماده گردانیده شود چون در آن مطامع استثماری مطرح است خوانخواه حتی با موازین موجود که خود همین قدرتها وضع کرده اند در تضاد و تباین قرار می گیرد چنانکه امروزه تمامی سازمانهای امدادی که زیر نام

²⁷ Major Mark J. Camarena In Search of a new Type of Army : Nation Building and Occupation United States Army Kansas 31 October 2001 Page 1-3.

²⁸ Chesterman Simon: Human Development Report 2005

خدمات بشری فعالیت میکنند با انجام خدمات غیر نظامی بوسیله نظامیان مخالفت میورزند منطقاً هم مردم هرگز نمیتوانند بر عسکری که دیروز خانه اش را بمبارد مان کرده امروز برایش چاه آب میکشد اعتماد کند. گذشته از آن تنها مردم مناطق درگیر در جنگ در افغانستان از رفتار و بر خورد این قوا ناراض نیستند بلکه کشورهای عضو آیساف از رفتار خشن قوای صلح دانی به شکایت پرداخته اند البته این شکوه و شکایت که در لفافه انسان دوستی ارائه میگردد در واقع حکایت از تضادهای درونی دارند زیرا برخورد تند آنها باعث برانگیختن مردم میشود. دگر آلمان یا فرانسه و یا ایتالیا نمی توانند ادعای دوستی با مردم افغانستان کنند. مردم منزجر و منفعل همه اشغالگران را به یک چوب می رانند.

b قوای آیساف ISAF:

قوای ISAF که در سال ۲۰۰۱ به موجب قطعنامه ۱۳۸۶ ملل متحد تشکیل شده و این قطعنامه هم بر مبنای فصل هفتم منشور ملل متحد تنظیم گردیده در آغاز برای شش ماه با داشتن در حدود پنجهزار عسکر تجویز شده بود و ساحه ماموریتش هم کابل و حومه شهر بود.

در اکتوبر سال ۲۰۰۳ بموجب قطعنامه ۱۵۱۰ ماموریت آن به سراسر افغانستان گسترش داده شده و قوماندانی آنها هم به ناتو رسید، ولی هنوز هم ماموریت خود را همان حفاظت صلح و عمران و باز سازی می انگارد حال آنکه با داشتن ۴۳ هزار عسکر و همسو گردیدن با قوای صلح دانی از یکسو میروند که مشروعیتی را که سازمان ملل بدان داده از دست بدهد و از سوی دیگر مردم چهره واقعی سیاستهای آنرا درک نمایند و نیک دریابند که پی آر تی ها (تیم های باز سازی ایالتی) را که ناتو در مقام به اصطلاح جزایر صلح در افغانستان ایجاد و تاسیس کرده کدام سیاست هارا عملاً دنبال میکند، آیا واقعاً برای مردم به باز سازی مشغولند، یا با قدرتهای محلی ای زدوبند میکنند تا از بروز خصومت در مقابل عساکر بیگانه جلوگیری شود.

برای روشن شدن هرچه بیشتر سیاستهای نا تو و کشورهای عضو آن در افغانستان بخصوص کشورهای رهبری کننده که مراد امریکا ایتالیا آلمان جاپان کانادا و انگلستان میباشد نظری هرچه گذرابه پیمان ناتو و چگونگی همسو گردیدن OEF با ISAF میندازیم.

فکر تاسیس پیمان ناتو به سال ۱۹۴۹ میرسد و این زمان نیست که جنگ سرد هم آغاز میشود هدف از تشکیل پیمان ناتو دفاع دسته جمعی از کشورهای

عضو بود یعنی اگر یکی از اعضا مورد حمله واقع می‌گردید همه اعضا به کمک آن
میشدند حوزه دفاعی آنرا هم اروپای غربی به اضافه ترکیه بار می‌آورد.
پس از ختم جنگ سرد همینکه پیمان وارسا که وزنه مقابل ناتو بود
از صحنه نظامی بیرون شد قاعدتا بساط ناتو هم باید چیده میشد اما کشورهای
عضو ناتو بویژه امریکا نه تنها قصد نداشتند که به زندگی ناتو پایان بخشند بلکه
در پی آن برآمدند که نخست به وسعت بخشیدن دامنه قدرت آن در قاره اروپا
بپردازند و بعد با سپردن قوماندانی قوای آیساف در افغانستان این فکر قوت
گرفت که به گسترش بخشیدن قدرت آن در سراسر جهان پرداخته شود. با همین
منظور طرح استراتژی نوین به این پیمان را که، ما اندکی بعد آن را بازگو
میداریم، طرح ریختند تا به اتکالی آن در سده بیست و یکم ناتو به آنگونه بازوی
نظامی سرمایه‌داری غرب مبدل گردد که در هر کجای جهان که خواسته باشند
انرا به عملیات بگمارند و زیر پوشش تأمین امنیت اهداف سیطره جویانه خویش
را عملی گردانند.²⁹

ناتو مائین جنگی عظیمی است که ۲۵ عضو آن ۲۸،۸ میلیون عسکر زیر
پرچم دارند قرار است بخاطر نبرد برضد دهشت افگنی ۲۰۰ هزار دیگر هم بر آن
افزون شود، کشورهای پرتوان در پیشاپیش آنها امریکا بدون کسب استیذان از
کشورهای عضو نمیتوانند از پایگاه‌های اعضا استفاده کنند ناتو میتواند از اعضای
خود بخواهد که عساکر خود را به مناطق درگیر در بحران و جنگ گسیل بدارند
چنانکه در اواسط ماه فیبروری سال ۲۰۰۶ از کشور سلووینا Slovenia
خواست که صاحب منصبان خود را جهت تعلیم دادن عساکر عراقی بدانجا اعزام
کنند.

امریکا مایل است که وسعت دامنه ناتو را تا کشورهای آسیای میانه
بکشاند و در نظر دارد برای نیل بدین غایت مبلغ ۱۲۵ میلیارد دلار را مصرف
کند.³⁰ در نشست سران ناتو در بخارست یکی از نکات گریز از طرف مناقشه را
پافشاری امریکا بر سر عضویت گرجستان بار می‌آورد.

ناتو تنها بازوی برای پخش و توسعه قدرت نظامی و تسخیر سرزمین
نیست، کانون گرم تجارت و دادوستد نیز میباشد. از همان مبلغ ۱۲۵ میلیارد دلاری
وسعت بخشیدن نا تو صرف ۱۹ میلیارد آن را امریکا می‌پردازد بقیه ۱۰۶
میلیارد آن را سایر اعضا تادیه میکنند کارخانه‌های تولید سلاح در امریکا از
بزرگترین مدافعین وسعت بخشیدن و گسترش دادن ساحه پیمان ناتو میباشند

²⁹ Sahra Meyer : geht die NATO als militärischer Arm der amerikanischen Weltmacht in Führung in Zeit Fragen 25.9.2006 Page 4

³⁰ Die NATO in Afghanistan: <http://www.imi-online.de/7oktober/jw.pdf>

زیرابه هرپیمانه که تعداداعضای نا تو بیشترگرددبهمان اندازه امکان فروش جنگ ابزارها فزونی میابند. درسال ۲۰۰۵ و ۲۰۰۶ ناتوروی همرفته ۶۷۶میلیاردالربرای امور دفاعی به مصرف رسانیده است هرکشور عضوبه تناسب تولیدناخالص اجتماعی خویش بایدسهیمه خودرابپردازند.

۷۰٪ پولهای امدادی امریکا به این شرط پرداخت میگردد که کمک گیرنده آنرا برای خریدتولیدات تسلیحاتی امریکایی مصرف کند^{۳۱} به همین سبب امریکا در نظر دارد که در ظرف یک دهه معادل ۳۵ میلیارد دالر سلاح و مهمات را بر کشور های که تازه عضو ناتو میشوند به فروش برساند^{۳۲}.

کشورهای که تازه عضو میشوند باید چهارمیلیارد دالر مصرف کنند تابه سطح کشورهای عضو ناتو نایل آیند برای همین منظوربایستی ازکارخانه های تسلیحاتی عصری ترین جنگ ابزارها را خریداری نمایند. تنهاکشورهای که تازه عضویت نا تورا بد ست میاورندسلاح جدید خریداری نمیکند وزارت دفاع انگلستان بمنظورجنگیدن برضد طالبان بقیمت ۳۰ میلیون دالرطیاره های نوع خاص بی سرنشین را از امریکا خریداری کرده است.

درماه اگست ۲۰۰۶ حکومت هالندبپرداخت مبلغ ۲۵ میلیون دالر تانک های صحرایی ساخت استرالیا رابرای عساکرش که تحت قوما نده ناتودرافغانستان مستقرمیبا شند تهیه نمود، درنا تواز بابت خرید وفروش سلاح برسرکشورهای عضو تنها شرکتهای تولیدکننده سلاح سوئدنیبرند بلکه تصدیهای که در معاملات نفتی وتولید انرژی مصرف هستند نیز استفاده میکنند بتاریخ ۱۳ اکتوبر ۲۰۰۵ یکی از اعضای UPI به نام Martin Walker نگاشته بود که ناتو دیگر پاسدار معاملات مربوط به لوله های گاز ونفت شده است قوماندان اعلی ناتو تلاش میورزد تا مسؤلیتهای تازه ای را که مربوط به تصدیهای خصوصی میباشند برای پیمان خود دست وپا کند

مراد این است که نا تو از لوله های نفت وگاز که ازروسیه به اروپای غرب میروود ودر آن سرمایه گذاران خصوصی سهم میباشند پاسداری کند و نگذارندکه دهشت افگنان برآن حمله نمایند بهمین سان بندرگاه ها را هم ازتهاجم دهشت افگنان درامان نگه میدارد^{۳۳}.

ناتوباین سیما وپیکره که دارد دیگران قوای نیست که بدون قصدونیت خاص سیاسی صرف به منظورپاسداری ازصلح وبرقراری ثبات به خدمت گماشته شود.

³¹ Ibid sahra meyer pag 4

³² Ibid Chalmers johnson384

³³ ibid Sara meyer

چنانکه گفتیم ناتو ساختار نظامی میباید که اساساً برای اهداف دیگری ایجاد شده بود بعدها که استراتژی نوین برایش طرح ریخته شد هرچندکه افغانستان در ساحه استراتژی آن جای نمیگرفت اما از آنجایکه نیازمند بهای تجارت تسلیحاتی و آزمندیهای تسلط بر بازارها و منابع سرزمینهای دیگرزنده نگهداشتن و پویاگردانیدن این ماشین عظیم جنگی را مطالبه میکرد لهذا قوماندانی قوای ایساف را بدان سپردند.

تا نوشتن این مقال در افغانستان در حدود ۵۰ هزار قوای خارجی مستقرند در حدود ۳۷ هزار آن که عساکر ۲۶ کشور جهان میباشند در چهار چوب ایساف تحت قوماندان ناتو قرار دارند در حدود ۱۳ هزار تن در چارچوب ساختار دیگری مراد قوای صلح دایمی میباشند و اکثریت آنها را سربازان امریکایی بار میآورند در افغانستان عملیات میکنند.

از غلظت ISAF هر چند که به ظاهر شرکت ۲۶ کشور جهان در قوای آن در مقایسه به یک قوای واحد بیگانه که بتصرف و سرکوب آمده باشد میکاهد ولی واقعیت امر این است که هر یک از این کشورها به تناسبت توان نظامی و قدرت اقتصادی که دارند در پی بهره گیری از موجودیت خویش در افغانستان میباشند.

سپرده شدن قوماندانی قوای ISAF به ناتو این پیمان را در معرض آزمون مرگ و زندگی قرار داده است اگر ناتو در افغانستان موفق شد از آن به بعد بحیث بازوی نظامی کشورهای که گرداننده اصلی ناتو هستند در میانید، و در سراسر دنیا برای بر آورده شدن مطامع استعماری عمل خواهدکرد بخصوص اگر به این نکته توجه گردد که یکی از استراتژی سازان امریکا میگوید که در جهان صرف حدود ۱۵ کشور وجود دارند که از ثبات و استحکام مداوم برخوردارند بقیه همه کشورهای جهان به نحوی از انحا کشور های اندک در معرض بی ثباتی قرار دارند و با بحران روبرو میباشند.

باین وضع به ناتو که در جریان جنگ سرد نهاد دفاعی و ایجاد ترس و رعب بود در واقع پس از جنگ سرد یوکسره شدن منازعات بالکان و سپرده شدن ماموریت در افغانستان چنانکه قبلاً هم گفتیم به دو نقش تازه ای که همنا بازوی نظامی غرب در گسترش و تحکیم قدرت میباشند سپرده میشود.

رسیدن این نقش نوین به ناتو زمانی بخوبی آشکار میگردد که به استراتژی جدید ناتو که در اپریل ۱۹۹۹ طرح ریختند توجه گردد:

در بند بیستم طرح استراتژیک ناتو راه کارهای نوینش بدین سان بیان میگردد امنیت متحدین طیف وسیعی از خطرات نظامی و غیر نظامی را در بر میگیرد به مشکل میتوان گفت که این خطرات از کدام سو میآیند، ابهام و بی ثباتی در درون حوزه اروپا-اتلانتیک و همچنان احتمالاً پدید آمدن بحرانهای

محلی در کشورهای پیرامونی، که به زودی میتوانند گسترش پیدا کنند، در شمار همین خطرات جای دارند. برخی کشورهای در درون حوزه اروپا-اتلانتیک و یا خارج از آن خود را بادشواریهایی شدید اقتصادی و اجتماعی و سیاسی روبرو میکنند. رقابتهای فرقه ای و قومی مناقشه بر سر سرزمین و خاک تدابیر اصلاح

طلبانه ناکام و یا شکست خورده، جریحدار شدن حقوق بشر، و به انحلال رفتن دولتها واردی اند که میتوانند به بی ثباتی منطقه ای و یا محلی منجر گردند. تسنجاتی که از آن سر بیرون میاورند میتوانند به بحرانهایی منتهی شوند که دامنه اش به ثبات و استحکام اروپا-اتلانتیک صدمه زند.

مشقات و مصائب انسانی و بشری، اختلافات و منازعات مسلحانه برانگیزنده اینگونه اختلافات میتوانند، به کشورهای عضو ناتو و همسایه هایش سرایت کنند و یا بگونه دیگری با امنیت متحدین و کشورهای دیگری در تماس و ارتباط قرار گیرند.³⁴

هرچند که درین متن صحبت از بروز خطر در حوزه اروپا و اتلانتیک و دوروبرش در میان میباشد ولی جمله بندی آن بگونه ای است که در هر کجای جهان که بحران پیش آید ناتو و متحدین آن اگر خواسته باشند میتوانند احساس خطر کنند و در مقابلش دست اندر کار شوند. بویژه اگر ناتو از آزمون افغانستان موفق بیرون گردد و کشورهای عضو هم حاضر باشند که زیانهایی جانی و مالی آنرا بدوش گیرند در آن صورت این دست درازنظامی در هر کجای جهان که علایق و منافع کشورهای بزرگ عضو ناتو ایجاب کند در آن کشور دست به عملیات میزند.

ولی وقتی تضاد منافع و علایق میان اتحادیه اروپایی و امریکا شدت یابد و بر سر کسب نفوذ در بازارهای درگیر شوند مسلماً که تساوی علایق در درون پیمان ناتو هم برهم میخورد با پیش آمدن همچو وضع امریکا بالضرور به سیاست تک تازانه خویش رومیآورد و به تنهایی خواهد خواست که سلطه و سیطره خود را بر کشورهای و بازارهای مورد علاقه حاکم گرداند. بخصوص بخش صنایع نفتی امریکا که اکثریت محافظه کاران نوین بدان تعلق دارند خواهان سیاست تکروانه میباشند در آن صورت ناتو همراه با مجموع غرب کنار گذاشته خواهد شد. نمونه بارز اینگونه سیاست تک تازانه را حمله بر عراق بخوبی نشان میدهد.

اگر در افغانستان پس از برافتادن طالبان همه کشورهای بزرگ سرمایه داری گویا به اجازه ملل متحد در تأمین "امنیت" و "بازسازی" سهیم گردیده اند

³⁴ Counterinsurgency Neue. Einsatz Formen für NATO/Politik und-Zeitgeschichte Nr43 2006 page 24-30.

اما جنگ عراق که پایه اساسی آن را دستیابی بر منابع نفتی آن کشور بار می‌آورد تضاد میان کشورهای سرمایه‌داری راعلنی ساخت سرمایه‌داری انگلستان که از لحاظ تاریخی با سرمایه‌داری امریکا جوشش عظیم دارد در جنگ عراق در کنارش قرار گرفت اما کشور های آلمان و فرانسه در آن سهم نگرفتند و نخواستند که بار جنگ را بدوش کشند ولی سوئد نفت را شرکت‌های بزرگ امریکایی ببرند به سبب همین افتراق منافع و موضع گیری سیاسی حاصل از آن، امریکا هم پای ناتو را بدان پیمان‌نامه که در افغانستان وارد ساخته در عراق شامل نگردانیده است.

ماهیت و غایت قوای امریکا در افغانستان را بیش از هر کس دیگر مسعود حسینی عکاس خبر نگار افغانی که همراه با تفنگداران دریایی امریکا جهت مشاهده جنگ گرمسیر رفته بود و چشم دید خود را طی نوشته کوتاهی در صفحه انتر نت‌ی رادیوبی بی سی به تاریخ ۱۵ ماه می ۲۰۰۸ برون داده به نحو سخت اثر بخشی تصویر نموده است او مینگارد: در گرمسیر از «یکی از تفنگداران امریکایی پرسیدم که چه شواهدی دارند که این خانه زمانی محل بود پیش طالبان بوده است؟ جوابی که از او گرفتم برایم جالب بود او گفت در این خانه چند جلد کتاب مذهبی و سه جلد قران را یافته اند و یک اسلحه کهنه و فرسوده ای که استفاده از آن تقریباً نا ممکن بوده است... عده از سربازانی که من با آنها صحبت کردم درست نمی دانستند که افغانستان چگونه کشوری است و آنها برای چه اینجا آمده اند ولی همه معتقد بودند که به افغانستان فرستاده شده اند تا، آموزش ببینند و تجربه کسب کنند»^{۳۰}

اگر قرار بر آن باشد که قوای حافظ صلح که به ادعای امریکا و متحدین این قوا برای نیست و نابود کردن طالبان و القاعده به افغانستان فرستاده شده ولی افراد این قوا خود هم نمی دانند که چرا آمده اند طالب را از روی داشتن چند جلد کتاب مذهبی و قرآن شریف و یک قبضه سلاح کهنه تشخیص میدهد پس بیمورد انهارا در دشت های کندهار و هلمند سرگردان کرده اند از شهر کابل آغاز کنند تا هر جا که دلشان میخواهد جلو بروند، بدون هیچ گونه تردید از هر خانه میتوانند، قرآن کریم و اسلحه کهنه بدست آورند. بیا همچو تشخیص سر نوشت مردم و ماهیت قوای که برای ارباب و سرکوب آمده اند روشن است به سبب رفتار خشن این قوا در مقابل افراد غیر نظامی است که حتی متحدان امریکا چنانکه قبلا هم گفته شد بر آن ایراد میگیرند و در مقام چاره اندیشی خواهان انضمام آن با قوای ایساف میگردند.

بطور کلی امریکا در برابر ناتو برخورد دو گانه دارد از یکسو میخواهد در مقام بازوی نظامی عمل کند و از بازار فروش سلاح در آن سود ببرد از سوی دیگر باتکیه بر امکانات مادی تخنیکی خویش در صورت لزوم سیاست تک تازانه خود را پیش میگیرد موجودیت قوای صلح دایمی تحت قوماندان امریکا در کنار قوای به رهبری ناتو بازگو کننده پر واضح این سیاست دویپهلومی باشد. ISAF

در حال حاضر هر دو قوا در دست کم ۱۲ ولایت افغانستان با جنگها و حملات انتحاری و حمله با انفجار شدید دست گریبان میباشند، در سال ۲۰۰۷ تعداد تلفات ۳۷۰۰ نفر بوده یک سوم آن را افراد غیر نظامی بار میاورند.

قوای صلح دایمی که ائتلاف از قوای چند کشور تحت قوماندان امریکا میباشد پروایی شکست را ندارد زیرا این قوا برای زمان موقت بوجود آمده و پس از پیروزی و یا شکست میتواند منحل شود اما برای ناتو مساله فرق میکند برای قوای ناتو شکست اصلا مطرح نیست علت آن اینست که پیروزی و یا عدم پیروزی در افغانستان عامل بقا و یا مایه نابودی آنست.

در روز نامه تایمز انگلستان میخوانیم که آینده و سرنوشت نا توبه چگونگی جنگ در افغانستان گره خورده است ناتو تنها برای تأمین کنترلش بر جنوب افغانستان نمیجنگد بلکه برای هستی و موجودیت خود دست و پا میزند Wesley Clark³⁶ یکی از قوماندان های اسبق ناتو بدین نظر میباشد که در نبرد با طالبان نه تنها افغانستان بلکه پیمان ناتو به قمار گذاشته شده³⁷.

³⁶ Die Nato in Afghanistan / <http://www.Imi-online-de-download/oktober2006Jw.pdf>

³⁷ Die Nato in Afghanistan oktober 2006 : IMLonline

David Richard یکی دیگر از قوماندانها در همین رابطه اظهار میدارد که اساساً میان عملیات که ناتو برآه میندازد و عملیاتی را که قوای صلح دایمی انجام^{۳۸} میدهد فرقی وجود ندارد.

بیان بدینسان میرساند که هر دو قوا ماهیت یکسان دارند و برای تحقق هدف معین که همانا مبدل شدن ناتو به یک ماشین عظیم جنگی برای تأمین قدرت کشورهای عضو ناتو در سراسر جهان میباشد به عملیات گذاشته شده اند.

در رابطه به یکسان بودن عملیات ISAF و OEF معین پارلمانی وزارت دفاع آلمان Christin Schmitt بدین نظر است که اگر کسی هنوز هم بر سر جدایی شدید میان این دو قوا یا فشاری مینماید او آدمی است نمیخواهد ببیند که با وسعت یافتن ماموریت ایساف بر سراسر افغانستان در برآه انداختن عملیات بالا جبراً بایستی قوای ISAF و OEF با همدیگر توافق ورزند^{۳۹} بتاریخ نهم جولای ۲۰۰۶ حکمت جی تین نماینده ناتو در افغانستان طی سخنرانی که بمناسبت پایان دوران ماموریت خود نموده گفته بود که در نتیجه وسعت یافتن دامنه عملیات ایساف حل شدن گام بگام هر دو قوا در یک دیگر امر اجباری میباشد.

هنگام نوشته شدن این مقال سپرده شدن قوماندانی قوای ایساف در حوزه شرقی افغانستان به Franizly صاحب منصب امریکایی که در عین حال قوماندانی قوای ایتلاف بین المللی ضد دهشت افگنی راهم بدوش دارد گواه دیگری بر این ادعا میتواند باشد که رسیدن قوماندانی قوای ایساف به ناتو در واقع از چهار چوب ماموریتی که ملل متحد برایش تعیین نموده بود عدول کرده خصلت بازوی نظامی استعماری و سرکوبگر را پیدا کرده تا قوای که از طرف مجامع بین المللی ظاهراً برای تأمین صلح و بازسازی ماموریت داشته باشد.

بنا چنانکه قبلاً اشاره شد برای ناتو افغانستان آزمون هستی است اینکه سوای امریکا از موجودیت آن کدام کشورهای عضو سود بیشتر میبرند در آینده بعد از آزمون موفقیت و یا عدم موفقیت در افغانستان روشن خواهد شد.

گذشته از آن اگر به اعداد و ارقام مشعر بر مصارف نظامی و بودجه انکشافی نظر انداخته شود هم دقیقاً معلوم میگردد که ایساف که در بدوی امر گویا برای تأمین امنیت و حراست از بازسازی به افغانستان فرستاده شده بود تا چه حد از آن هدف فاصله گرفته و به یک قوای اشغالگر تغیر چهره داده است.

در فاصله بین سالهای ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۶ برای مصارف نظامی در افغانستان روی هم رفته هشتاد و نهم میلیارد دالر پرداخت گردیده است کمک های انکشافی در همین فاصله زمانی به ۳/۷ میلیارد دالر سر میزند بخش بزرگ

^{۳۸} Ibid - Die Nato in Afghanistan/http://IMI online 2006php3

^{۳۹} همان اثر صفحه ۹

پولهای انکشافی هم بجای آنکه برای رفع نیازمندیهای مردم مصرف شود برای آموزش افراد اردو و پولیس اختصاص داده شده است مبالغی که بنام بودجه انکشافی در بخشهای دیگری یا امور انکشافی به مصرف میرسد ۲/۲ ملیارد دالر میباشد.

در این میان آوازه های هم بگوش میرسد که درازای کمک از مردم خواسته میشود که در کشف و شناسایی طالبان با قوای ISAF و OEF همکاری کنند.^{۴۰}

مراد از ذکر مطلب یادشده این میباشد که خدمات بازسازی بگونه دیگری هم در خدمت اهداف نظامی قرار میگیرد چنانکه قبلا هم اشاره رفته از سال ۲۰۰۳ به بعد که ماموریت تأمین امنیت در افغانستان به ناتو سپرده شد دیگر نمی توان صحبت از قوای بین المللی تأمین امنیت و بازسازی در میان باشد سخن بر سر بازوی نظامی قدرتهای اشغالگری است، که در افغانستان به آزمون مرگ و زندگی فرستاده شد بقول سرمنشی پیمان ناتو Jaap de Hoop schefer اگر از آن موفق بیرون آمد افغانستان در آینده یک استثنا، نی، بلکه شاید قاعده گردد.^{۴۱}

(Provincial Reconstruction team (PRT)

تیمهای بازسازی ایالتی

چنانکه قبلا هم یاد آور شدیم فضای سیاسی که از دهه نود در سطح جهان پدیدآمده بود کشورهای سرمایه داری و در پیشاپیش آنها امریکا به این فکر انداخت که بر نقش اردو ونحوه عملیات آن تجدید نظر کنند در امتداد همین فکر بدین نتیجه رسیدند که بجای تعلق مسولیت یک بعدی که مراد دفاع یا تسخیر میباشد وظایف چند بعدی بدوش اردو تکیه کند تا با انجام آن مورد قبول مردمی واقع شوند که سرزمینش را تسخیر کرده اند. مقصد از مسولیت چند بعدی پیوند زدن عملیات نظامی با خدمات بشری، بازسازی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی میباشد.^{۴۲} توسل بدین شیوه در واقع بمنظور افگندن پرده ساطر بر روی رفتار خشن وقهرآمیز کشور اشغالگر میباشد. اما روی دیگر سکه در حقیقت

⁴⁰ Julia Hett: Provincial Reconstruction Team in Afghanistan Zif Analyse /0Page 11

⁴¹ Jürg Wagner: Nato in Afghanistan in Graswurzelrevolutionär 314 Dezember. 2006

⁴² Mark Sedra Civil Military Relation in Afghanistan Page 1-2

استراتژی درهم کوبیدن قهر آمیز مقاومت نشان میدهد که برای توفیق در آن از کلیه امکانات نظامی اقتصادی سیاسی، اجتماعی و روانی استفاده بعمل میآید. در افغانستان قوای ائتلاف بین المللی ضد دهشت افگنی تحت قوماندۀ امریکا تا نیمه دوم سال ۲۰۰۲ از سیاست محض توسل به قهر کار می‌گرفت در همین زمان کم کم بدین نکته پی بردند که نه تنها قادر به درهم کوبیدن کسانی که می‌جنگند نشده اند بلکه در سراسر افغانستان بخصوص در نوار جنوب و جنوب شرقی با گذشت زمان مردم از قوای خارجی روگردان شده و بدیده نفرت به آنها مینگرند.

از سوی دیگر امریکا در استراتژی پیشین خویش دایر بر پیش گیری از خطر که در توجیه آن بارها گفته بود که دولت سازی و بخصوص ملت سازی در شان یک قوای بزرگ چون امریکا نمیباشد تجدید نظر کرده و به دولت و ملت سازی روی آورد. هر دوی همین عامل باعث شد که اردوی امریکا به فکر تشکیل تیمهای بازسازی ایالتی برآید و نخستین تیم بازسازی ایالتی را در گریز مرکز ولایت پکتیا بکار بگمارد.

طراحان فکری تیم بازسازی ایالتی ادعا دارند که چنانکه از نامش پیداست در بدوی امر این تیمها که گویا به بازسازی گماشته میشوند و در عین حال وظیفه پاسداری را هم بدوش دارند، میتوانند در ایجاد تفاهم میان مردم و قوای ایساف کارگر افتند، برای سازمانهای غیردولتی و سازمانهای بشری زمینه فعالیت و سهمگیری در بازسازی فراهم آورند، قوای ائتلاف بین المللی ضد دهشت افگنی را در مبارزه برضد دهشت افگنی مدد رسانند، قدرت دولت مرکزی را گسترش بخشند و برای برنامه های انکشافی زمینه تطبیق و عملی کردن پروژه هارا تهیه بدارند و عرصه کار دیپلماتیک را وسعت دهند.^{۴۱}

در خورتوجه است که اگر در پشت این تیمها اهداف خاصی نهفته نیست وسعت دامنه کار دیپلماتیک در یک ولسوالی و یا واحد کوچک اداری که تیمها فعالیت میکنند چه مفهومی میتواند داشته باشد در مدیریت کردن بحران و تطمیع نمودن مردم تیم های بازسازی ایالتی نخستین تجربه است که بکار بسته میشوند کشورهای غربی بطور کلی و امریکا بطور خاص انتظار دارند که در کار تیمهای بازسازی ایالتی در افغانستان به دستاورد های چشمگیری نائل آیند. بعد از تجارب حاصل از افغانستان نخست در عراق و بعد در هر کجای جهان که به اشغال سرزمین می پردازند از آن بهره جویند.

⁴¹ Julia Heet: Provincial Reconstruction Team in Afghanistan

از آنجائیکه تیمهای بازسازی ایالتی ابزار کار نظامیان میباشند و در نهایت سرمایه‌داری بخش تسلیحاتی و خدمات نظامی بدان سروکار دارند در صورت موفقیت چون آنها میتوانند انحصار بازسازی را هم در دست گیرند بنا سازمانهای غیردولتی و فعالین امور انکشافی که به سایر جناحهای سرمایه‌داری تعلق دارند یک بخش آنها با تیمهای بازسازی ایالتی بپیش کشیدن این ادعا که خدمات بازسازی با یونیوفورم نظامی سازگاری ندارد و مردم بسبب انزجارشان از عساکر به همکاران سازمان های امدادی هم خصومت و دشمنی میورزند به مخالفت برخاسته اما یک بخش دیگر آنها راه سازش را پیشگرفته زیر چتر تیمهای بازسازی ایالتی بکار خویش ادامه میدهند.⁴⁴

اساساً در افغانستان سه نمونه تیمهای بازسازی ایالتی بوجود آورده شده اند. یکی مدل امریکایی که بیشتر در خدمت اهداف نظامیست . دیگری انگلیسی که کار نظامی و خدمات غیرنظامی را با هم ترکیب نموده اند.

وسومی نوع آلمانی آن میباشد که شیوه بسیار مغلق و بغرنجی خدمات غیر نظامی را در رأس قرار داده است .

تیم بازسازی ایالتی امریکا از استراتژی "مبارزه در مقابل بغاوت کننده گان" که مراد سرکوب قیام است منشا میگیرد.

به اساس این استراتژی جهت درهم کوبیدن قیام امریکا همه امکانات نظامی اقتصادی سیاسی و روانی را بخدمت میگیرد. طرح "اربودن قلبها و مغزها" هم جز این استراتژی میباشد به اتکای آن سعی میشود تا مردم را از لحاظ روانی و نیازمندیهای اقتصادی بصوب خودبکشا نندبخاطر رسیدن به همین هدف هم تیمهای بازسازی ایالتی را تجویز کرده اند در واقع تیم بازسازی ایالتی را در پهلوی قهرنظامی در مقام وسیله، استعمالت خاطر، و سوء استفاده از نیازمندیهای مادی تخنیک مردمی بخدمت میگیرند که بر سرزمین شان به قصد اشغال رفته اند هر چند که ظاهرآ تیم بازسازی ایالتی برای اهداف بازسازی عنوان میگردد مگر تیمهای بازسازی امریکا بیشتر در خدمت اهداف نظامی قرار دارند و یکی از ابزار کار قوای صلح دایمی که تایید ملل متحد را هم ندارد به حساب میآید.

به ویژه تیم بازسازی ایالتی امریکا برای رسیدن به اهداف نظامی خویش حتی از مجبوریتهای مردم استفاده می کند و از آنها میخواهند که در ازای خدمات بازسازی معلوماتی را در مورد طالبان در اختیار بگذارند.⁴⁵

۴۴- همان ۹ - ۵ اثر صفحه Ibid

۴۵- همان ۹ - ۵ اثر صفحه Ibid

PRT امریکا بجای اینکه یک نهاد بازسازی باشد بیشتر به پایگاه نظامی میماند، گذشته از آن در ترکیب اعضای آن هم افراد نظامی سهم بیشتر دارند تا متخصصین و کارشناسان. به تاسی از همین خصلت بیشتر نظامی آنست که در ولایت هیرمند که تیم بازسازی ایالتی امریکا از سال ۲۰۰۵ مستقر شده زیانتر تحت شعار " تعقیب و تخریب " عمل میکند منظور تعقیب، از بین بردن افراد طالبان و تخریب در هم کوبیدن شبکه القاعده میباشد.^{۴۶}

نظامیان امریکا به تاکید خاطر نشان گردانیده اند که تیمهای بازسازی آنها قوای حافظ صلح نیستند مسلماً که تیم باز سازی با داشتن حداکثر صد عضو هرگز قادر بدان نمیشد که اهداف نظامی را تحقق بخشد اما چون از دید مردم کمتر تهدید آورمینماید لهذا میتوانند در ولایات برای عساکر اردوی امریکا زمینه حضور مداوم ر فراهم آورند. بمنظور احتمالاً کسب اعتماد مردم منطقه پروژه های کمک های بشری مانند تعلیم و تربیه حفرچاه ها اعمار بنای مکاتب و خدمات صحتی را که تا ۵۰ هزار دالر مصرف بردار دپیاده و عملی میکنند.

اساساً گردانندگان تیمهای ایالتی امریکا مدعی اند که آنها بطور کلی برای رسیدن سه هدف ذیل کار میکنند.

۱: تقویت امنیت و ثبات

۲: گسترش نفوذ و کنترل حکومت کابل بر ولایات .

۳: تأمین امنیت برای بازسازی .

در تیم بازسازی امریکادر کنار متخصصین و انجینران ترجمانان، شبکه صحتی سیار و یک هسته نیرومند قوای مسلح نیز وجود دارند.

افراد مسلح غیر نظامی را افراد تعلیم دیده قوای پاراشوتی بار میاورند.^{۴۷}

ظرفیت هر PRT به اساس نیازمندی منطقه بر آورد و سنجش میگردد.

از آنجائیکه تیمهای بازسازی ایالتی امریکا بیشتر برای دو هدف عمده یکی وسعت و استحکام بخشیدن پایه های قدرت دولت مرکزی و دیگری پیشبردن موفقانه نبرد در مقابل دهشت افگنی را تعقیب میکند، بناً کمکهای بشری جنبه تبعی و ثنائوی دارد.

برای وسعت بخشیدن پایه های قدرت دولت اعضای تیم بازسازی امریکا حتی باجنگسالاران و متنفذین محلی و روحانیون منطقه به پای همکاری میروند و ازینراه باعث تقویت نیرو های گردنکش و جنگسالار میگرددند در حقیقت این نوع برخورد با ادعای وسعت بخشیدن قدرت دولت مرکزی کاملاً در تضاد

⁴⁶ The SENLIS CounCoUNCIL Helmand at War London June 2006

⁴⁷ Markus Gausst:-Provincial Reconstruction Team In Afghanistan Landesverteidigungsakademie Wien 11- 2006 Jw pdf page 8.

قرار دارد بویژه که در بسیاری موارد حتی خدمات NGOها و سازمانهای امدادی هم بحساب جنگسالاران گذاشته میشود. یکی از نمونه های بارزان در ولایت سرپل بمشاهده رسیده است درین ولایت NGOهای آلمانی و جاپانی از سال ۲۰۰۳ به اینطرف پل های را آباد میکنند و شبکه های آبیاری را اعمار مینمایند جاده میان سرپل و شبرغان را یک شرکت ترکی پخته کاری و قیر کرده اما بخش بزرگ مردم منطقه این خدمات را قسما محصول کار و تلاش جنرال دوستم میدانند^{۴۸} بدینسان مردم بیشتر به جنگسالاران احساس وابستگی میکنند تا دولت مرکزی.

تیم بازسازی انگلستان

انگلستان هرچند که تجربه زیادی باستعمار و کشورهای مستعمره دارد اما در افغانستان مستقیماً به تشکیل تیم بازسازی ایالتی مبادرت نورزید انگلستان به تقاضای امریکا مسوولیت تیم باز سازی ایالتی مزار شریف را بدوش گرفت و آن شیوه کار را که امریکا داشت رها کرد بیشتر در پی ایجاد تماس با مردم برون شدند.

برای این هدف یک گروه کاری را بوجود آورده، این گروه برای چند روز در منطقه سفر میکند به جمعآوری معلومات پیرامون اوضاع اقتصادی اجتماعی و سیاسی منطقه می پردازند و بر مبنای آن امکان عملی ساختن پروژه ای را هم مدنظر میگیرند. ولی در وهله اول میخواهد از طریق صحبت با خوانین و مردم بانفوذ منطقه برای خود جای پای پیدا کنند به همین سبب به آنها امتیازاتی راهم مد نظر میگیرند، در این قسمت کار تیم بازسازی انگلستان با امریکا همسویی پیدامی کند، در تیم بازسازی انگلستان در مزار شریف رویهمرفته ۷۳۰ تن عسکر و ۸ تن افراد غیر نظامی که از کارمندان وزارت خارجه و وزارت انکشاف اقتصادی میباشدند، حضور دارند یکن از دپلوساتهای امریکایی هم جز اعضای آن میباشد.

با موجودیت دپلوماتها در تیمهای ایالتی این برداشت دست میدهد که هر منطقه تحت پوشش این تیمها گویا قلمرو سیاسی خاصی انگاشته و بهمین لحاظ کار سیاسی را یک دپلومات سامان می بخشد تیم بازسازی انگلستان در شولگره در جمع اوری سلاح هم سهم داشته بر تعهدات و توافقاتی که درین مورد بعمل آمده بود نظارت مینماید.

⁴⁸ Ibid :Markus Gauster: Provincial Reconstruction Teams in Afghanistan pag

اما در پروژه های اقتصادی و عمران قابل ذکر تا نوشتن این مقاله سهم نداشته است هم در تیم بازسازی مزار و هم تیم فرعی میمنه در هر دو تلاش اصلی را زدودن سوءظن مردم در مقابل قوای بیگانه و دولت بار میاورد. از نحوی کار این دو تیم بر میآید که اینان بجای آنکه تیم بازسازی باشند بیشتر گروه های اند که میخواهند بابت و مذاکره از وساطت میانجگری در اختلافات محلی منطقه ای برای خود در میان مردم جای پاباز کنند و این مقوله را که جنگی را کسی میبرد که مردم با او باشد بسود خود تحقق میبخشند.

مودل آلمانی :

آلمان از تجربه آنچنانیکه انگلستان امریکا و یا فرانسه با استعمار دارند بهره ندارد. بهمین لحاظ در ایجاد و تأسیس تیمهای بازسازی هم شیوه جداگانه را پیش گرفته تفکر تقابل و تخاصم با شورشیان بدانسان که در وهله اول پایه کار امریکا و بعد انگلستان را بار میاورد در نحوه کار آلمان دیده نمیشود آلمان همان تفکر مغلق و پیچیده قدرت غیر نظامی را که مبنای جهتیابی سیاست خارجی آلمان را بطور کلی بار میاورد در تأسیس و ایجاد تیمهای بازسازی ایالتی هم اساس قرارداد است درین طرح توسل بقره که در انحصار دولت است به پیمانته زیادی لگام زده میشود و بعوض امکانات غیر نظامی تجویز میگردد.⁴⁹

در PRT آلمان در کندز و فیض آباد هم سعی شده همین نحوه نگرش سیاسی به کار بندند. به تاسی ازین فکر وزنه بیشتر روی خدمات انکشافی و تطبیق پروژه های بازسازی گذاشته میشود سعی میگردد با زور و ضرب نظامی به جستجوی شیوه های وسعت بخشیدن قدرت سیاسی پرداخته نشود بیشتر برای جلب رضایت مردم تلاش گردد.

ولی در خور سوال است که ایاکوشش برای جلب خاطر مردم خود یک تلاش سیاسی نیست؟

از سوی دیگر PRT ها نماینده مستقیم دولتهای ایجاد کننده آن در مناطقی که بکار انداخته شده اند به حساب میآیند، در تیم بازسازی آلمان در کندز ۵۰ تن عسکر سهم دارند، اداره این تیم بطور مشترک از طرف وزارت دفاع و وزارت خارجه و وزارت همکاریهای اقتصادی آلمان سامان بخشیده میشود. وظایف عمده آن به اصطلاح کار سیاسی یعنی ایجاد رابطه و باز کردن باب صحبت با مردم و ظاهرًا کار اقماعی در میان آنها و فراهم آوردن زمینه برای ساختارهای

⁴⁹ Hanns w. Manl: Zivilmacht Deutschland page 1-2

جامعه مدنی، حمایت از وارد آوردن اصلاحات در بخش امنیتی، عملی‌سازان پروژه‌های انکشافی به تأیید و سهم‌گیری NGO های ملی و بین‌المللی می‌باشند. موسسات امدادی و همان اعضای تیم که مسولیت سیاسی را بدوش دارند بیشتر با اشخاص و افراد با نفوذ منطقه رابطه ایجاد میکنند و تفاهم آنها را جلب مینمایند.⁵⁰

در پیشگرفتن این شیوه کارآلمان همانند امریکا و انگلستان می‌گردد در واقع اعضای تیم بازسازی آلمان هم با متنفذین محلی به پای‌سازش می‌نشینند و بوسیله آنها جای پای باز میکنند.

در بخش بازسازی از تشویق زنان جهت سهم‌گیری در امور اقتصادی و اجتماعی گرفته تا رساندن کمک‌های عاجل، حراست سرمایه‌داری‌های خصوصی در طولانی مدت، ایجاد ساختارهای اجتماعی و عملی ساختن پروژه‌های جهت اسکان مهاجرین که به زادگاه خود برمیگردند را میتوان یادکرد. مجریان این طرح به انجام این امور می‌خواهند به اصطلاح «قلبها و مغزها را برابیند.» یعنی به آنچه که امریکا توفیق نیافته آلمانها انجام بدهند.

شیوه کار PRT ها که شمارشان به ۲۴ میرسد بهر نحوی که باشد هدف هر سه مدل یکی است و آن اینکه در پهلوی ایجاد جزایر امنیتی از طریق پی‌ا‌ر تی‌ها سعی میشود جلو گسترش انزجار و نفرت مردم از قوای خارجی گرفته شود مبرهن است که با زورنظامی نمیتوان مردم را رام کرد با حیل و طرفه بیشتر میتوان درین راستا توفیق حاصل نمود در کشوری که فقر بیداد میکند اندک مرهمی هم اگر بر زخمها گذاشته میشود مایه آرامش می‌گردد اما دیر یازود تست حیل و گری هم از بام می‌افتد.

وقتی به ترکیب PRT هانظر انداخته شود دیده میشود که در پهلوی عساکر پولیس و افراد کارشناس کار عمده را خدمات دیپلماتیک و سیاسی بار می‌آورد. همین امر بخوبی اشکار می‌گرداند که اهداف سیاسی فراز همه اهداف دیگر قرار دارند.

بکار دیپلماتیک دست یازیدن، کم و بیش به بازسازی پرداختن، در مناقشات محلی و منطقه ای به داوری نشستن، بستگاه امنیتی را تحت حمایت داشتن، تدابیری اند که با توسل بدان می‌خواهند پی‌ا‌ر تی‌ها را رفته رفته به کانون قدرت محلی مبدل کنند، این مراکز تازه قدرت بجای آنکه پهنای قدرت مرکزی را گسترش بدهند با انجام وظایف که خود برای خویش تعیین کرده اند در منطقه که کار میکنند رفته رفته به قدرتی مبدل می‌گردند، که به تدریج از

⁵⁰ Ibid- همان اثر صفحه

صلاحیت مامورین و کارمندان دولت می‌کاهند، زیرا آنها در موجودیت همچو کانون های قدرت موفق به اعمال قدرت و صلاحیت بدانسان که لازمه دولت مرکزی است نمی‌گردند این چیزی نیست که ایجاد گران پی آر تی ها بر آن وقوف نداشته باشند.

زیر پوشش پی آر تی ها قرار دادن مناطق خاصی مایه برانگیختن این ترس هم میشود که نکند گردانندگان PRT ها کولونیهای مختص بخود را بوجود آورند، یعنی سرزمین که در بند خدمات پی آر تی ها قرار میگیرند، خود بعرصه نفوذ و واحد کولونی گردانندگان آن منقسم گردند و سرانجام کار بجای بکشد که حکومت مرکزی نتواند در کار این کولونیها مداخله کند. هر کولونی مستقیماً با دولت های که آنها را پدید آورده اند در ارتباط قرار گیرند. حال شاید که عملاً کولونیهای مستقل هر کشور تدویر کننده تیم ها بوجود نیاید، ولی از لحاظ ذهنی و تفکر اجتماعی و حتی فرهنگی مردم تحت هر پوشش به کالونی کشور تدویر کننده مبدل شوند.

بدین معنی که مردم کندز و فیض آباد که PRT آلمانی در آن فعال است دارای ذهنیت آلمانی گردند. هیرمند و هرات انگلیسی مشرب، گرشک و فراه امریکایی صفت و بامیان زیلاند جدید نگر بار آیند. در فرجام تمامی ۲۴ پی آر تی به اندازه همین عدد کالونی های مختص به کشورهای را بار آورند که پی آر تی ها راه اندازی کرده اند. و اگر چنین گردد در آنصورت سرنوشت دولت مرکزی افغانستان به خودی خود روشن میباشد.

سرنوشت صدور دموکراسی در جهان و افغانستان

دموکراسی آن شیوه حکومتداری است که بشریت برای نیل آن قرن‌ها تلاش ورزیده است در پناه دموکراسی فرد می‌تواند به زندگی آزاد مرفه و شرافتمند نایل آید.

از آنجائیکه دموکراسی دستاورد بشریت است بناً تمامی مردم جهان حق دارند، که به فراخور شرایط اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خویش آن را بکار بندند، بی آنکه بوسیله مردم یا دولت دیگری بدان وا داشته شوند.

نه یونان که زادگاه دموکراسی میباشد، نه ایتالیا که در قرن دهم به پای آزمایش تجربه یونانیها رفته بود، و نه فرانسه که با براه انداختن انقلاب ناقوس پیروزی آن را بصدا در آوردند و نه امریکا که در مقام اولین کشور جهان آنرا ثبت قانون اساسی خویش نموده بود، هیچکدام نمیتوانند که ادعای تملک آن را داشته و مدعی تحمیل آن بر دیگران گردند و یا قوم و ملتی را به زور و ضرب نظامی بدان وادارند، که در برابر دموکراسی زانو زنند.

تحقق فکرواندیشه به ضرب و زور نظامی هر قدر هم که اندیشه منطقی و سودمند باشد مورد نفی واقع میشود و دست رد به سینه میخورد.

چنانکه گفتیم هر جامعه ای به تناسب ظرفیت اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خود میتواند از دموکراسی بهره گیرد و این یا آن وجه دموکراسی را پیاده کند.

فوکویاما اندیشه پرداز دموکراسی در امریکا بدین باور می‌باشد که همینکه در فاصله زمانی معین برای تعیین رئیس حکومت و یا دولت مردم بپای صندوق رای میروند و با رای سری و مستقیم نامزد طرف نظر خود را برگزینند دموکراسی سیاسی شکلی حاکم میباشد اما همچو دموکراسی ماهیت لیبرال ندارد⁵¹.

او در واقع دموکراسی را به دو نوعی که یکی دموکراسی لیبرال و دیگری سیاسی و یا شکلی منقسم میسازد. و بدین نظر هم میباشد که دموکراسی شکلی در تعداد از کشور های جهان سومی کم و بیش تطبیق می‌گردد. زیرا در بسیاری از این کشور ها هم مردم در فواصل زمانی معین در پاي صندوق های رای میروند و رای مستقیم و سری میدهند. لیکن دموکراسی شکلی مفهوم واقعی دموکراسی را بیان نمی‌دارد، زیرا ماهیت لیبرال ندارد.

⁵¹ Francis Fukuyama: Das Ende der Geschichte, Verlag Kindler 1999 Page 80-81

دردموکراسی لیبرال فرد از آزادی های سیاسی و مدنی کامل بهره مند
میباشد و در آن به دیگر اندیشی و کثرت گرایی ارج گذاشته میشود .
به ذکر مقایسوی دموکراسی جهان سوم و مغرب زمین از آنرو مراجعه
کردیم که بپای این ادعا صحه بگذاریم که دموکراسی را مطابق به شرایط ذهنی
و اقتصادی هر جامعه ای کم و بیش میتوان مورد بهره گیری قرار داد. کاتوزیان
دانشمند علوم اقتصادی و سیاسی ایران هم بدین باور است که دموکراسی را به
تناسب ظرفیت هر جامعه میتوان بکار بست.

ولی تا اوایل دهه نود قرن گذشته هرگز صحبت از صدور دموکراسی و
تحقق اجباری آن در میان نبوده است بدون مد نظر گرفتن میزان رشد اقتصادی
اجتماعی و فرهنگی مردم رفتن بپای تحقق دموکراسی بهمان وصله ناجوری
میتاند که بار شوروی پیشین میخواست چیزی را بنام «سوسیالیسم» بر عیای
جوامعی که از سوسیالیسم فرسخ ها فاصله داشتند پینه بزنند.

برای به بارنشتن درخت دموکراسی مردم را بایستی بسیج و آگاه
ساخت تا زمانیکه مردم مهر تائید خود را بر آن نزنند با زور و ضرب نظامی
و یا بمدد حمایتهای بیدریغ مالی و براه انداختن هزارها سازمان غیر دولتی و
صد ها نهاد جامعه مدنی اگر دموکراسی استوار میشد حالا در هایتی، بوسنیا،
کوزوو و سومالیا شاهد موفقیتهای عظیم میبودیم. حتی در امریکای لاتین که
دموکراسی جانشین حکومتهای خود کامة نظامی گردیده و زمینه باورشدنش هم
مهیا بود فکر دموکراسی در میان مردم نفوذ چندانی ننموده است تا بدان حد که
گفته میشود در امریکای لاتین دموکراسی هست ولی انسان دموکرات وجود
ندارد در پاکستان و ترکیه نظامیان آن کشور تضمین دموکراسی انگاشته میشوند
یعنی نهاد زورگو و خودکامة حامی دموکراسی میباشد .

ادعای استقرار دموکراسی از خارج در آلمان و جاپان بعد از جنگ دوم
بمعنی انکار ساختارهای پیشرفته اقتصادی و اجتماعی در آلمان و جاپان میباشد
در آلمان میان دو جنگ بویژه در جمهوری ویمار دموکراسی مفهوم کاملا
بیگانه نبوده گذاشتن افغانستان کوزوو، هایتی و سومالیا و تیمور شرقی با آلمان
و جاپان در یک پله ترازو یکسره ادعای پوچ و بی مورد مینماید.

لیکن در نزد امریکا هر موقع که صحبت بر سر چگونگی تطبیق دمو
کراسی در افغانستان و عراق مطرح گردد جاپان و آلمان را مثال میاورند حتی اگر
از لحاظ مالی پلان مارشال نیگری هم عملی میشد کشور های نظیر سومالیا ،
افغانستان کوزوو ، بوسنیا و هایتی فاقد آنگونه ساختارهای اقتصادی اجتماعی
میباشند که بتوانند دموکراسی را بران استوار سازند گذشته از آن مردمشان هم

بدان پیمانۀ خود آگاهی سیاسی ندارند که آلمان و جاپان در آن زمان از آن بهره داشتند.

Merritt Richard استاد علوم سیاسی در یوهنتون Illinois امریکا بدین نظر است که حکومت و نظامیان امریکا در آلمان بازار حاضر و آماده ای را برای تولیدات کشور خویش دریافتند^{۵۲} به همین سبب در پی آرایه کمک مالی و پخش اشاعه دموکراسی برون شده بودند.

جنگ افغانستان بر ضد شوروی در مسیر دموکراسی خواهی و آزادی گرایي و بازار آزاد ره نه سپرد بهمین لحاظ عطشی را هم در مورد این خواسته ها در مردم نه پرورده است^{۵۳}.

پس از شکست شوروی و دولت دست نشانده اش افغانستان در دامن حکومت اسلامی و جنگ داخلی رهافتد.

اروپای بعد از جنگ بویژه آلمان کارگران آزموده داشت مردم با حاکمیت قانون از پیش آشنا بودند احترام بحق مالکیت داستان دراز داشت آلمان و جاپان به کانون جنگسالارمیدان قاچاق مواد مخدر صحنه زور آزمایی زمینداران بزرگ روحانیت نیرومند با باور اسلامگرا و مردم سخت پایبند در اعتقادات دینی و سنتی روبرو نبودند. به همین لحاظ مقایسه ان دو با افغانستان یک سره بیمورد و دور از واقعیت میباشد.

قدر مسلم اینست که همزمان با فروپاشی شوروی از قریب ۱۸۰ کشور جهان در آن زمان اکثریت قاطع آن بر خود نظام دموکراسی را حاکم ساختند و بر عده ای هم نظام دموکراسی برقرار گردانیده شد. اما جهان پیرامونی زمانی در تب دموکراسی سوختن گرفت که در خود کشورهای دموکراسی و یا کشور های تا آن زمان دموکراسی گردانیده شده مردم از دموکراسی دل زده شده بودند.

در اخیردهه ۵۰ قرن گذشته اگر ازیکن امریکایی پرسیده میشد که تاچه حد بر این امر باور دارد که دولتش همه کار را درست انجام میدهد از دو سوم مردم شنیده میشد که ما همیشه باور داریم اما در سال ۱۹۹۸ صرف ۳۹٪ بدین عقیده بودند که دولت آنچه را که میگویید درست عملی میسازد در سال ۱۹۶۰ دو سوم امریکایی ها این جمله را که اکثریت انتخاب شده گان به آنچه من فکر میکنم کمتر توجه دارند اصلا قبول نداشتند. لیکن در سال ۱۹۹۸ دو سوم امریکایی ها بدین جمله موافقت داشتند در سال ۱۹۶۰ کسانی که اعتماد عمیق خود را به قوه اجرایی ابراز میکردند ۴۲٪ بودند در سال ۱۹۹۸ فیصدی آنها ۱۲ فیصد پایین

^{۵۲} Gray Dempsey: the folly of nation-Building in Afgh.

^{۵۳} Ibid

آمده بود و اعتماد به کانگرس که ۴۲٪ بود به ۱۱٪ سقوط کرده است اعتماد مردم بر سیاستمداران و ساختارهای دموکراسی در کشورهای اروپایی نظیر انگلستان ایتالیا فرانسه و سویدن در ظرف یک ربع اخیر قرن فروکش کرده است بطور مثال در آلمان اعتماد مردم بر نماینده پارلمان مرکزی که او واقعا از علایق مؤکل خود دفاع میکند از ۵۵٪ در سال ۱۹۷۸ به ۳۴٪ در سال ۱۹۹۲ پائین آمده است در اتحادیه اروپایی طور کلی ۴۲٪ بر پارلمان های ملی باورمندی نشان میدهند.^{۵۴}

این ناباوری زاده ناتوانی سرماییداری در رفع خواسته های مشروع مردم میباشد.

مآزاد تولید و مآزاد تراکم سرمایه باعث ایجاد فاصله میان ظرفیت عظیم تولیدی نظام سرماییداری و محدود بودن تقاضای جهانی درین نظام موجب بروز بحران بر مجموع سرماییداری و ظرفیت توانمندی های آن گردیده است.

هرچند که ادعا میشود که سرماییداری در دوران انحصار دولتی بر رقابتش با سرماییداری بروکراتیک شوروی، قادر به رفع بحران نبود در نهایت میکوشید که آنرا مدیریت کند، ولی اکنون که قریب ۱۸ سال میگردد که سرماییداری بازار آزاد از قید رقابت حریف خویش آزاد گردیده قادر به حل بحرانهای ذاتیش نمیباشد.

تلاش برای بهره کشی هرچه بیشتر از کارگران شمال، ویا جستجوی نیروی کار ارزان در نواحی دیگر هم نتوانسته که درد بحران زایی سرماییداری جهانی را درمان کند، بجای رفع بحران تباتی درونی نظام سرماییداری جای خود را به رقابت بخشیده کانون های سه گانه اصلی سرماییداری یعنی امریکا اروپا و جاپان از مصالحه بر سر بازار و استثمات بر رقابت بر سر بهره کشی برآمده اند این رقابت خواهی خواهی بر صدور دموکراسی که بعد از پایان جنگ بالکان در دهه نود درد ستور کار قرار گرفته نه تنها صدمه میزند بلکه آن را دچار رکود می سازد نمونه بارز آنرا در عدم هماهنگی میان کار کشورهای عضو پیمان ناتو در افغانستان میتوان مشاهده نمود. علی الرغم موجودیت هر ۲۵ عضو در کشتی ناتو اما در پذیرش هزینه و مصارف و ارسال عسکر بیشتر هر کسی زورق خود را میراند.

در گزارش که در ماه اکتوبر سال ۲۰۰۷ از طرف Chatham Haus در همین ارتباط انتشار یافته آمده که دلیل ناتوانی قوای انیتلاف در تحصیل اهداف در نبود استراتژی واحد که نبرد در مقابل شورشیان را با تأمین امنیت وثبات

^{۵۴} <http://www.bpb.de/veranstaltungen/O2D4sk/o/owhat%925-tr-2007>

گره زند ریشه دارد در درون قوای ناتو در مورد گسترش عملیات در مقابل خصم همسویی لرزان و متزلزل به چشم میخورد اعضای ناتو در افغانستان پیوسته همدیگر را به از قبول خطر شانه خالی کردن متهم میکنند هر عضو بیشتر زندانی اهداف ملی خویش میباشد. همین امر باعث شده که همبستگی در درون پیمان ناتو دچار خدشه و نقصان شود.⁵⁵

در عام ساختن نظام دموکراسی قبل از همه امریکا داعیه رهبری دارد میل و اشتیاق امریکا برای پهن ساختن نظام دموکراسی هم بیشتر از خواست سرمایه داری بس تکامل یافته آن که میخواید سراسر جهان را زیر سیطره خویش داشته باشد منشاء میگیرد.

امریکا در تکامل اقتصادی خویش راه جدا از سایر کشورهای سرمایه داری را پیموده است از استبداد فئودالی و عصر روشنگری بدانسان که بر اروپا گذشته در تاریخ امریکا خبری نیست مهاجرین که امریکا را ساختند زیادتر تجارت و صنعت را ترویج کردند تا اشرافیت زمینداری⁵⁶ و آنگهی تجربه اش با دموکراسی ماهیت انگلوساکسونی دارد تا خصلت تجاری-صنعتی را که فرانسه و آلمان و هالند از سر گزرانیده اند.⁵⁷

اکنون این تجربه را بمشکل میتوان بر کشورهای مثل افغانستان عراق بوسنیا کوزوو، ترکیه و پاکستان حمل کرد.

از سوی دیگر سرمایه داری که اکنون بر سراسر جهان دامن میگستراند، در دامن خود قشری خاصی را پرورده که سخت سرسپرده نظام سرمایه داری بوده در پناه حمایت سرمایه داری است که در پی به انحصار در آوردن قدرت میباشد Thomas Dye دانشمند علوم سیاسی از سال ۱۹۷۲ به اینطرف همین قشر مدیریت را که به نخبگان هم شهرت دارند به بحث گرفته بدین نتیجه میرسد که: نخبگان در امریکا مقام رهبری و مدیریت را در اقتصاد، سیاست، دستگاه قضائی، معارف، فرهنگ، علوم و ساختارهای اداری بدوش دارند.

این قشر تازه بدوران رسیده نیمی از صنایع ملی شبکه مخا براتی و صنایع برقی حمل و نقل نظام بانکی و دو سوم بیمه ها را در دست دارند. مضاف بر آن ۴۰٪ بنیادهای خصوصی و ۵۰٪ پوهنتونها در کف آنها میباشد در حدود ۲۵۰ تن آنها پرنفوذترین مقامات اجرایی تقنینی و قضایی را در حکومت و فدرال

⁵⁵ ۲۰۰۷ ماه اکتوبر سال Chattem house گزارش

⁵⁶ Seymour Martin Lipset American Exceptionalism w. Norton and company Newyark 1997 page 77-88

⁵⁷ Robert D Kaplan: can't force Democracy.

تصاحب کرده اند. ۲۰۰ تن زن و مرد متعلق بهمین قشر جدید سه شبکه مهر

تلویزونی و خبری را اداره میکنند.^{۵۸} Wright Mills بدین باور میباشد که لا اقل بعد از حمله جاپان بر Pearl Harbor

که در جریان جنگ دوم جهانی پیش آمد نظامیان اردو چه با حفظ مقام نظامی چه با کنار رفتن از مقام نظامی اما با استفاده از تجارب و نفوذ خویش

در کار مدیریت و رهبری سیاسی مداخلت میکنند.^{۵۹} باید گفت که یکی از مثالها و نمونه بارز آن کولین پاول وزیر خارجه اسبق

امریکا بود که بارسیدن به مقام لوی درستیزی برای خود این وجه را بدست آورد که بعد به مقام وزارت خارجه برسد.

Wright Mills در جریان تحقیقات و مطالعات خویش پیرامون قشر تازه نخبگان و یا فن کاران از طبقه نوظهوری بنام یخن سفیدان سخن میگوید همین

یخن سفیدان که در دهه ۵۰ در بازار کار نمودار شده اند در واقع پایه اصلی کارگران خدماتی را بار میاورند با پیدایش این نوع کارگر نو ظهور که نیروی

کار خود را به کارفرما میفروشد اما خود در استثمار هم دخیل میباشد، اوصاف یک بخش کارگران پیشین دستخوش تغییر گردید سلسله مراتب قبلی که در

اتحادیه های کارگری بوجود آورده شده بود از بین رفت و بجای آن در راس هرم قدرت مدیریت و انسجام تمرکز یافته است.

از سوی دیگر نمایان شدن کارگر خدماتی و قشر نخبه و فنی توده های مردم را نسبت بتوان و قدرتشان بی اعتبار گردانیده تصور میکنند که در جامعه

بدون غایت و هدف سرگردان میباشند این بی تفاوتی در مرور زمان بدانجا میکشد که مردم گمان میکنند یگانه مسوولتی که دارند این میباشد که در هر

چهار سال یکبار به پای صندوقهای رای بروند آرای خود را در آن بریزند و پس کار دیگری از آنها ساخته نیست. با پیش آمدن همچو حالت اعتماد بر

سیاستمداران که در روند دیموکراسی میتواندست ایجاد تحرک کند از اعتبار پیشین خود مییفتد زیرا توده های مردم نسبت بقدرت خود بی تفاوت میگردد و از سیاست

دوری میجوید بیزاری مردم از سیاست برای سرمایه داری کمال مطلوب میباشد. ابتلا توده های مردم به بی تفاوتی و دلزدگی بیشتر حاصل بر خورد قشر

نوظهور نخبگان و فنکاران است زیرا آنها با تکیه بر خرد ابزاری خویش انسان را در حد ابزار سقوط میدهند. برای شناختن منشاء پیدایش و جایگاه نخبگان بهتر

آنست که به یاری تحلیل جامعه شناختی مارکس آنرا پیگیری نماییم زیرا با

^{۵۸} H.T.Reynolds The social studies help center 1996
^{۵۹} C wright Milles:the power Elite. The Power Elite H.T. Reynold The Social Studies Hel center

تحلیل مادی و مناسبات اقتصادی به نحوه شایسته میتوان به چگونگی پیدایش آن پی برد تا تحلیل های محضاً ساختاری را که Wright Mills به عمل آورده است و یا آنچه که بار نخست Pareto در مقام بنیانگذار تئوری نخبگان عنوان کرد.

نظری هر چند کوتاه بتراکم و باز تولید ساختاری سرمایرداری و مجموع میکا نیزم باز تولید نشان میدهد که این هر دو برای شناخت و درک رابطه میان طبقه و نخبه گرایی شیوه بس مئوری نیل به تعیین جایگاه نخبگان میباشد.

طبقه که بیانگر موقعیت فرد در نظام تولیدی میباشد از درون روابط و مناسبات تولیدی بیرون میاید به همین لحاظ بنابر تحلیل مارکس روابط یک طبقه با وسایل تولید و مناسبات تولیدی منزلت و مقام طبقه را در نظام اجتماعی جامعه تعیین میکند و باز طبقه را مارکس یک مقوله اجتماعی میخواند نه اجتماع افراد هم شغل. و به همین سبب است که طبقات مختلف در موقعیتهای متفاوت که گاه تا مرز آستی ناپذیری میرسد، در برابر هم می ایستند.

هر چند که در ساختار اقتصادی اجتماعی پیوسته دو طبقه در مقابل هم دیگر جای دارند مانند ارباب و رعیت سرمایدار و کارگر⁶⁰ ولی اقشار خرد و کوچک اجتماعی هم موجود میباشد این اقشار پیوسته در معرض انهدام و تجزیه قرار دارند یا افراد اعضای آن ارتقا میابند به طبقه متوسط سرمایرداری میرسند و یا در دامن طبقه کارگر سقوط میکند.

تولید سرمایرداری یک روند مداوم و باهم پیوسته باز تولید میباشد در جریان این باز تولیدی تنها کالا و ارزش اضافی تولید نمیشوند بلکه از یکسو روابط سرمایرداری و از طرف دیگر کارگر مزدبگیر نیز بوجود میایند. سرمایرداری در روند تولید و باز تولید خویش پیوسته در آسوده خیالی بسر نمیبرد باز تولید خطر و ناباوری را هم با خود همراه دارد. در همین روند تولید و باز تولید کالا ساختارها روابط و نیروی تولید نخبگان هم در مقام وسط و میانجی بین ساختارها و روند تراکم سرمایه نمودار میشوند⁶¹ و این وظیفه بدوشش سپرده میشود که سرمایه را در مقاطع خطر و بحران مدیریت کنند. گسست های را که در روند تولید و باز تولید سرمایه نمودار میگردد، پیوند زنند باب بازارهای ناکشوده را بروی بازار جهانی بکشایند و از پدید آمدن تحولات ژرف و عمیق اجتماعی که میتواند به پیکره نظام سرمایه صدمه زند جلوگیری کنند و یا

⁶⁰ Alex Callinicos : the middle class and socialist : international socialism journal
2 :20 Summer 1983

⁶¹ www.furt Ercan and ozlem Tezcek: Double sided Analysis in the knowledge
society: class and-Elite theory

لااقل آنرا در مسیر سازشکارانه آن براه اندازد خلاصه به هر نحوی که شده بحران را که در ذات سرمایه‌داری نهفته می‌باشد مدیریت نماید.

باین وصف نخبگان جزا قشار خرده پای جامعه نیستند که تجزیه شوند جزء از طبقه سرمایه‌داری است. ورنه در حدود سی ۳۰ هزار مدیرهای تصدیهای بزرگ جهان که ماهیانه ملیون ها دالر درآمد دارند مدت ها قبل باید از قشر مدیر و بروکرات به طبقه سرمایه‌دار ارتقا یافته می‌بودند.

هواداران تئوری نخبگان بویژه در ایالات متحده امریکا ادعا میکنند که بجای صدها گروه رقیب که باهمدیگر پیوسته کلنجار می‌روند نخبگان واحد و یک دست بهتر میتوانند سیاستها و برنامه ها را طرح و پیاده کنند. در نظام نخبگان ساختار قدرت به هرمی میماند که در رأس آن نخبگان چند و در قاعده آن توده ها قرار دارند. بنابراین تحلیل C.Wright Mills نخبگان سرمایه‌داری امریکا متشکل از سه بخش می‌باشند.

- ۱: سیاستمداران بلندپایه بشمول رئیس جمهور و اعضای کابینه او.
- ۲: مشاورین نزدیک و طرف اعتماد، صاحبان تصدیهای بزرگ و مدیران تراز اول.

۳: صاحب منصبان بلندرتبه اردو.^{۶۲}

و اما Perkins در اثرش تحت عنوان " سرمایه‌داری بی وجدان" بجای نخبگان اصطلاح Protokratie بکار میبرد مراد او اتحاد و همدستی نمایندگان تصدیهای بزرگ چند ملیتی و فراملتی بانک های بزرگ و در مجموع اعضای بالایی دستگاه دولت می‌باشد اینان دست بهم میدهند تا سیادت و سلطه سرمایه‌داری را بر جهان مستحکم نگهدارند.^{۶۳}

از دید راییت ملز نخبگانی که به جای آن پائینی ها تصمیم میگیرند در مدارس و پوهنتونهای خاصی تحصیل میکنند آنها تابدان جد جامعه بسته را بار میاورند که ازدواج شان هم درون سرایی می‌باشد یعنی که نخبگان امریکا غالبا در میان خود ازدواج مینمایند به ندرت پیش میاید که نخبگان خارج از قشر خود زن و یا شوهر بگیرند.

بنابر تعریف او هر چند که نخبگان سخت باهم چسبیده اند ولی با انهم گروه نیستند که زاده توطیه باشند. با وجود انحصار شدید شان بر قدرت و حراست گسترده شان از علایق خودی بخش بزرگ آنها به آزادی های مدنی ارج میگذارند از مندرجات قانون اساسی تبعیت میکنند در عملکرد خود جانب

⁶² The Power Elite H.T. Reynold The Social Studies Hel centerp
⁶³ John Perkins:weltmacht olinç.skrupel:Redline-wiktschaft Heidelberg page
 2007.Pag20-25

علنی بودن و شفافیت را میگیرند از توسل به قهردوری میجویند. خودکامه نیستند بردهشت افگنی و ترور هم تکیه ندارند از پولیس مخفی هم کار نمیگیرند. راه ورود به حلقه نخبگان هم مسنود نمیباشد با ابراز شایستگی و پشت کار میتوان در این حلقه وارد شد. نخبگان در وهله اول مقام آمریت را درست میگیرند و از این طریق سلطه همان بخش را که فرد نخبه بدان تعلق دارد بر عرصه های مهم اقتصادی سیاسی و اجتماعی تامین میکنند رقابت در سیاستهای داخلی نخبگان امریکا رابه افتراق وجدایی نظرمیکشاند اما در سیاست جهانی و خارجی باهم اتفاق نظر دارند همه خواهان عام شدن نظام بازار آزاد، سودآوری، مالکیت خصوصی، تمرکز و تقسیم نامتساوی ثروت و تلاش خستگی نا پذیر جهت بوجود آوردن فضای آرام برای تجارت و داد و ستد میباشد دل مشغولی به مسایلی از قبیل حفظ محیط زیست و تامينات اجتماعی نزد آنها در درجه دوم اهمیت قرار دارد.⁶⁴

البته خصلتهای که بازگو میگردد بیشتر جنبه تنوریک دارد اینکه در عمل نخبگان وارد چه زد و بندها میشوند و بخصوص در کشورهای انکشاف نیافته مرتکب چه اعمالی میگرددند نمونه های برجسته و بارز آنرا اثر تازه Perkins که ما اندکی قبل آنرا یاد آور شدیم بخوبی میتوان مشاهده نمود.

تغییراتی که در کمیت و کیفیت نظام سرمایداری و توم بدان در طبقات واقشار اجتماعی آن پدید آمدن بالطبع بر کشورهای روبه انکشاف هم اثر داشته است ولی علی الرغم دیگرگونیهای که پیش آمده مشخصه اصلی طبقات درونی کشورها اجدایی و تفاوت میان پرولتاریا و بورژوازی وازی بار میاورد اما بورژوازی این کشورها هم دیگر آن خصلت ملی را که در مقابل سیطره امپریالیسم بجنگند و بازار خود را از چنگالش بیرون کشد ندارد. سرمایداری این کشورها اکنون حتی اگر ماهیت کمپرادوری هم نداشته باشد در چنبر داد و ستد امپریالیسم اسیر میباشند بهمین لحاظ فاقد هرگونه ابتکار ملی بوده گویا عقیم و نازا گردانیده شده اند.

وقتی نخبگان در نظام سرمایداری در روند تراکم و باز تولید سرمایه و ساختار هابوجود میابند پس در کشورهای پیرامون که این روند دچار رکود و درجا زدگی است و یا به ضعف گرفتار آورده شده نخبگان چگونه زاده میشوند و چه اهدافی را دنبال مینمایند اینان که در کشورهای نظیر اندونیزیا، فلپاین ارجنتاین چیلی کشورهای اروپای شرقی و پاکستان و آسیای میانه در دستگاه قدرت چسبیده اند از چه قماشند و چه چیزی را سرپرستی و مدیریت میکنند .

⁶⁴ C. Wright Mills: the power Elite

در پاسخ باید گفت که سرمایه‌داری برای اعمال سیاست‌های خویش به پدید آوردن و ییاحمایت این قشر ضرورت دارد بنا در کشورهای که دولتمداری آنها از بطن نظام‌های خودکامه برون آورده شده اند. این قشر که قبلاً در خدمت خودکامگان بودند، چون نظام سرمایه‌داری بمنظور وارد کردن کشورهای شان در بازار جهانی و تسهیل کردن استثمار انسانها و منابع این کشورها به وجود آنها که از قبل هم قسماً در خدمت بوده نیاز دارند، لهذا باز هم آنها را به خدمت می‌گیرد و قسماً بکمک انجوها، جامعه مدنی و بنیادهای امدادی به خلق "نخبگان" تازه می‌پردازند اینکه این "نخبگان" چه پایه طبقاتی و یا نگرش فکری دارند برای سرمایه‌داری بی تفاوت میباشد مثال و نمونه بارز آنها ماندر افغانستان مشاهده میکنیم.

با برافتادن رژیم طالبان آدمهای گوناگونی که به اقشار مختلف جامعه تعلق داشتند و گویا خود را پایبند افکار کاملاً متضاد و متخاصم و حتی دشمن عرفی همدیگر معرفی میکردند، یکشبهه آنگونه افراد دموکرات شدند که ارسطو و افلاطون جان لاک و ژان ژاک روسو را به شاگردی هم نمی‌پذیرند بویژه برخی از عناصر چپ که تازه مزه شهد و شکر سرمایه‌داری را از طریق انجوها چشیده اند به جاده صاف کن‌های غول پیکر دموکراسی مبدل شده اند حال آنکه اینان به همانسان که به اعتقاد چپ خویش وفادار نماتده اند به دموکراسی هم باور راستین ندارند، صرف نان خود را به نرخ روز می‌خورند. این نخبگان که به مدد نظام پولیاریخی که ما اندکی بعد آنرا به بحث می‌گیریم براریکه قدرت نصب گردانیده میشوند محصول رشد و تکامل اقتصادی و اجتماعی جوامع خود نبوده بلکه زاده استراتژی تشویق "دموکراسی" هستند: به مدد همین استراتژی که از اوایل دهه هشتاد قرن گذشته ایالات متحده امریکا آنها را رویدست گرفته، میباشد که سمارق وار NGO ها احزاب و سازمانهای مدنی که در کشورهای نظیر افغانستان، هایتی سیرالیون کانگوی دموکراتیک، عراق، بوسنیا، کرووات میرویند و همواره برای کشور های وابسته احزاب سیاسی نهادهای مدنی و مدیران اداری و سیاسی را عرضه میدارند.

از دید William Robinson که از سیاستهای امریکا در امریکای مرکزی و لاتین شناخت عمیق دارد نخبگان کشورهای پیرامونی به دو دسته تقسیم میشوند.

نوع اول: آنهایکه قبلاً در دامن نظامهای خودکامه در امریکای لاتین افریقا و آسیا زاده و پرورده شده اند، و ابزار کار آنها بوده اند بر همین دسته بقایای سرمایه‌داری بوروکراتیک شوروی در کشورهای سابق بلاک شرق مانند خودکامگان انتخاب شده آسیای میانه گرجستان اکرانین بلغارستان رومانیه راهم

میتوان افزود. این دسته نخبگان کشورهای سابق خودکامه کار اصلی شان این میباید تا هر چه بیشتر و وسیعتر کشور شان را در بازار جهانی مستحیل سازند، اصلاحات ساختاری طرف علاقه بانک جهانی را که در واقع ستون سرماییداری امریکا میباشد، عملی گردانند و زمینه بهره گیری وسیع و گسترده تصدیهای جهانی را از منابع طبیعی و انسانی خویش فراهم گردانند.

یکی از نمونه های بارز امتیازدادهای بی بند و بارانه به تصدی جهان را سرگذشت دادن امتیاز شبکه آبرسانی یکی از شهرهای فقیر نشین بولیوی به نام Cochabamba که صرف شش هزار سکنه داشت بازگو میدارد. به کمک بانک جهانی یک شرکت فرعی تصدی بزرگ Bechtel امتیاز شبکه آبرسانی را بدست آورد. پول مصرف اب این شهرک به گونه سر سام اوری بالا رفت بطورکلی چهار برابر و در بعضی مناطق تا سه صد فیصد قیمت گردید. مردم به اعتصاب دست زدند اوضاع بقدری متشنج گردید که رئیس جمهور مجبور به استعفا شد.⁶⁵

امتیاز دادن به تصدیهای بزرگ از انجمله شترهای است که جلودرب هرکشور منجمله افغانستان که از شبکه های آب آشامیدنی هیچ بهره ندارد زانو بزند. حتا میتوان گفت که تعلق ورزی در استفاده از برق آبی در افغانستان هم در همچو امتیاز دادنها میتواند ریشه داشته باشد.

نوع دوم نخبگان کشورهای پیرامونی :

اینها نخبگانی اند که در کشورهای مانند افغانستان عراق سیرالیون کانگوی دموکراتیک سومالیا، سلوینا و امثال این کشورها در جریان تطبیق استراتژی تسویق دیموکراسی نخست به وسیله انجوها بمدد جامعه مدنی و بنیادهای امدادی سربازگیری میشوند. در انتخاب این دسته از نخبگان هم منشاء طبقاتی را مد نظر نمی گیرند به هر قشر و طبقه ای که تعلق داشته باشند همینکه اراده کردند که خود را در خدمت قرار میدهند و به دموکراسی نخبه گرا و نظام پلیاریخی پای بندی نشان میدهند در جرگه نخبگان پذیرفته میشوند.

البته وفاداری آنها به نظام سرماییداری و میزان صداقتش در اجرای وظیفه که همانا تسهیل کردن وارد شدن کشورش در بازار جهانی و کشودن باب هایش بر روی تولیدات و سرمایه جهان سرماییداری، میباشد شرط بقای این دسته

⁶⁵ John Perkins: Weltmacht ohne Skrupel: Redline-Wirtschaft Heidelberg page 2007.Pag20-25

از نخبگان به حساب می آید، آگاهی ملی تأمین حاکمیت که نزد نخبگان سده گذشته از اعتبار والا برخوردار بود، نخبگان عصر NGO هابدان واقعیه نمیگذارند نخبگان معاصر بسیار انحصارگر اند، همینکه در دستگاه قدرت نست شان در جای بند شد، سخت خود را در بدنه دولت میچسپاند برای نیل بدین غایت وارد هر نوع زد و بند خدعه و نیرنگ و توطیه میگردند. در کشور های بالکان و اروپای شرقی که این نسل نوین به قدرت رسیده اند به شدت در فساد اداری غرق میباشند. چگونگی سرباز گیری این نخبگان جدید را Perkins بدین سان شرح میدهد:

دراکوادور جوانکی به من گفت او در بند این فکر میباشد که محل مسکونی خود را ترک گوید زیرا او استعداد یاد گیری زبان انگلیسی دارد و این چیزی بوده که کارشناسان شرکت نفتی اکوادور که در واقع دومین کشور نفت خیز برای تصدیها امریکا میباشد بدو گفته بودند وقتی انگلیسی فرا بگیرد او را در شرکت کار میدهند ازین راه به موفقیت عظیمی میرسد ولی او میگفته که یک چیز آزارش میدهد آن هم سرنوشت Tsentsak میباشد، او هم این کار را کرد یعنی که نزد تصدی نفتی به کار پرداخت، حالا نام او دیگر Tsentsak نیست بلکه Joec میباشد. کارکنان شرکت نفت بدو گفته بودند که در روزنامه ها مقالاتی را به طرفداری کساتیکه در مبارزه بر سر شرکت های نفتی در کنار تصدی ایستاده بودند بنویسد او باید ادعا کند، که نماینده منتخب خلق Shuar میباشد و بانستی دریای سندی امضا نماید که در آن نوشته شده که ما املاک خود را به شرکتهای نفتی واگذار شده ایم او چه میتواند بکند؟ مقاله هارا منتشر کرد و در پای سند امضا نمود. به هر حال من زبان انگلیسی را فرا میگیرم^{۶۶}.

سرنوشت این جوانک دارای استعداد زبان شبیه سرنوشت ده ها و صدها نخبگانی اند که به نحوی از انحا در قشر نخبگان مطلوب سرمایرداری جذب میشوند و یا خود تپ و تلاش میکنند که جذبش کنند برای رسیدن بدین غایت خود را به هر دری هم میزنند و در پای ده ها سند فروش منابع طبیعی و حتی حاکمیت ملی کشور خویش امضا میگذارند در همین رابطه Perkins بدین نظر هم میباشد "که ماموق شدیم که در جهان سوم نخبگانی را که ریزه خوار و مزدوران Korporatokratie که اتحادی از بزرگترین صاحبان تصدیها و بانکها و دولت میباشد بوجود آوریم"^{۶۷}.

^{۶۶} John Perkins: Weltmacht ohne Skrupel: Redline-wirtschaft Heidelberg pag 2007. Page 20-25

^{۶۷} Ibid -perkins pag 117-118

اینان وقتی در انجام ماموریت‌های که به آنها سپرده میشوند صادق و موفق از آب در آیند برای سرمایه‌داری جهانی خاستگاه قبلی شان مطرح نمیباشد. مگر در هسته محکم محافظه کاران نوین امریکا ترسکیست های پیشین جای ندارند مگر در شمار مشاور تونی بلایر صدراعظم پیشین انگلستان که حزب کارگر را از بیخ و بن دیگرگون کرد یکی از صاحب نظران «کمونیسم اروپایی» جای نداشت؟ در کشورهای آسیای میانه و اروپای شرقی اکثریت رهبران سیاسی آنهایی نیستند که سابق خدمتگار نظام بروکراتیک شوروی بودند؟ در افغانستان در دستگاه دولت آدمهای بافته شده از تافته های گوناگون نیستند؟

چنانکه گفتیم ابراز ارادت و انجام خدمت واقعی ملاک تشخیص میباشد در تذکره سیاسی قبلی فرد هر هویتی که ثبت شده باشد جنگسالار بوده یا قباپوش که دموکراسی را به تیر الحاد می بست از راست برخاسته یا از چپ بریده باشد فرقی نمیکند. همینکه صادقانه پرچم دموکراسی نوع پلیاریخی نه دموکراسی واقعی را بر نوش حمل کند در لوژ "دموکراسی" کرسی برایش مد نظر گرفته میشود ولی اگر حرف شنوی نکرد و کسی باشد که منافع مردم خود را دنبال کند بقول Perkins به نحوی از انحا سرش به زیر بالش میروند.

اینان همه بنا بر گفته Robinson یک خصلت روانی مشترک دارند و آن اینکه سخت تشنه قدرت میباشدند این خصلت روانی را هم نخبگان جهان سرمایه‌داری در آنها پرورده اند. مادر بخش های آغازین بحث صدور دموکراسی بدین نکته اشاره کردیم که در کشورهای پیرامونی نخبگان هوادار دموکراسی زمانی به دموکراسی دلبستگی نشان میدهند و کاسه داغتر از آتش میگردند که در کشورهای دموکراسی های غربی مردم از سیاست و دستاورد های نظام دموکراسی دلزده شده اند. جهت روشن شدن موضوع ما بعدا بار دیگر به دلزدگی از دموکراسی اشاره میکنم.

برای شناخت چهره واقوی نخبگان نظری هر چند کوتاه به نخبگان سده گذشته می اندازیم.

نخبگان سده گذشته کشورهای پیرامونی چگونه کسانی

بوده اند:

نخبگان کشورهای پیرامونی که به نمایندگی از توده های عقبمانده و بی سواد حکومت میکردند و یا برای رسیدن به مسند قدرت پیکار مینمودند. از

انجاییکه اینکشورها اکثریت شان یا مستقیماً در بند استعمار بودند و یا در وابستگی بسر میبردند بنا برتضاد مجموع خلق با استعمارگر و تضاد های درونی جامعه خویش با النسبه به آگاهی نست یافته بودند، بیشتر به طبقه متوسط که در نتیجه دو جنگ جهانی در کشور های مستعمره و نیمه مستعمره امکان تنفس یافته بود تعلق داشتند. اینان نه تنها هرکدام در کشور خود بنیانگذاران جنبشهای ضداستعماری، آزادی ملی ودموکراسی انگاشته میشدند، بلکه در سطح جهان با برپاداشتن جنبشهای ضد استعماری روند آزادی خواهی را پدید آورده، به موازات کسب استقلال خواهان عام گردیدن علم و دانش و رشد و پرورش فرهنگی بودند، تلاش میورزیدند تا جامعه خود را از میخ عقب ماندگی و سنت گرایی و ارهائند و در مسیر ترقی وپیشرفت رهنمون سازند، برای تحقق عدالت اجتماعی ورفاه جامعه از دل وجان تلاش ورزند انسانهای آرمان خواه بودند که برای نیل به ارمان خویش ازهیچ ایثار و جانبازی هراسی نداشتند به همین لحاظ صدها تن آنها سرهای خود را دریای آرمان خویش گذاشتند و یا سالیان درازی را با رنج و آلام بی حساب در پشت میله های زندان نظامهای خودکامه و استعمارگران سپری کردند ولی با استعمارگر و عوامل بومی شان هرگز به پای سازش نه رفتند به همین سبب امروزه تاریخ افغانستان و هر کشور دیگری از مشروطه خواهان اول و دوم افغانستان، مشروطه خواهان ملی - مذهبی ایران ، پاتریس لومبا ناسیونالیست کانگو، ناسیونالیستهای عرب وطن پرستان افریقایی آسیایی و امریکای لاتین بویژه از کسانی که برای رهایی ستمکش ترین طبقات واقعی واصل اجتماعی تلاش ورزیده و در این راه از هیچگونه ایثار و قربانی دریغ نه ورزیده اند، تاریخ کشورهای خود و جهان از آنها با ارج و احترام یاد میکنند، به همین لحاظ نخبگان قرن گذشته که مولود سیرطبیعی شرایط زمان خود بودند بانخبگان کنونی که زاده نیازمندی های بازار میباشد هیچ وجه تشابه و هم سنخی نداشتند. آنها برای آزادی واقعی انسانها و استقلال میهن خویش پیکار میکردند اینان آزادی و دموکراسی را تا آنجا رخصت میدهند که به بازار و سرمایه جهانی صدمه و زیان نزنند و در جلو استثمار سرمایرداری مانع ایجاد ننمایند.

آنها عدالت اجتماعی ورفاه جامعه را زاده مبارزه و تلاش انسانهای متعهد به آرمان اجتماعی میدانستند. نخبگان کنونی عدالت را محصول میکانیزم خودبه خود بازار میدانند و بدین باور میباشند که دموکراسی طرف تبلیغ سرمایرداری کلید ثبات و نظم جهانی است بهمین سبب اینها از قماش دیگر و آنها از برش دیگر بودند.

نظری هر چند گذرا بر پیش زمینه نظام پالیاریخی. (پولیاریشی)

نظام پولیاریخی زاده دو عامل یکی دلزدگی از دیموکراسی مشارکتی که ما آنرا قبلاً به بحث گرفتیم و دیگری پیدایش بحران در نظام دیموکراسی می باشد.

دوری گزینی از دیموکراسی مشارکتی اساساً بعد از جنگ دوم جهانی عنوان شد ولی بحران در بدنه دیموکراسی بعد از آنکه دیموکراسی های غربی بخصوص امریکا از کشورهای خود کامه امریکای لاتین اسیا و افریقا و بویژه از رژیم تبعیض طلب افریقای جنوبی علناً حمایت میکردند و حکومت های ملی مانند حکومت مصدق در ایران سکارنو در اندونیزیا و سرانجام الینده در چلی سرنگون نمودند. و بجای آنها به بهای ده ها هزار کشته حکومت های خودکامه را نصب و مورد حمایت قرار دادند. بحرانی که بعد از جنگ دوم جهانی در پیکره نظام دیموکراسی رخنه کرده بود در سال ۱۹۷۵ کاملاً نمایان گردید به همین سبب کانون نخبگان جهان غرب که ریاست آنرا در آن زمان David Rockefeller یکی از سرمایه داران بزرگ امریکا بدوش داشت از سه تن از دانشمندان یکی Samuel P. Huntington که بعداً نبرد تمدنها را نوشت و دیگری Michel Crozier و سومی Joji Watanuki بودند خواسته شد تا پیرامون وضع دیموکراسی گزارش را تهیه کنند. در گزارش این سه دانشمند دیموکراسی درگیر بحران شدید تشخیص گردیده و تاکید شده بود که دیموکراسی در وضعی گرفتار آمده که پیوسته رنگ باخته میرود. جالب اینجاست که کمیسیون سه عضوی بجای آنکه علل ضعف دیموکراسی را در شیوه و رفتار نادرست سرمایه داری تشخیص بدهد و حمایت علنی از حکومت های خودکامه مانند اندونیزیا، فلپاین، چلی، ارجنتاین، برازیل و رژیم تبعیض طلب افریقای جنوبی را به باد انتقاد بگیرند و محکوم کنند مانند اصلاحات ساختاری کنونی که در نتیجه آن گریبان افشار نادار جامعه گرفته میشود در آن زمان هم پیدایش بیش از حد متخصصین و فن کاران، فارغان مکاتب و پوهنتونها و افزایش کارگران خدماتی عامل بحران تشخیص شد.^{۶۸}

⁶⁸ <http://www.Wiki bildung-nicht.de/index.php/the Crisis of democracy>

بعید نیست که در آینده نه چندان دور وقتی افغانستان هم به بحران گرفتار آید علت آنرا فارغان زیاد مکاتب و پوهنتون ها تشخیص خواهند کرد نه سیاست های غلط دولت کرزی و حامیانش.

از سوی دیگر خودکامگان مورد حمایت سرمایداری غرب به رهبری امریکا هم کارد را به استخوان مردم رسانیده بودند زیرا پولهای را که زیر نام کمک های انکشافی دریافت میکردند، بجای آنکه در زیر ساختها سرمایه گذاری کنند حیف میل مینمودند و در جیب خویشاوندان و اعضای خانواده های آنها واقشار خادم سرمایه ریخته می شد. مع الوصف بورژوازی بروکراتیک همین کشورها در مقام قشر تازه نخبگان که میتوانستند تحت نظم نیم بندد موکراسی مورد بهره برداری قرار گیرند و ماقبلا اشاره کردیم از همچو اوضاع و احوالی سر بیرون آوردند. بنا بر سالهای نیمه دوم دهه هفتاد که مصادف به سالهای به بحران گرفتار آمدن دموکراسی است در عین حال آغاز دوران هم میباشد که سرمایداری به خاطر ناتوانی نظام های خودکامه در تامین علایق سرمایداری جهانی کم کم دست حمایت خود را از سر این نظامها برمیدارد ولی برای تداوم سلطه خویش وسیله و امکان دیگری را جستجو می نمایند.

به تاسی از همین وسواس راه تجویز میگردد که با پیشگرفتن آن اهداف متعددی بدست آید. مراد از این اهداف در وهله اول یکی این بوده که کشورهای خودکامگان در نتیجه خیزش های مردمی سرنگون نگردند و نظام های واقعی دموکراسی که یقینا بامنافع و علایق سرمایداری در تضاد و تباین قرار میگردد در آنها بوجود نیایند لهذا قبل از پیش آمدن همچو وضع باید دست اندر کار شوند و نظامی را سازماندهی کنند که بکمک آن بتوانند این خطر را دفع کنند و دیگر اینکه نخبگانی را که در دامن همچو نظامها بوجود آمده و با تامین علایق سرمایداری آشنایی دارند و ماقبلا بدان اشاره کردیم نه تنها در جایگاه قبلی شان حفظ و ابقا کنند بلکه مستقیما در قدرت سهیم گردانند. بهمین منظور برای عبور از نظامهای خودکامه و کلیت گرا بشیوه حکومتداری که در آن صرف از انتخابات جهت تعویض دسته فرمانروایان استفاده بعمل آید به نظام پولیاریخی روی آورده شد.

در دهه ۹۰ که اتحاد شوروی فرو پاشید و از بطن آن کشورهای متعددی در آسیای میانه حوزه قفقاز و اروپای شرقی سر بیرون آوردند بکار بستن نظام پولیاریخی بیش از پیش مطمح نظر واقع گردید زیرا در همان مقطع زمانی آوردن مردم به پای صندوق های رای آنها صرف به منظور تایید یا تعویض فرمانروا حال هرکیش و آیینی سیاسی هم که میداشت بهترین وسیله و امکان تشخیص شده بود.

بمدد نظام پولیاریخی بود که در کشورهای آسیای میانه گورجستان، آذربایجان ارمنستان اوکراین پولند، حتی چک و سلواک نخبگانی که تا دیروز جبین به آستان سرماییداری بروکراتیک شوروی می ساینند اکنون به یمن انتخابات غسل تعمید داده شدند تا به ثناخوانی و آستان بوسی بازار آزاد بپردازند.

در حقیقت موج سوم دموکراسی که سمویل هنتنگ تون نویسنده نبرد تمدنها از آن یاد میکند بیشتر حرکتی به صوب پولیاریخی و دموکراسی انتخابی برای مشروعیت بخشیدن خود کامگی در کسوت دموکراسی میباشد تا تحقق دموکراسی لیبرال.

خوار انگاشتن دموکراسی در یک زمان وارج گذاری به آمهای چون سوهارتورنیس جمهور خودکامه اندونیزیا که چندی قبل چشم از جهان پوشید موبوتو در افریقا و مارکوس در فلپاین نظامیان ارجنتاین، برازیل و امثال آنها در زمان دیگر، و باز به یاری نظام پلیارخی تحصیل آرای مردم برای تایید نخبگان از همین قماش در روزگار دیگر همه حکایت از آن دارد که مراد از تائید و حمایت این یا آن نظام و شیوه حکومتداری نه بخاطر تحقق آرمانهای اخلاقی و مصلحت انسانی، بل برای جستجو و منافع و علایق اقتصادی و سیاسی سرماییداری میباشد تا هر زمانی که کار پردازان یک نظام بتوانند بایهای بازار های بومی و بهره گیری از منابع زیر زمینی و نیروی انسانی خود را در اختیار سرمایداران قرار بدهند و رقه هویت نظام شان هر آنچه که باشد اهمیتی ندارد حتی اگر مانند سوهارتو در اندونیزی و یا پینوچت خودکامه چلی بر تلی از اجساد کشتگان هم نشسته باشند کس به آنها نمیتواند بگوید بالای چشم شما آبروست. زیرا به حمایت سرماییداری به مدد نظام پولیاریخی آب تطهیر بر آنها ریختانده میشود.

نظام پولیاریخی که بوسیله ان به قدرت رسیدن نخبگان وابسته مشروعیت بخشیده میشود. و طرح دیموکراسی از دید Schumpeter که در ان مشارکت مردم را نفی میکند با جامعه مدنی گرامشی آرایش داده میشود یعنی سعی میگردد بمدد برداشت اواز جامعه مدنی در پیکره بی جان دموکراسی نظام پلیارخی رمقی دمانده شود ما هم سعی میکنیم هر چه مختصر هر دوی این موضوع را به بحث بگیریم.

نظام پولیاریخی (پولیاریشی).

پولیاریخی ترکیبی از دو لغت یونانی Poly به معنی زیاد و متعدد و arch حکومت کردن است بنا در یک ترکیب واحد حکومت اکثریت را می‌رساند چنانکه قبلاً گفتیم در آستانه براه افتادن بحث‌های پیرامون به ضعف دچار آمدن دموکراسی که حاصل تحقیق کمسیون سه عضوی بود Dahl دانشمند علوم سیاسی امریکادر سال ۱۹۷۵ برای نخستین بار اصطلاح پولیاریخی را به کاربرد او نیاز به استفاده از این شیوه را به سبب پیش آمدن اوضاع و شرایط خاصی مد نظر می‌گیرد بدین شرح که از یک سو نظام‌های خودکامه که در میخ وابستگی سرمایه‌داری جهانی بسر می‌بردند دگر به جای رسیده بودند که تحمیل مزید شان بر خلق‌های آن کشورها دشواری مینمود و این خطر احساس می‌گردید که خودکامگان در نتیجه قهر و عصیان مردم به سقوط کشیده نشوند و در نتیجه آن دموکراسی واقعی که با منافع و علایق سرمایه‌داری می‌تواند در تضاد و تباین قرار گیرد پدید نیاید. از سوی دگر فروپاشی شوروی کم کم میرفت که رویت پذیر گردد با توجه با این اوضاع و احوال بایستی راه جستجو میشد که هم نخبگان وابسته در کشور‌های خودکامه مشروعیت می‌یافتند و هم بر خودکامگان کشور‌های اروپای شرقی اب تطهیر ریخته میشد بنا^{۶۹} نظام پولیاریخی برای برون رفت از همچو شرایط تجویز گردید.

در واقع جوهر نظام پولیاریخی را بر گزاری انتخابات برای مشروعیت بخشیدن نظام‌های بار می‌آورند که بین دموکراسی و خودکامگی در نوسان می‌باشند.^{۷۰}

پس از فروپاشی شوروی هرچند که بر همه کشور‌های آسیای میانه، حوزه قفقاز و اکثریت کشور‌های اروپای شرقی زمامداران خودکامه فرمائروایی داشتند به مدد همین نظام پولیاریخی یعنی بر گزاری انتخابات برای مشروعیت بخشیدن نظام همه دولت‌های دموکرات شناخته شدند حال آنکه کشور‌های مانند ازبکستان، ترکمنستان، تاجکستان قرغزستان و حتی قزاقستان و گورجستان که مردمک چشم امریکا در منطقه می‌باشند اگر از برگزاری انتخابات ظاهری صرف نظر شود از دموکراسی فرسخ‌ها فاصله دارند.

پروفسور دال و سایر نظریه پردازان پولیاریخی رعایت حد اقل حقوق مدنی مباحثه وجدل سیاسی، مخالفت مجاز، رقابت بر سر بودن افکار عامه

^{۶۹} Christopher Chase-Dunn: Will Robinson Promoting Polyarchy. و همچنان مراجعه William I. Robinson: Promoting Polyarchy Tanou Homme Page
^{۷۰} William I. Robinson: Promoting Polyarchy Tanou Homme Page
شود به

مشارکت در رای دادن را هم از عناصر تشکیل دهنده پولیاریخی میخوانند در میان این ویژگی ها مباحثه که به سازش میتواند منجر گردد و همچنان مشارکت در رای را که به انهای که در مسند تصمیمگیری می نشینند مشرو عیت میدهد از عناصر بنیادی نظام پولیاریخی به حساب میاورند در واقع باهمین دو خصوصیت پولیاریخی از خود کامگی دران شخص خود کامه اراده فردی خود را بر کلیه مقدرات سیاسی اقتصادی و اجتماعی حاکم میسازد جدا میشود ولی به حوزه لیبرال که جوهر انرا ازادی های سیاسی اقتصادی و اجتماعی فرد بار میاورد نمی رسد.

در خور تذکر است که دال که سمت نخستین نظریه پرداز پولیاریخی را دارد در طرح افکار خویش بیشتر از شومپتر که ما قبلا در باره اش سخن گفته ایم اثر پذیرفته است دال هم مانند شومپتر انتخابات و ساختار های دموکراتیک را می پذیرد و انرا بنیاد دموکراسی مینگارد در حالیکه شومپتر به شرکت قاطبه مردم رضا نمیدهد اما دال به پای مخالفت شرکت اکثریت مردم نمیروود لیکن بر ان نکته تاکید میورزد که به نحوی از انحا شرکت آن عده از مردم که در سازمان های اجتماعی عضویت دارند ضروری می نماید و توصیه میکند که همچو اشخاص به تایید مردم در مقامات تصمیمگری برگزیده شوند درانجا هم تمایل او به نخبه گرایی مشهود می گردد.⁷¹

Dahl در این باب که چرا به شرکت اکثریت در برپایی نظام پولیاریخی روی چندان موافق نشان نمیدهد و انرا در تقویت بنیاد پولیاریخی موثر نمی داند بیان میدارد که توده های مردم از ادم های زورگو بیشتر حساب میبرند تا فرد دموکراتی که خواهان مشارکت میباشد.⁷² او تساوی در کنترل و نظارت بر مجریان امور را ماخوذ از تساوی سیاسی و در مقام قدرتی در دست طبقات و اقشار پایینی جامعه نمیداند. از دید دال اقشار پایینی جامعه به سبب خصلت با النسبه انفعالی شان و همچنان نداشتن دسترسی کافی بر منابع رسیدن به تساوی سیاسی لازم که کنترل و نظارت هم از ان سر برون میاورد فرسخ ها فاصله دارند. تبیین بدین سان نشان میدهد که دال مانند شومپتر در پدید آوردن تغییرات و تحولات اجتماعی نقش چندانی را به توده های مردم قایل نیست بیشتر به افراد به اصطلاح نخبه توجه دارد حال انکه دموکراسی در جای میتواند عمیقاً ریشه زند که مردم بر ان وقوف و آگاهی داشته و با دل و جان از ان دفاع کنند بیاماری های دموکراسی در مغرب زمین که در کسوت دلزدگی خود را نمایان

⁷¹ Carole Pateman: Participation and Democratic theory Cambridge University Press Page 3-

⁷² Ibid

میسازند از همین ناباوری بر توده های مردم منشا میگیرد از آنجاییکه نخبگان فرمائروا به دور از نظارت توده های مردم به تصمیم گیری و اعمال قدرت می پردازند و قدرت هم صرفا میان دو جناح نخبه گان دست به دست میگردند به همین لحاظ نخبه گان به انحصار گران قدرت مبدل میشوند و در فرجام اکثریت قاطع آنها در مفاک فساد سیاسی و اداری سقوط میکنند اختلاس پولی رشوه ستانی دست بازی های مالی و جعلکاری در انتخابات برای تداوم قدرت خود ویا همتا های شان به امر روز مره مبدل میگردند از دید Bello بزرگترین عاملی که دموکراسی را در جهان سوم به بحران میکشد این است که دموکراسی پولیاریخی طرف علاقه مغرب زمین در دام توطیه وحیله ونیرنگ قشر خاص نخبگان و فنکاران به انحصار در آورده میشود.^{۷۳}

نکته دیگری که در بحث های دال پیرامون پولیاریخی درخور توجه میتواند قرار گیرد پیش شرط های اجتماعی است در این باره او میگوید که بر سر ارزش ها و نورم هاسازش ونیل به وفاق میان رهبران به سهولت میتواند میسر گردد تا توده های عامه به عقیده دال شرایط ساختاری کافی و لازم در واقع نورم های طرف نیازپولیاریخی را بار میاورند سازش و وفاق منکی بر نورم ها هم به یمن تربیت اجتماعی میتواند میسر گردد تربیت اجتماعی هم در دامان خانواده ، مدرسه مکتب کلیسا و تبلیغ مطبوعات میتواند تحصیل گردد. مراد از تربیت اجتماعی هم فراهم آوردن زمینه برای رشد شخصیت فرد به منظور دفاع از نظام دموکراسی میباشد.

در اینجاهم بیشتر نخبه گان مدنظر هستند تا تقویت خود اگاهی جمعی. هر چند که کانون های تربیت اجتماعی یعنی خانواده مدرسه و کلیسا همه در واقع کانون های تربیت جمعی اند ولی دال و یارانش آنها را بیشتر در خدمت شخصیت فردی میبینند تا اگاهی وجدان جمعی، علت ان این است که سرمایرداری چون دموکراسی را از محتوای اجتماعی ان تهی میکند انرا در قالب تساوی های مجرد حقوقی از قبیل تساوی جنس، نژاد زبان گروه وامثال ان در میاورد.^{۷۴}

مطلبی را که یاد کردیم از انرو در خور توجه است که دال برای برون نگه داشتن توده ها از صحنه سیاسی مدعی است که افراد عادی نه تنها که برای دموکراسی مفید نیستند بلکه خطری را هم میتوانند در قبال داشته باشند زیرا از میان مردم عادی ادم های کله شق و یکدنده بر میخیزند تصور میکنم که هدف او

⁷³ <http://www.Spectrezin.Org/global7Belo3.htm>

⁷⁴ Cliff Durand: Democracy and struggles for social just. <http://www.Globaljustice.Org/Paper/durand1.htm> center

از ادم های کله شق انسان های انقلابی باشند که غالباً از میان توده های مردم بر میخیزند و نترس بیهراس از موضع خود دفاع میکنند و تا پای جان بر سر آن ایستادگی می نمایند.

احساس خطر از ناحیه توده ها میتواند بیانگر این واقعیت باشد که حامیان تشویق و ترویج دموکراسی از آگاه گردیدن توده های مردم و سهمگیری آنها در مقدرات شان ابا دارند به همین سبب به نحوی از انحا میگویند تا آنها را از نزد یک شدن به سیاست بدور نگهدارند.

برای رسیدن به این هدف دال حتی ادعا میکند که توده ها خود میل چندانی به فعالیت های سیاسی ندارند او از این هم جلو میرود و ادعای نماید که اگر اینان در تصمیمگیری شرکت جویند میزان و امکان رسیدن به سازش فروکش میکند.

نگرش بدین گونه نشان میدهد که سرماییداری برای ارجگذاری به استقرار پولیاریخی آگاهانه یکی از اصول اساسی دموکراسی را که همانا سهمگیری گسترده مردم میباشد نقض میکند تا از تعمیق گردیدن آن که میتواند به زیانش تمام شود جلوگیری کند و دموکراسی را صرفاً کار نخبه گان که در بسیاری موارد از عوامل و ایادی خودش میباشد به حساب میآورد.⁷¹

باید گفت که پرو فیسور دال ادعا میکند که خیره سری و یکدندگی توده ها زاده بیخبری آن ها است مگر واقعیت اینست که او از روانشناسی افراد بر خاسته از میان مردم بانخبگان دست چین شده از میان اقلات و طبقات مختلف اجتماعی کاملاً مطلع میباشد و میداند که این یکی بر سر منافع مردم معامله میکند تا خود بر خوان کرم ارباب به نواله خوری بماند آن دیگری بر سر حراست از منافع و علایق مردم خویش به پای دار و تازیانه میرود.

در اینجا یقیناً که این سوال در ذهن خطور میکند که وقتی حتی در مغرب زمین کوشش میگردد که در روند دموکراسی توده ها آگاهانه از سیاست کنار زده شوند و صرف برای کسب ارای شان در هر چهار یا پنج سال یک بار به پای صندوق رای آورده شوند و هنگام اخذ رای هم در اثر طلسم مطبوعات به انحصار کشیده میشوند سرنوشت عامه مردم در افغانستان چه خواهد بود بویژه که «نخبه گان افغانستان» بر خلاف نخبگان غرب که از تدبیر و مال اندیشی و سواد تحصیل هم بهره کافی دارند اما دست اندر کاران سیاست در افغانستان که نه با مال اندیشی میانه ای دارند و نه هم با مسامحه چندان سازگار میباشند ترکیب نامتجانسی از جنگ سالاران قوماندان های جهادی و ملیشه ای رهبران

⁷¹ Jonah Gindin Interview With William I Robison: Venezeulanalysis.com . 13 june 2005

احزاب اسلامی اعضای طالبان سران قومی صاحبان املاک اعم از نو اربابان و ملاکان پیشین سرمایه داران که از برکت جنگ و تریاک به ثروت عظیم دست یافته اند تا تحصیلکردگان غرب و دست پروردگان سازمان های غیر دولتی و بنیاد های امدادی بین المللی ادم های چپ نما تا راست قامتان هم و همه را در بر میگیرند سرنوشت دیموکراسی پولیاریخی به کجا خواهد کشید؟ در پاسخ باید گفت که: در نظام پولیاریخی وارداتی افغانستان توده های مردم چیزی نیستند مگر همان مهر های که در پای ورقه رای گذاشته میشوند «نخبه گان» به آن ترکیب نامتجانس از انجایکه علایق یک دست و مشترک ندارند بر سر خوش خدمتی برای ارباب در رقابت همچشمی مداوم بسر میبرند و در فرجام به مخلص ترین و سر سپرده ترین خادمان مبدل میشوند که بدون اجازه ارباب اب هم از گلوی شان فرو نمی رود اینان هرگز به فکر آوردن ان گونه دموکراسی ای نیستند که در ان توده های مردم سهم فعالانه داشته باشند تا در جریان ان به مقدرات خود بیندیشند.

تهی کردن دموکراسی از مضمون اجتماعی و سپردن مدیریت ان به دسته خاصی طرحی است که به خاطر تامین علایق سرما یداری تجویز گردیده است.

سرمایداری در عصر جهانی از دولت های گوش به فرمانش اساسا دو خواست را دارد امنیت راتامین کند و ازادی تجارت و سرما یه گذاری راتضمین نمایند. نخبه گان نظام پلیاریخی در حقیقت پاسدار همین دوخواست میباشند.

برای تداوم و بقای دموکراسی بخصوص درکشورهایکه دموکراسی در کسوت پولیاریخی پیشکش میگردد به نوعی تساوی اقتصادی- اجتماعی نیاز پیدا میشود. اصولا بازار به خودی خود نمی تواند تساوی اقتصادی رانهم در جوامع که بیش از ۵۰ فیصد مرد مش در فقر بسر میبرند بر قرار سازدحتی اگر ادعا شود که مراد از عدالت عرضه داشتن امکانات مساوی است باز هم سوال عدالت لا ینحل می ماند و نیازی به مداخله از طرف دولت دارد، دولت حافظ ازادی بازار هرگز قادر بدان نیست که عدالت را تامین کند دولت برای نیل بدین غایت بایستی توده هارا وسیعا در سیاست سهیم گردانید اینجاست که راه دموکراسی پولیاریخی که ابزار کار سرما یداری برای بهره کشی وکسب سود میباشد از دموکراسی که باسهم گیری گسترده توده ها ونفش فعال دولت در سامان بخشیدن زندگی اقتصادی واجتماعی میسر میگردد از هم جدا میشوند و روشن میگردد که دموکراسی صادراتی حال زیر هراسم و رسمی که ارائه گردند وسیله برای بر آورده شدن علایق سرمایداری میباشد دموکراسی متکی بر مشارکت جمعی راهی است به صوب بهروزی.

و اما لیبرال های نوین که آزادی بازار را به شدت تبلیغ میکنند و انسان را در حد یک موجود کاملا اقتصادی فرو میکشند و سود جویی را غایت نهایی میخوانند در رهبری قدرت دولتی به دولت اقتدار گراهم تمایل نشان میدهند^{۷۲} چنانکه قبلا گفتیم تا نیمه های دهه هشتاد و اوایل دهه نود از حامیان قاطع خود کامگان بودند تابدان حد که خانم جین کیرک پاتریک Jeane Kirkpatrick در اوایل دهه هشتاد سفیر امریکا در ملل متحد باری گفته بود که: «آدم های مانند Somoza خود کامه نکاراگوا و Marcos خود کامه فلپاین از انرو سزاور حمایت اند که بدون انها بنای زندگی سازمان یافته به همان سان فرو میریزد که وقتی سنگی از سنگ های کنگره سرا خطا بخورد و بیفتد همه سنگ ها فرو میغلندند»^{۷۳}

از انجائیکه در طرح صدور دموکراسی پولیاریخی (پولیاریشی) به کشور های وابسته سرمایداری از جامعه مدنی ان برداشتی که گرامشی میکند سو استفاده میکند ما هم به اختصار جامعه مدنی را به بحث میگیریم:

جامعه مدنی و سیادت طبی

سرمایداری وقتی از دهه هشتاد به بعد کم کم از دولت های خودکامه فاصله گرفت تابحران دموکراسی رانداوا کند این بحث را مطرح کرد که سرمایداری که جهت عصری ساختن ونوسازی نظام های عقب مانده بکمکهای انکشافی میپرداخت وبه همین منظور دست رژیمهای خود کامه راهم میگرفت برسایست خود تجدید نظر میکند. زیرا در مدت بیش از سی سال که تا آنزمان از جنگ دوم جهانی میگذشت، گویا سیاست هایش به نتیجه ای نرسیده بود. در نتیجه بحث های متعدد سرانجام بنا به خواست سرمایداری جهانی شده این دید تجویز شد که بازار یعنی تصدیهای فرا ملتی خود بطور مستقیم در بازار های کشور های عقب نگهداشته شده وپیرامونی به سرمایه گذاری بپردازند و خود تشخیص بدهند که در کجا وچه بخشهای سرمایه گذاری میکنند واز طریق انجوها مدیریت آنراهم خود بدوش گیرند.

این شیوه NGO ای که مراد سازمان های غیر دولتی میباشد که به بهانه جلوگیری از حیف ومیل پولهای امدادی اتخاذ گردیده در واقع ایجاد بازوی مداخله گرانه کشور کمک دهنده در کشور های کمک گیرنده میباشد بنا بعد از دهه

⁷² Christoph Butterwegge Bettina Lösch Rolf Ptak. Kritik des Neoliberalismus Verlag für Sozialwissenschaft Wiesbaden 2007 221-224

⁷³ Walden bello :http:// www. Tni org / detial - page =Archives - Bello de .md

هشتاد که هزارها نهادهای امدادی و بنیاد های مدنی ایجاد شده دیگر صحبت از وابستگی مالی و اقتصادی در میان نیست ، بحث بر سر مداخله و حضور مستقیم سرمایه گذاران خارجی میباشد. همین نهادها و سازمانها دامنه نفوذ خود را بقدری وسعت بخشیده اند که بمنظور مداخله مستقیم در کابینه کشورهای که با آنها سرو کار دارند، نمایندگان خویش را نصب و جابجا مینمایند.

البته بحث پیرامون NGO ها و جامعه مدنی چیزی تازه نیست. ما هم در مقاله جداگانه ای آنرا به بحث گرفته بودیم و در اینجا بطور گذرا به بررسی همان جنبه های آن میپردازیم که ما را در صدور دموکراسی آنچنانکه سرمایهداری جهانی آنرا در نظر دارد مدد میرساند.

اگر از دید تاریخی به بررسی ریشه ای جامعه مدنی پرداخته شود، منشاء آن به ارسطو میرسد اما در جریان سده های گذشته دانشمندان بنام علوم اقتصادی، اجتماعی و فلسفی آنرا به بحث گرفته بودند. مارکس جامعه مدنی را فضای در سرا سری جامعه میدانست، از دید هگل جامعه مدنی تمامی اشکال زندگی خصوصی به شمول عالم اقتصاد را احتوا میکرد. اما از دید گرامشی جامعه مدنی وحدتی از تضاد هاست که در آن عاملین سیادت خواه و ضد سیادت خواه فعال میباشند تجلی گاه گروه های نامتجانسی است که در آن جریتهای مختلف اختلافات اجتماعی خود را انتقال میدهند^{۷۴}. یا به عبارت دیگر مراد گرامشی از جامعه مدنی تمام سازمان ها و نهاد های غیر دولتی میباشد که زندگی روز مره انسانها و افکار عامه را تحت تاثیر میگذارند.

و اما مدرسه عالی اقتصادی لندن از جامعه مدنی این تعریف را ارائه میدارد: جامعه مدنی به آن مجموعه از نهاد ها و سازمان های غیر دولتی گفته می شود، که با عملکرد خویش در علایق ، اهداف و ارزش های اجتماعی سپیم می شوند. و از دید تنوریک این ساختار ها از نهاد دولت، خانواده و بازار جدا می باشد.^{۷۵}

از دید گرامشی در همین عرصه زور آزمایی های نامتجانس است که سیادت طلبی یا Hegemony^{۷۶} پا پیش میگذارد و خواهان تامین گردیدن خویش میشود.

حالا این سوال پیش میاید که هژمونی چگونه میتواند در امن و صلح و سلم بسر برد گرامشی در پاسخ بدین سوال توضیح میدهد که " هژمونی که خود مدافع قدرت سیاسی مکی بر رای عام حکومت شوندگان میباشد، و تکیه

⁷⁴ John Gindin-Venzuelanalysis com Pag 6

⁷⁵ Heinrich Böll Foundation : Publication Series on promoting Democracy under Conditions or State Fragility- Issue 1 : Afghanistan 2006 Pages 16-17

گاهش را هم اجبار و قهر بار میآورد، زمانی میتواند درمان امن بسر برد که در ساختار های جامعه مدنی ریشه داشته باشد»^{۷۶} گرامشی سیادت طلبی سیاسی را در تقابل به سیادت طلبی فرهنگی سرمایه‌داری مطرح میکند. درین راستا بحث او را دولت امتزاجی یا بقول معروف «دولت با قاعده وسیع» بار میآورد در همچودولت ها تنها ساختارهای رآمد نظر نمیگیرد که انحصار قدرت را در دست دارند بلکه هدفش دولتی میباشد که در آن جامعه مدنی سازمانهای غیردولتی اتحادیه ها کلوب ها و بنیادها حضور خود را متبلور سازند زیرا نیل به قدرت با زور آزمایی در عرصه جامعه مدنی مقدور میباشد. این زور آزمایی هم به ساحه واحدی محدود نمیشد برای دستیابی به سیادت طلبی و سیطره جویی بانگستنی در عرصه سیاسی اقتصادی و ایدئولوژیک به نبرد پرداخته شود.

چنانکه میبینیم سرمایه‌داری دوران لیبرالیسم نوین در استراتژی تشویق دموکراسی و استوار ساختن دموکراسی Polyarchy که همانا دموکراسی نخبگان انجوی میباشد از فکر و اندیشه دو دانشمند یکی Schumpeter راستگرا و دیگری گرامشی انقلابی پرشوری که در زندان فاشیست های ایتالیا جان داد سود برده حال آنکه با مجموع افکار گرامشی دشمنی عرقی دارند.

ما تا اینجا به طور مختصر افکار گرامشی درباره جامعه مدنی را که در پروژه صدور دموکراسی ورد زبان سرمایه‌داری لیبرالهای نوین میباشد، بررسی کردیم حال بخش دیگر آنرا که در کشور های پیرامونی که در آنها از دموکراسی به حیث وسیله برای انتخاب ادم های مطلوب سرمایه‌داری استفاده میشود به بحث میگیریم.

ضرورت بازنگری بر مشارکت در دموکراسی

Joseph Schumpeter در اثری که در سال ۱۹۴۳ در گرماگرم جنگ دوم جهانی تحت عنوان «کاپیتالیزم سوسیالیسم و دموکراسی» نگاشته، در آن ضرورت تجدید نظر بر آرا و اندیشه دموکراسی مشارکتی را مطرح نمود.^{۷۷} در واقع همانطوریکه فلسفه اقتصادی لیبرالیسم نوین از قلم Milton Friedman و Friedrich Hayek تراوش کرده آرای سیاسی ان محصول افکار Schumpeter و Levi Strauss میباشد در حقیقت این

⁷⁶ John Bellamy foster <http://fidantieles.com> 1997

⁷⁷ Ibid.

بود که فکر دموکراسی نخبه گرا را که اکنون مسؤلیت انسجام بازار بدویش گذاشته شده به میان آورد.

Schumpeter مانند Hayek و Strauss از مهاجرین اروپایی در آمریکا بود، او که در سال ۱۹۳۰ از اتریش بدانجا فرار کرده بود، با ارزیابی از اشتباهات جمهوری ویمار آلمان و ناتوانی دموکراسی در ایتالیا که از آنها فاشیسم سر بیرون آورد بدین نتیجه رسیده بود که دموکراسی در تحقق آرمانی که از آن انتظار برده میشود، ناتوان و قاصر از آب درآمده است.

Schumpeter این مجموعه در هم پیچیده را که دموکراسی هم وسیله است و هم هدف، هم شکل است و هم محتوا، مورد حمله قرار میدهد. وی میگوید که: دموکراسی آن شیوه و طریق حکومت داری است که منطقاً با عدالت اجتماعی ناسازگاری دارد.^{۷۸}

در نظام دموکراسی بحقوق بشر اهانت صورت گرفته "مسیحیون مورد آزار واذیت واقع شده یهودیان سلاخی گردیده اند"^{۷۹} اشاره اوبه دوران فاشیسم آلمان ایتالیا بوده است زیرا هردو از دامن دموکراسی سر بیرون آورده بودند. او را اشتباهات و ناتوانی دموکراسی بدین دید میرساند که دموکراسی دیگر انگونه حکومتی نیست که فرانکلن انرا حکومت مردم برای مردم میخواند و نه بنابر باور ستیوارت میل مظهر اراده فرد برای خیر جمعی و رشد و تعالی میباشد.

بنا از نظر شومپیتر دموکراسی میتواند وسیله باشد که به یاری آن برای رسیدن به اهداف دیگری از قبیل آزادیهای فردی دستیابی ممکن است. اما در واقع دموکراسی یک شیوه سازماندهی است مثل بازار که در آن صاحبان شرکتها و تصدیهای سیاسی برای ربودن مصرف کنندگان منفعل رقابت میکنند.^{۸۰} و یارای دهندگان از میان سیاستهای که بوسیله رهبران رقابت کننده عرضه میگردند، یکی بر میگزینند.

شومپیتر که در روزگار اقامتش در آمریکا به تدریس و پژوهش علمی در یکی از پوهنتون های آمریکا مشغول بود، از یک شهروند عادی صرف انتخاب رهبر را مطالبه میکند، بنابر باور وی مشارکت توده ها در دموکراسی نه تنها سودمند نمیباشد بلکه زیانهای را در قبال دارد او در ادامه بحث خویش به

⁷⁸ Carole Patman: participation and Democratic theory cambridge university press 2004. Page 3

⁷⁹ http://findantieles.com 1997: John Bellarmy Foster مقاله نقد کتاب

⁸⁰ William Robinson: promoting polyarchy latin America inmovment 02:2006

این اعتقاد رسیده بود که توده ها بجز از انتخاب رهبر دیگر شایستگی ندارند. جریانهای روزمره زندگی سیاسی بقدری مغلق و پیچیده است که یک فرد عادی توان تجزیه و تحلیل آنرا ندارد و نمیتواند در باره عقاید سیاسی وایدیولوژیک داوری کند.

بعدها لویی شتراوس نظریه پرداز لیبرالهای نوین و یکی از پیشوایان سیاسی مکتب شیکاگو هم میگفت توده ها از سیاست چیزی نمیدانند به لِهو لعب روی میاورند از همینرو یا باید آنها را پیوسته به جنگ فرستاد و یابه کلیسا کشید. خلاصه دموکراسی عرصه تلاش تصمیم گیری نخبگان سیاسی بمنظور جلب آرای رای دهندگان برای ابقای شان در مقام سیاسی خویش میباشد به سخن دیگر دموکراسی در نهایت و فرجام آن کشیدن رای دهندگان به پای صندوقهای رای است همینکه رای شان گرفته شد وظیفه شهروندی آنها پایان پیدامیکند.

Schumpeter با طرح این دیدگاه ها در واقع میخواهد از اندیشه و آرای نظریه پردازان پیشین که در آن بر نمایندگی و مشارکت تاکید بیشتر میشد، وداع گیرد و دموکراسی را با رعایت آزادیهای مدنی و دیگر اندیشی کار نخبگان امروزه بخواند، این نوع نگرش که با برخورد علمی و مترقی با دموکراسی که آنرا حاصل دیدگاه طبقات خاص اجتماعی میدانند، در تقابل قرار دارد میدان داده میشود سعی میگردد که دموکراسی نه خواست طبقات و اقشار خاص بل مواضع سیاسی التقاطی شناخته شود که نخبگان و یا بهتر گفت زر و زورمندان و حيله گران جامعه از هر تیره و تبار سیاسی و اجتماعی که باشند گرد آورده میشوند تا در نوع نظام دموکراسی که آن را پلیارخی مینامند و در واقع دموکراسی نخبگان میباشد در خدمت سرماییداری جهانی قرار گیرند.

با استفاده از این شیوه دموکراسی در حقیقت تلاش میگردد تا تسلطه طبقاتی طبقات سرماییدار و بالای جامعه حفظ گردد، و در عین حال با کارگردانی و مدیریت همین نخبگان است که کشورشان در ساختارهای نوین سرماییداری جهانی شده جابجا گردانیده میشود.

نخبگان سرماییداری جهانی وهمدستان بومی و محلی آنها بدین باور میرسند که آنها به یمن نظام پلیارخی در عصر جهانی شدن بهترین و موثر ترین شیوه مدیریت و انسجام اقتصادی اجتماعی را تجویز کرده اند.

عاملین جهان سرماییداری که از طریق سیادت سیاسی سلطه اقتصادی را حاکم میسازند در روند تامین سیادت سیاسی عناصر ملی وطن پرست و انقلابی را به انزوا میرانند و به نحوی از انحا سعی میکنند که از اعتبار آنها کاسته شود

تا سر انجام برای نخبگان طرف اعتماد خویش جای پای باز کنند جهت نیل بدین غایت از توسل به هیچ وسیله ابایی نه دارند.

Robinson بدین نظر میباید که استراتژی "تثویق دموکراسی" به نوع کارخانه اکادمیک مبدل شده. تعداد بیشماری از نظریه پردازان و روشنفکران ارگاتیک اصطلاحی که گرامشی در مورد یک بخش روشنفکران وابسته به دستگاه دولت بکار میگیرد به نحوی از انحا بادستگاه های مداخله گر امریکادر تماس و ارتباط قرار میگیرند.

در فاصله زمانی ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۰ که امریکا نخست مکانیزم نوین مداخلات سیاسی را ایجاد کرد و بعد برنامه تثویق دموکراسی را روی دست گرفت به پیمانه گسترده سازمانهای غیر دولتی، بنیادهای پژوهشی، نهادهای مالی، سازمان های چند وجهی ایجاد کرد، و به مدد و همکاری NGO های امریکا و اروپا و سایر کشورهای ذیعلاقه فعالیت های آنها توأم گردانیده شد، و برای عملی گردانیدن آن مبلغ هنگفت پول اختصاص یافت. در دهه هشتاد امریکا واتحادیه اروپایی هر یک به تنهایی مبلغ ۲۰ میلیون دالر را صرف اشاعه دموکراسی کردند در سال ۲۰۰۱ امریکا ۵۷۱ میلیون واتحادیه اروپایی ۳۹۲ میلیون دالر را درین راه به مصرف رسانیدند در سال ۲۰۰۳ اتحادیه اروپایی ۵، ۳ میلیارد و ایالات متحده امریکا رویهمرفته ۲ میلیارد تنها در سال مالی ۲۰۰۶ برای تثویق و اشاعه دموکراسی اختصاص داده بود.^{۸۱}

Robinson با تاکید خاطر نشان میسازد آنچه که سرمایرداری انجام میدهد طبیعتاً در خدمت امپریالیسم میباید اما دموکراسی اساساً ماهیت امپریالیستی ندارد ولی میتواند در خدمت امپریالیسم قرار گیرد. وقتی توده های مردم به آگاهی برسند، با براه انداختن جنبش توده ای دموکراسی خواهی واقعی خواسته های را مطرح میکنند، که به مذاق سرمایرداری جور نمیاید، بهمین لحاظ سرمایرداری بمنظور جلوگیری از براه افتادن جنبشهای دموکراسی خواهی عمیقاً توده ای دموکراسی نخبه گرا را عنوان میکند و از این راه تلاش میورزد تا فرایند تلاشها و مبارزات مجموع خلق برای تحقق دموکراسی به نظم که نخبگان هوادار سرمایرداری روی هم سر همبندی میکنند صدمه و زیان نزنند.

تلاش برای مهار کردن دموکراسی عمیق و ریشه دار که بدون هیچگونه مجامله به منافع و علایق سرمایرداری صدمه و زیان میزند خصلت دو وجهی دارد از یکسو از تعمیق شدن دموکراسی جلوگیری میگردد از طرف دیگر کوشش برای "تثویق و اشاعه دموکراسی پولیاریخی نیز انجام میشود"^{۸۲}.

⁸¹ William Robinson promoting polyarchy-Al Al latin America in movement

⁸² Ibid

و اما دید صاحب نظران دموکراسی لیبرال بدین پایه و اساس میتواند متکی باشد که چون جهان بصوب جهانی شدن پیشمیرود بنا دموکراسی در مقام مؤلفه ایدیولوژیک آن پیوسته بانیستی گسترش پیدا کند ولی حقیقت امر این است که از طریق پخش و اشاعه دموکراسی از یکسو راه برای سرازیر شدن سرمایه در تار و پود اقتصادی کشوری که دموکراسی در آن تشویق و اشاعه باز میگردد، و از طرف دیگر تسلط سیاسی و امنیتی سرمایه به یمن نظام پلیارخی که چتری بهتر از نظام های خودکامه به حساب میاید تحقق پیدا میکند، و در عین حال زمینه بهره گیری از منابع انسانی و مواد خام بویژه انرژی حسب دلخواه و سرمایه گذاری کردن در بخش های که برای سرمایداری خواه ناخواه سودآور میباشد میسر میگردد.

سرمایداری وقتی منافعش ایجاب کننبد تعهدات بین المللی هم وقتی نمی گذارد. نمونه بارز آنرا میتوان در حوزه تجارت آزاد میان امریکا و پاره از کشورهای امریکای لاتین ملاحظه نمود، امریکا بامیل و علاقه میخواهد به استناد قرارداد، تجارت حوزه آزاد اموال خود را به کشورهای امریکای مرکزی و جنوبی سرازیر کند، اما وقتی کارگرهای مکسیکویی جهت کار به امریکا میایند با وجود عرضه داشتن نیروی ارزان کار با برافراستن دیوارهای بلند جلوش را میگیرند حال آنکه تجارت حوزه آزاد بمعنی سیر آزادانه سرمایه مالی و انسانی میباشد.

سرمایداری جهانی شده ادعا دارد که در سایه داد و ستد آزاد تساوی اجتماعی را هم برقرار میگرداند. ولی مراد از تساوی اجتماعی رفاه جامعه خودی است نه همه بشریت از جمله ۷ فیصد تولید ناخالص اجتماعی را که کشورهای سرمایداری بخاطر زدودن فقر به سازمان ملل متحد وعده داده بودند، در بهترین صورت صفر اعشاریه سه فیصد آنرا پرداخته اند امروزه در جهان بین هشتصد میلیون تا نزدیک به یک میلیارد انسان در فقر زندگی میکنند، با اینوضع دید سرمایداری لیبرال های نوین متکی بر بازار آزاد نمیتواند هر دردی را دوا کند و نه هم قادر بدان است که دامن انسان ها را از فقر هم رهایی بخشد.

بانک جهانی به دولتهای که در زیر بار قرض هایش شانه خم کرده پیوسته این نسخه را میدهد که دولت دیگر برای بهبود وضع مردم آنچنانکه دولت های رفاه اجتماعی محصول فکر کنز اقتصاددان نامی سده گذشته که بعد از جنگ دوم جهانی تادهه هشتاد تحصیل رفاه را وظیفه خویش میدانستند دست به اقدامی نزنند، زیرا در عصر جهانی شدن مسولیت های دولت در قبال مردم و جامعه صرف به پاسداری و تأمین امنیت و اخذ مالیات و مدیریت آن خلاصه میشود، افراد خود در داد و ستد اقتصادی میتوانند وضع خود را بهبود بخشند،

نیاز بمداخله دولت نمیرود، زیرا تنها فرد بخودی خود بیش از هر کسی دیگری منافع خود را درک و تأمین میکند. با همچو بر خوردی تساوی اجتماعی به سراپی میماند که در دشتها به چشم تشنه لبان میخورد.

ازسوی دیگر دموکراسی لیبرال اساساً حاصل ترکیب و امتزاج دو سنت دموکراتیک میباشد.

یکی اینکه خود را وارث اصول و موازین اولیه و بنیادی لیبرالیزم یعنی قانونمداری مدافع حقوق بشر و حامی و پشتیبان آزادی های فردی و سیاسی میخواند و دو دیگر اینکه به سنتهای دموکراتیکی که متکی بر فکرتساوی، تشخیص فرمانروا و فرمانبر و اصل حاکمیت میباشد باور دارد.

قدر مسلم این است که میان ایندو دیدگاه البته که تضاد و تباین پدید میآید، اما دموکراسی لیبرال مدعی است که گویا به یمن تفاهم و گفتگوهای سازنده بین نیروهای سیاسی آن هم با جدل ها و بحث های از آن نمط که موجب سیادت و بالادستی یک گروه بردیگری میگردداختلافات حل و فصل میشوند، و در پناه آن ثبات و استقرار در مقاطع معین زمانی بدست میآید.⁸³

با توجه به آنچه گفته آمدیم پر واضح است که دموکراسی لیبرالهای نوین در واقع بازگو کننده تشخیص و برتری جویی یکدسته و یا گروه سیاسی برگروه دیگری میباشد.

و بموازات آن چنانکه یاد شد ارزشهای لیبرالی قرن نهم راهمراه با سنت های دموکراتیک آزاد منشانه که در جوار افهام و تفهیم نیروهای سیاسی به ثبات و قوام خویش نایل میآید متبلور میگرداند.

حال جان کلام در اینجاست که کشورهای نظیر افغانستان، سومالیا، لیبیا، هایتی، و حتی کشورهای حوزه بالکان مانند سلووینیا- بوسنیا وده ها کشور دیگر در قاره افریقا آسیا و امریکای لاتین که از فرهنگ دموکراتیک بهره کافی ندارند و نیروهای سیاسی آنها هم به شکیبایی سیاسی نایل نیامده تا در پناه آن به سیادت سیاسی یک گروه و یا دسته سیاسی بدون توسل به قهر گردن بگذارند سرمایداری لیبرال نوین چگونه خواهد توانست فرهنگ خود را که زاده رشد و تکامل اقتصادی، اجتماعی روانی کاملاً جدا میباشد بر مردم این کشور ها بقبولاند.

در امریکای لاتین نه تنها حکومت بویژه قوه اجراییه روزبه روز نهادهای دموکراتیک را منحل میکند و دامنه قدرت خود را وسعت میبخشد، بلکه تمایل بقدرت گرایی و رفتار غیر دموکراتیک در تمامی عرصه های جامعه اعم

⁸³ Dieter Lesage: Democracy in the Empire in Transker Sal Translate eipep:net translate eipep:net 2006 page 6

از سیاسی اقتصادی و اجتماعی به چشم میخورد، دسته های زمینداران بزرگ که گروه های مرگ زیرفرمان دارند، سرداران موادمخدرونظامیان بلند پایه باداشتن حق ویتوآمظاهر چشمگیر دموکراسیهای امریکای لاتین میباشند. این تنها زمینداران یا باندهای آدمکشی سرداران مواد مخدروجنرالهای باحق ویتونیستند، که به موازین دموکراسی پشت پامیزند بلکه صاحبان سرمایه های مالی و مالکان بخش اقتصادصنعتی و تجارتی هم دست کمی از آنها ندارند.⁸⁴

از نظرپرسی که در ۱۷ کشور امریکای لاتین به عمل آمده، کمتر از نصف کسانی که نظرشان پرسیده شده دموکراسی را شیوه حکومتداری خوب می انگارند، از سال ۱۹۹۶ به اینطرف در هشت کشور حامیان دموکراسی به شدت کاهش یافته اند. در یازده موارد صرف بین ۳۰-۵۰ فیصد مردم انتظار دارند که دموکراسی خواهدتوانست کاری مفید و مثمیری را انجام بدهد.⁸⁵

از انجاییکه رهبران منتخب کشورهای امریکای لاتین در حل معضلات قاصر و ناتوان میباشند، مشکلات و دشواری به حوزه خارج از پارلمان انتقال داده میشود و در انجا به حل آن میپردازند و این چیزی است که آقای کرزی هم بدان متوسل میشود. بجای حل دشواریها از طریق نمایندگان مردم به آتمهای پرنفوذ مراجعه میشود در واقع تجربه ای است که امریکا از امریکای لاتین بدست آورده است.

در همچووضع و حالت دموکراسی لیبرال چگونه خواهد توانست ثمر خود را بار آورد.

حتی اگر از شرط موجودیت پایه های مادی دموکراسی صرف نظرگردد و تنها به اصول اخلاقی استناد جسته شود باز هم در کشورهای مانند آنها که ما در بالا یاد کردیم از آنجاییکه بیشتر فرهنگ توسل به قهر تعیین کننده سیاست است تا افهام و تفهیم تحقق دموکراسی لیبرال دشوار مینماید.

بنا بر رای دموکراسی لیبرال انهم در کسوت مشارکت و یا نمایندگی حتی اگر از اصل تکامل فردیت که دموکراسی لیبرال بدان سخت ارج میگذارد، هم چشم پوشی شود باز هم سرمایرداری نه میتواند و نه هم میخواهد که در بهترین صورت آن از دموکراسی پلیارخی جلوتر رود.

برپا داشتن دموکراسی واقعی حاصل خواست مردم در مرحله معین از تکامل اقتصادی اجتماعی و ذهنی است. با وارد کردن دموکراسی نه یکشنبه میتوان به مرحله معین از رشد اقتصادی و اجتماعی رسید و نه هم ذهنیت

⁸⁴ Dietmar Dirmoser: Zur Der lateinamerikanischen Demokratie IPG 2:2005

Page 116.

⁸⁵ Ibid

هارا تغییر داد. این مسئولیتی است که پیوسته بدوش راهیان صدیق و راستین جامعه تکیه میکند ما برای ثبوت ناتوانی دموکراسی وارداتی و استفاده از آن در مقام اهداف سیاسی چنانکه نوشته بودیم که بار دگر بر می گردیم تا نشان بدهیم که با این نوع دموکراسی که همانا نظام پولیاریخی میباشد نه تنها نظریه پردازان چپ بلکه صاحب نظران لیبرال های نوین هم روی موافق نشان نمی دهند، به همین منظور ما نخست به دید Noam Chomsky استاد پوهنتون ویکی از نظریه پردازان چپ در امریکا مراجعه میکنیم بعد به آرای Robert Kaplan یکی از نظریه پردازان و همکاران و ناشرین ماهنامه Atlantic که به مثابه ارگان فکری لیبرالهای نوین امریکا انگاشته میشود رجوع مینمائیم، و با نگرش انتقادی او از دموکراسی های صادراتی سیاستهای عامه پسند و ابزار سازختن حقوق بشر و بحث چگونگی اشاعه دموکراسی^{۸۷} را روشن میسازیم.

ما نخست به بیان آرای چامسکی Noam Chomsky

میردازیم :

از دید چامسکی در تشویق و اشاعه دموکراسی غرب بطور کلی ملاحظه علیق خود را مینماید کوشش میکند تا در زیر پوسته اشاعه دموکراسی منافع خود را جا دهد تا مایه ظن و بدگمانی نشود با پیش گرفتن این شیوه در بسیاری موارد حراست از حقوق بشر نقش تبعی و ثانوی پیدا میکند.

چامسکی برای اثبات نظر خود از رویداد های تیمور شرقی آغاز میکند و می نویسد: به تاریخ ۲۸ نوامبر سال ۱۹۷۵ تیمور شرقی که مستعمره پرتگال بود استقلال خود را اعلام داشت ۹ روز بعد از آن عساکر اندونیزیا بدون هیچ مجوزی بر آن یورش برد.

به تاریخ ۶ دسامبر جرال فورد رئیس جمهور و کیسنجر وزیر خارجه امریکا پلان حمله اندونیزیا بر تیمور شرقی را تائید کردند در اثر حمله عساکر اندونیزیایی بر تیمور شرقی بیش از دوصد هزار انسان بقتل رسیدند، اما در مغرب زمین نه کسی صحبت از نقض حقوق بشر نمود، و نه هم بطور جدی به اشغال تیمور شرقی مخالفت ورزیدند. علت آن این بود که تصدیهای غربی به استناد قرارداد استرالیا و اندونیزیا به بهره گیری از منابع نفتی تیمور شرقی مصروف بودند. سرانجام که اعتراضات در امریکا بالا گرفت،^{۸۷} تاحدی باعث

^{۸۷} Noam Chomsky Democracy Enhancement : part 1+2 z magazin may 1994

شد که کمکهای نظامی امریکا به اندونیزیا کاهش پیدا کند اما وزارت خارجه امریکا در آن زمان که متصدی آن کیسنجر بود اعلام داشت، که کانگرس امریکا تربیت نظامیان اندونیزیا را که در امریکا آموزش ان با پول خود آن کشور صورت میگیرد منع نکرده است و اما چالمر جانسون نوشته که از سال ۱۹۵۰ تا سال ۱۹۹۱ که عساکر اندونیزیا در دلیلی پایتخت تیمور شرقی بر تظاهرکنندگان غیرنظامی آتش کشیدند و ۲۷۰ نفر آنها را بقتل رسانید، حکومت امریکا مصارف تحصیلی ۷۳۰۰ تن از صاحبمنصبان اردوی اندونیزیا را پرداخته بود.^{۸۸}

آنچه جالب مینمود این بود که وزارت خارجه امریکا اصرار میورزید که نتایج این آموزش مثبت هم میباشد. چامسکی توضیح میدهد که در سلسله همین آموزش ها همان صاحب منصبان تربیت میگردیدند که در سال ۱۹۶۵ با دست زدن به کودتا خونین صدها هزار انسانرا که اکثریت آنها دهقانان و روستائیان بودند بکام مرگ فرستاده بودند.

ولی همین نظامیان تربیت شده در اردوی امریکا، که در تیمور شرقی و سایر قسمتهای اندونیزیا بقتل و قتال میپرداختند، از دید نظامیان امریکا پیام آوران صلح و حامیان دموکراسی خوانده میشدند.

چامسکی گفتار یکتن از قوماندانهای بحری امریکا بنام Larson را بدینسان نقل قول میکند «در تدریس نظامی ما، صاحب منصبان اندونیزیا ارزش های نظام ما را فرا میگیرند، و بگونه خاصی آنها به حقوق بشر ارج میگذارند و از آن حمایت میکنند»^{۸۹}

Brad Simon که معاون پروفیسور در پوهنتون Mery Land و همکار پژوهشی در ارشیف نگهداری اسنادهم میباشد، بازگو میدارد که اسناد نشان میدهد که حکومت امریکا طرح حمله اندونیزیا بر تیمور شرقی را مدت ۲۵ سال مخفی نگهداشت. در برابر افکار عامه امریکا و در مقابل جامعه بین المللی از سیاست جعل و پرده پوشی استفاده میکرد، تا از این راه کانگرس را مانع از آن شوند، که کمک های نظامی بر اندونیزیا را قطع نکند^{۹۰} زیرا همین نظامیان تعلیم دیده در آکادمی های نظامی امریکا که بقول جنرال لارسون، که ارزشهای امریکا را هم فرا گرفته بودند، در مجموع الجزایر اندونیزیا از هرکجا که بوی نفت به مشام میرسید، آنجا را بخاک خون میکشیدند حال چه آچه بوده یابورنیو.

⁸⁸ Chalmar Johnson :189-90

⁸⁹ Ibid Noam Chomsky

⁹⁰ John Perkins: Weltmacht ohne Skrupel Pag55

از دید چامسکی در استراتژی تشویق دموکراسی کشور دیگری که
بسر نوشت شوم گیر افتاد، نیکاراگوا بود. او مینویسد: همینکه دیوار برلین
برداشته شد و جنگ سرد خاتمه پذیرفت، کاخ سفید و کانگرس امریکا اعلام
داشتند که تازمانی که انتخابات در نیکاراگوا به همانگونه که امریکا میخواهد
برگزار نشود، جنگ برضد دهشت افگنی و تعدیرات اقتصادی کماکان ادامه
پیدامیکند.

چامسکی پس از ذکر این مطلب شیوه های را که امریکا برای رسیدن به
«آرمان» دموکراسی به پیش میگیرد و مجله تایم آنرا به نشر سپرده به بحث
میگیرد، مجله تایمز نگاشته بوده: به تخریب اقتصاد و تداوم جنگ خاتمان
بر انداز، تا زمانی ادامه داده میشود که مردم بومی بپا خیزند و حکومتی را که
برای ما نامطلوب میباشد، از مسند قدرت بیرون رانند آنها با مصرفی که برای
ما حد اقل بحساب میاید، اما برای قربانیان بارگرانی میباشد، زیرا بهای را که
آنها میپردازند پلهای ویران شده شبکه برق مختل و از کار مانده و مزارع
تخریب شده میباشد. این بهای سنگین از آنرو پرداخته میشود تا کسیکه از جانب
واشنگتن نامزد رسیدن بقدرت است پیروز گردد با موفقیت همچو شخصی رنج
و مصائب مردم نیکاراگوا هم پایان پیدامیکند.^{۹۱}

چامسکی نگاشته بعداً در ۱۵ ماه مارچ الکساندر واتسون معین وزارت
خارج در دوران بیل کلنتون اعلام داشت، که اختلاف با ساندنستهای نیکاراگوا
حل و فصل شده حکومت بیل کلنتون ساندنستها را بعنوان قدرت سیاسی مشروع
و برخوردار از تمام حقوق که در میان کشورهای دموکرات مرسوم میباشد، به
رسمیت میشناسد و میخواهد. که بتامی اختلافات از طریق صلح آمیز و اصولی
پایان بخشیده شود. واقعیت امر این بود که امریکا Contraها را که جناح مخالف
ساندنست ها بود تامین مالی میکرد تا اینکه ساندنست ها را وادار کرد که
از ادامه سیاست عدم انسلاک دست بردارند، تجارت خویش را متوازن گردانند
و از روسیه دوری گزینند. همه این فشارها بر نیکاراگوا زیر لوای تشویق
و اشاعه دموکراسی انجام میشد.^{۹۲}

چامسکی تنها به ذکر همین دو کشور اکتفا نمی کند پانامه هایتی
و هاندوراس را هم کشورهای میخواند که برای پخش و اشاعه دموکراسی بهای
گزافی را پرداخته اند. برای اثبات ادعای خویش یادآور میگردند که کمیسون
حقوق بشر پانامه، در نیمه دهه نود نوشت، دموکراسی در پانامه چیزی بیش از

^{۹۱} Democracy Enhancement Page 6.

^{۹۲} Ibid صفحه ۲ و ۳

انتخاب تشریفاتی برای سیاستهای حکومت نمیباشد، و هرگز به آن دیگرگونیهای که پانامه بدان نیاز دارد منجر نگردید.^{۹۳}

دید کمیسون حقوق بشر پانامه به خوبی نشان میدهد که مراد از اشاعه دموکراسی بر سر قدرت آوردن نخبگان هوادار سرماییداری امریکا از طریق برگزاری انتخابات میباشد، بسخن دیگر دموکراسی به ابزار دست بدست ساختن قدرت سیاسی در میان جناح بندیهای نخبگان وابسته مبدل گردیده است.

تا اینجا ما دید چامسکی را بیان داشتیم، حال آرا و افکار کیلان را که از لحاظ موضع گیری های ایدیولوژیک در مقابل هم قرار دارند بازگو می داریم. در خور تذکر است که کیلان به جناح لیبرال های نوین تعلق دارد، و چامسکی از جناح چپ سخن میگوید ولی جالب اینجاست که در طرح صدور دموکراسی افکارشان باهم در همسویی قرار میگیرد.

کیلان طی مقاله ای که در دسامبر سال ۱۹۹۷ در نشریه نیوریک اتلا نتیک بچاپ سپرده، از همان آغاز بحث خویش بمذمت از فکر صدور دموکراسی بیرون میشود، او میگوید «نباید تصور کرد که دموکراسی همواره جامعه را بیشتر مدنی میگرداند هتلر و موسولینی هر دو از برکت دموکراسی ب قدرت رسیده بودند.

کیلان برای بیان افکار خود پیرامون اشاعه دموکراسی مینگارد: در نیمه دهه هشتادمن در سودان بودم، رژیم نظامی در آنجا برانداخته شد، بجای آن حکومت دیگری که برای یکسال بعد وعده برگزار کردن انتخابات را میداد، قدرت را درست گرفت. اما در سودان حکومت جدیدی که بر پایه دموکراسی انتخاب گردیده بود به انارشی و خودسری مبدل شد، و سرانجام سودان دوباره در دامن نظام خودکامه سقوط کرد.

در سودان از مجموع نفوس آنکشور صرف ۲۷ فیصد آن با سواد میباشند فیصدی زنان باسواد به ۱۲ فیصد میرسد. وقتی جامعه از سلامت سیاسی اجتماعی و اقتصادی بهره نداشته باشد کیلان مینویسد که پیاده کردن دموکراسی نه تنها توأم با خطر بلکه فاجعه آور میباشد.^{۹۴}

از لحاظ افراد باسواد و وضع اقتصادی میان سودان آن زمان و افغانستان امروز تفاوت چندانی وجود ندارد، افغانستان را از سلامت اقتصادی و اجتماعی هم نصیبی نیست، بنا اگر به اساس دید کیلان قضاوت کنیم سرنوشت دموکراسی در افغانستان هم تیره و تار مینماید.

⁹³ Ibid Chomesky

⁹⁴ Democracy Justmoment? Robert Kaplan Atlantic monthly December 1977 pag 1-5.

کیلان از سودان به تونس رفته، در مورد وضع آن سامان مینگارد، باری محصل بیکاری در تیونس بمن گفت که کشورش ۲۵ فیصد بیکار دارد اگر در همچو شرایط انتخابات برگزار شود، نتیجه آن همان میشود که در الجزایر پیش آمد. در آنجا بنیادگران اسلامی انتخابات را برده بودند کیلان بدین نکته اشاره میکند که حالا الجزایر بدون دموکراسی با امن تر از آن زمان میباشد که دموکراسی در آن حاکم بود. در یکی دیگر از نوشته های خود کیلان این دید را بازگو میدارد که شهروندی که در نظام دموکراسی بسر میبرد اما امنیت ندارد، از دید اخلاقی حکومتی را ترجیح خواهد داد که آزادی ندارد ولی در امن بسر میبرد^{۹۵}

با بیان بدین سان در واقع کیلان هم از فلسفه ها بس که نسبت به آزادی به امنیت ارجح میگذارد روی میآورد.
به نقل قول از مقاله کیلان ادامه میدهم:

در بوسنیا دموکراسی بدترین جرایم جنگی را که بعد از ناسیونال سوسیالیسم آلمان در اروپا سابقه نداشت مشروعیت بخشید، در کشورهای حوزه صحرا در قاره افریقا دموکراسی در برخی کشورها به تضعیف نهادها منجر گردید و در عده دیگری با استفاده از انحصار و جعلکاری در انتخابات برای برپا داشتن نظام های خودکامه سود برده شد.

در سیرالیون و کانگوی بر از اوایل انتخابات به هرج و مرج میدان داد. در حالی که ناظران اوضاع افریقا پیشرفتی را در دموکراسی آنکشورها ملاحظه میکردند جناح مخالف انتخابات اخیر را تحریم کرد و در نتیجه آن دموکراسی با کشت و کشتار و شورش قیام هم آغوش گردید. اوضاع در امریکای لاتین هم تعریف چندانی ندارد.

و نزویلا هر چند که از سال ۱۹۵۹ حکومت انتخابی و غیر نظامی داشت ولی هیچوقت در ثبات سیاسی بسر نبرده پیوسته میان کودتاچیان دست بدست گردیده است. چلی در دهه هفتاد و هشتاد که زیر چکمه های نظامیان جان میکند، با آنکه طبقه متوسطی در آن پدید آمد، اما دموکراسی در آن جان نگرفت. کولمبیا که به کشور دموکرات شهرت داشت چنان دچار اوضاع خونبار شد که اکثریت افراد طبقه متوسط آن بخارج فرار نمودند. سرانجام این کشور رفته رفته به سرزمین مافیای مخدر شهرت یافت.

95 Robert Kaplan: Can't Force Democracy
<http://www.Washingtonpost.com/wp-dyn/content/article/200670>

سرنوشت برازیل هم چیزی بهتر از آن نیست، دموکراسی در آنجا باملیونها انسان کم سواد و شهرنشینان نوین که در کمر بندهای دور شهر در زاغه ها بسر میبرند و از نظام پارلمانی غرب اطلاع چندانی ندارند روبرو میباشند. از آنجاییکه دموکراسی به طبقه متوسط نیرومندونهادهای مدنی استوار ضرورت دارد، در نبود آن حتی کشوری نظیر روسیه پس از فروپاشی شوروی با داشتن ۹۹ فیصد نفوس باسواد به جای آنکه به کشور دموکرات مبدل شود، دچار آلام و مشقات وصف ناپذیری گردید.

کپلان برای اثبات ادعای خود مینویسد اگر کسی فکر میکند که امریکا میتواند، دموکراسی را در جهان استوار گرداند چنین شخصی بانیستی به گفتار Reinhold Niebuhr عالم الهیات و فیلسوف امریکایی گوش فرا دهد: او میگوید «...مادر تاریخ غالبا راه خود را در پیش نگرفته ایم حتی وقتی باور داشته ایم که راه ما چنانکه وعده داده شده راه سعادت برای بشریت میباشد در فرجام به بیراهه رفته ایم»

کپلان در ادامه بحث خویش بیان میدارد که گپ بر سر این نیست که دموکراسی بد و خودکامکی نیکوست دموکراسی زمانی میتواند به پیروزی نایل آید که سنگ بنای برای تحولات دیگر باشد ما بر درسهای که از تاریخ و رویدادها میتوانیم بگیریم چشمان خود را میندیم مگر در روندا همان دموکراسی و نظام پارلمانی که غرب پخش و اشاعه میداشت نبود که در سایه ان قبيله Hutu ده ها هزارتن از افراد قوم Tutsi را قتل عام کردند بلکه ننگی را بر دامن بشریت گذاشتند توضیح اینکه در سال ۱۹۹۲ رژیم روندا قسما تحت فشار حکومتهای غربی نظام چند حزبی را بوجود آورد همین احزاب باهمدیگر در نوع ائتلاف وارد شدند در واقع احزاب جدید رو پوشی برای گرایشهای قومی گردید و به آنها امکان و فرصت داد که ملیشه های آدم کش خود را بوجود آورند. از سوی دیگر طبیعت حکومت ائتلافی جدید کمک کرد حوادث مسیری را در پیشگیرد که سرانجام بقتل عام سال ۱۹۹۲ منجر گردد البته که افراد هم مسوول این قتل عام میباشد ولی خود مرکز بینی ما هم باعث شد که آنها بانظام کاملا فاسد کار کنند.

با حرکت از موضع اخلاقی تحمیل نظام پارلمانی ما بر سایر کشورها شباهت به آن کوشش های نیستند که برخی آرمان گرایان مغرب زمین در قرن نهم حکومتهای خوب فعال و کارده اقوام و قبایل را با نظام اداری خارجی تعویض میکردند؟ و در نتیجه حکومتهای علیل و مریض جاگزین آنها میشدند. در دوران پساجنگ سرد آوردن دموکراسی در کشورهای فاقد دموکراسی رویداد بی دلیل نبود آنچه بیمورد میباشد اینست که تفنگی را در

شقیقه مردم کشورهای روبه انکشاف بگذاری و بدو بگویی: «روشنگری مغرب زمین را بهمان اندازه تجربه کنید که پولند و جمهوری چک بهمان پیمانۀ آنرا عملی گردانیده اند. حتی اگر ۲۵ فیصد مردم شما بیسواد هم هستند، تجربه روشنگری مغرب زمین را بیازماید، اگر جنگهای قومی و خصومتهای منطقه ای نداشته باشید باز هم آنرا آزمایش کنید»^{۹۶}

کیلان تعدد احزاب را برای کشورهای امکان خوبی میداند که از بروکراسی استوار بهره مند بوده و در پشت آنها طبقه متوسط قوی قرار گرفته باشد. کیلان برای اثبات این دید خود که در اشاعه دموکراسی وجود طبقه متوسط ضروری میباشد، روسیه را مثال میزند و مینویسد که چون روسیه بعد از سقوط شوروی از داشتن طبقه متوسط محروم بود، با اینکه از سطح سواد بسیار بالایی هم بهره نداشت دموکراسی نتوانست که در آن پا بگیرد.

در خور تذکر است که از زمانی که سرمایه داری بمرحله امپریالیسم ارتقایافته و بویژه در عصر جهانی شدن کشورهای روبه انکشاف خواهند توانست به دیوان سالاری با النسبه نیرومند دست یابند، اما آنچه یاهیچ نمیتواند بوجود آید، و یا اقل موجودیتش به مشکل بزرگ روبرو خواهد شد، داشتن طبقه متوسط نیرومند میباشد.

یکی از ویژگیهای امپریالیسم بویژه در عصر جهانی شدن سرمایه این میتواند باشد که در آن سرمایه داری متوسط یا ارتقا میابد و سرمایه داری دلال مبدل میشود و یا در سطح سرمایه داری کوچک سقوط میکند که با سایر اقشار خورده بورژوازی برنامه های تند و انقلابی میدهد ولی از تداوم آن برخوردار نیست، زیرا پیوسته در حال تجزیه و نابودی بسر میبرد.

آنچه در جنوب شرق آسیا و برخی از کشورهای امریکای لاتین بوجود آمده بیشتر حاصل رقابت های سرمایه داری انحصار آزاد با سرمایه داری انحصاری بروکراتیک شوروی بوده است. حال که سرمایه داری دومی وجود ندارد و بنابر اندیشه لیبرالهای نوین بازار هم فاعل مایشاء میباشد بوجود آمدن سرمایه داری متوسط بعید مینماید. حتی کوشش های خود نظام سرمایه داری که بمطور پدید آوردن یک قشر خاص بوسیله انجوها و سازمان های امدادی و بنیادها انجام میشود در هیچیک از این کشورها از هایتی گرفته تا افغانستان به جای اینکه یک قشر موثر یا اجتماعی که در جامعه منشا اثر باشد بوجود آید ره بجایی نبرده است. ما بطور مثال آنچه را که در افغانستان پیش آمده از زبان پروفیسور Marc W. Herold استاد اقتصاد و مسایل زنان در پوهنتون

^{۹۶} Democracy Justmoment? Robert Kaplan Atlantic monthly December 1977 pag 1-5

نیوهمشایر امریکا بازگو میداریم: انکشاف ظاهری در کابل متنوع و گوناگون است، از اعمار هتل لوکس و مفسن، مراکز لوکس فروش اموال و جواهرخانه لوکس، فقر بیحد و حصر، بی امنیتی بس گسترده، جاده های خالی شب هنگام، شگوفایی اقتصادی زاده پول های حاصل از مواد مخدر، و یا فهرست طولانی کارمندان خارجی، فساد اداری سخت گسترده الکول و روسپیان وارد شده از کشور های سابق عضو شوروی برای مشتریان خارجی، کارمندان خارجی تراکم انبوه از انجوها، تجمع از فرصت طلبان، وارد کردن کیسه مال های تایلندی برای هتل های نظیر هتل مصطفی در کابل، سیاستمداران و فرماتروایان محلی رشوه خور، مستخدمین فاسد، ارایش گران شهر، مزدوران اجیر، کارمندان امور انکشافی، تشنگان خرید قالین، شکاریان پول و ثروت، تحمیل گران زور^{۹۷}، اینها همه اقشار اجتماعی اند که در سایه انجوها پدید میآیند. از این نوع موجودات اجتماعی چه نوع نیروی اجتماعی سر برون میآورد، با مشاهده اوضاع در افغانستان نیاز به توضیح بیشتر ندارد.

صدور ملت سازی

ملت پرستی یا ناسیونالیزم که از اخیر سده هژدهم در دامن سرمایرداری رقابت آزاد اروپا زاده شد و از نیمه قرن نوزدهم در کشورهای مستعمره تا آغاز دهه هشتاد قرن گذشته پایه فکری مبارزه با استعمار و ایجاد دولت مستقل ملی و جامعه مدرن و عصری را بار میآورد از دهه هشتاد سده قبل به بعد رو به زوال و فتور گذاشت. سمیرامین بدین باور است که سرمایدار در مرحله کنونی تکامل خود به سه هدف نایل آمده است.

۱- از صحنه خارج کردن دولتهای رفاه اجتماعی.

۲- خلع سلاح ساختن و منحل گردانیدن بورژوازی ملی در جهان سوم.

۳- تسخیر بازارهای اروپای شرقی.^{۹۸}

تلاشهای سرمایرداری رقابت آزاد بر سر تصاحب بازار و منابع طبیعی و نیروی انسانی کشورهای در بند استعمار و بعد که سرمایدار رقابت آزاد وارد مرحله امپریالیستی گردید، و در فاصله زمانی قریب ۲۲ سال که دوجنگ جهان براه افتاد، طی آن سرمایرداری اروپا لااقل از دید تکنالوژی و توان نظامی زیان بسیار دید و امریکا را در جایگاه قدرت بزرگ و عظیم نظامی و اقتصادی جای

⁹⁷ [Http://www.cursor.org/stories/emtpyspace_4hmt](http://www.cursor.org/stories/emtpyspace_4hmt)

⁹⁸ Samir Amin capitalism in the Age of Globalization – Zed Books – London 1998
–Page 34

داد، به سرمایه‌داری ملی و متوسط کشورهای مستعمره هم فرصت میداد تا برای تأمین قدرت خویش بر بازار خودی تا حدی تلاش نماید. در حقیقت ناسیونالیسم یا ملت پرستی حاصل همین تلاش بورژوازی ملی برای تأمین سلطه و سیطره بر بازار خودی میباید شد.

ناسیونالیسم که به ادعای داشتن تاریخ و ارزشهای مشترک از قبیل زبان سرزمین و یا تعلق قومی و گروهی و یا دینی مردم ساکن در محدوده معین جغرافیای رادور هم جمع میکند، یکی از ویژه گیهای عمده و مهم آن این است که مردم متصف با همان خصوصیات و ویژگی هارا به منظور برپا داشتن دولت خودی در میدان سیاست میکشند. بخصوص نسل جوان و پر تحرک را به صوب سیاست و دلبستگی به سرنوشت خود و کشورش میراند. به سخن دیگر یکی از ویژه گیهای ملت پرستی سیاستگرایی میباید ناسیونالیسم با دو چهره یکی مثبت و دیگری منفی میتواند چهره نمایی کند ناسیونالیسم مثبت که عالیترین احساس تعلق فرد را به کشور و سرزمینش را تضمین میکند، احساس همبستگی در میان مردم دارای میراث های تاریخی ارزش های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی را برمی انگیزد و در عین حال فرد ملت پرست را برای رهایی و آزادی کشور و مردمش از قید اسارت و استعمار نیز بسیج میکند، بطور کلی باعث میشود که جامعه در مسیر تحول و دگرگونی های عصری و مدرن به پیش رود.

تا زمانی که ناسیونالیسم از این خصوصیت بهره مند باشد، میتواند مهرتائید همگان را با خود داشته باشد. ولی اگر به برتری قوم و یا ملتی بر قوم و ملتی دیگری گرفتار آمد تصویر منفی را به نمایش میگذارد که در نتیجه آن فاجعه تاریخی می آفریند، چنانکه ناسیونال سوسیالیستهای آلمان و فاشیستهای ایتالیا در جنگ دوم جهانی به برتری جویی روی آوردند. فاجعه جنگ دوم جهانی را در سینه تاریخ به یادگار گذاشتند.

در سال ۱۹۹۲ ابراه افتادن قتل عام قبیله HUTU بوسیله Tutsi در روندا نمونه دیگری از برتری جویی یک قوم بر قوم دیگری را به نمایش گذاشت. بطور کلی باید گفت که اما از آخر سده نهم تا دهه هشتاد قرن گذشته که تعداد کثیری از کشورها به آزادی و استقلال رسیدند تا حدی زیادی حاصل مبارزات جنبش های ملت پرستانه بوده است. اما ساختار دولت و دیوانسالاری هم میتواند در میان گروه های مختلف اجتماعی احساس مشترک را دامن زند. هر نظام سیاسی تعلق و پیوند مطابق به طبیعت خود را پدید می آورد، چنانکه سلاطین رعیت را نموکراسی شهروند نظام سوسیالیستی ملت سوسیالیست و نظام دینی مذهبی امت و اخوت دینی را ایجاد میکنند.

تا وقتی که رشد اقتصادی بدان پایه نرسد که ساختار های قومی و گروهی را در خود ذوب و منحل نکند و مناسبات کهنه و پیشین اقتصادی را در مسیر نوینی قرار ندهد و در نتیجه بازار واحدی را که متعلق به همه مردم ساکن در سرزمین باشد بوجود نیاورد ملت پرستی هم نمیتواند رشد و قوام پیدا کند. به سخن دیگر چنانکه قبلا هم گفته شد تازمانی که سرمایداری ملی رشد نکند و برای راندن سرمایه داری بیگانه از بازار خودی پیکار نکند وفاداری گروهی و قومی و بی تفاوتی زاده عدم خودآگاهی هم نمیتواند از دامن جامعه زدوده شود.

هرچندکه سرمایداری پس از التیام جراحاتی که بخصوص بعد از جنگ دوم جهانی برداشته بود، بار دیگر عرصه را بر سرمایداری ملی کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره تنگ ساخت، و آنرا از رشد بازداشت. مع الوصف از اخیر سده نوزدهم تا دهه هشتاد قرن گذشته، چنانکه گفتم به یمن جنبشهای آزادی بخش ملی که احساس ناسونالیستی در آن نقش پویا داشت، عده زیادی از کشورهای مستعمره به استقلال رسیدند. در حقیقت کنفرانس باندونگ که در اپریل ۱۹۵۵ در شهر باندونگ اندونیزیا دایر شد و در آن رهبران زبده کشورهای تازه به استقلال رسیده شرکت کرده بودند، در پای استعمار خط پایان گذاشتند. چند سال بعد از آن سازمان ملل متحد با صدور قطعنامه ۱۵۱۴ مرگ قطعی استعمار و بر خورداری کامل دولتها از حق حاکمیت را اعلام کرد.

از آغاز دهه ۲۰ قرن گذشته تا اوایل دهه پنجاه حمایت بیدریغ کشورهای سوسیالیستی از جنبشهای استقلال طلبانه و بعد از آن رقابت میان سرمایداری غرب، و سرمایداری بروکراتیک شوروی، بر سر بازارهای کشورهای مستعمره و تازه به استقلال رسیده، که در چارچوب رقابتهای شرق و غرب تبلور مییافت، مسلما که در راهیابی یا فتن کشورهای جهان سوم از قید استعمار مواردی اند که در بررسی استقلال کشورهای مستعمره نمیتوان آن رانادیده گرفت.

در سالهای ۵۰ و ۶۰ دهه قرن گذشته هنوز هم ملت سازی در تلاش کشورهای تازه به استقلال رسیده برای نیل به امنیت و نوسازی جامعه نقش مهم داشت^{۹۹}

Hobsbawm بدین نظر است که ناسیونالیسم ربع سوم قرن گذشته بیشتر چهره منفی داشته است، اگر دقیقاً گفته شود، بجای آنکه عامل جوشش ابعاد مختلف جامعه باهمد یگر گردد، به تجزیه طلبی وجدایی خواهی زیادتر روی

^{۹۹} <http://www.Jochem-hippler-de/Aufsatz3/Nation Building Einleitung>

آورد. و به تعلق گروهی که مشخصه اش هم زبان بود دلپسندی نشان میداد. و
قسمت هم با بدین در ارتباط و پیوند قرار گرفت و با شکل گیری سازمان سیاسی
که در مقام دولتی ملی جای داشت بخصوصت برخاست. این گروه های قومی چه
در ویلز انگلستان بوده و یا اقلیت زبانی در استونی، بیش از هر ویژگی ملی دیگر
فرهنگ زبان را برگه هویت خویش میدانستند، این تشخیص زبانی تابدان حد بوده
که در جامعه مانند امریکا در سالهای شصت سعی میگردیده که در برابر هجوم
مهاجرین اسپانیایی زبان به امریکا، که از جنوب قاره به شمال رو کرده بودند
زبان انگلیسی را زبان رسمی قرار بدهند و از این طریق بر هویت ملی امریکا،
تاکید شود. اما نباید تصور کرد که واکنشهای گروهی و قومی به نحوی از انحا
گزینه برای پدید آوردن تغییرات و تحولات سیاسی قرن ۲۱ میباشند.^{۱۰۰}

بخصوص که بسیاری ها تک بعدی شدن دموکراسی یعنی تهی گردیدن
ان از ارزشهای بنیادی بویژه مسامحه جویی و سازش ملی و مبدل گردیدن
دموکراسی بوسیله محضاً انتخابی جهت نیل به قدرت را عامل برانگیختگی
قومی و گروهی میدانند. حال آنکه ارنست رنان فیلسوف و نظریه پرداز
ناسیونالیسم در فرانسه سده نهم با آنکه ملت سازی و ناسیونالیسم را زاده اراده
افراد میخواند بدین نظر هم میباشند که فراموشی نیز یکی از عناصر ناسیونالیسم
به حساب می آید. مراد از فراموشی اغماض و چشمپوشی بر ناروایی های است
که ملیت های ساکن در یک سرزمین در جریان زیست مشترک در حق همدیگر
مرتکب میگردند.^{۱۰۱}

و اما این دیدهم وجود دارد که خارج شدن ناسیونالیسم سده نهم
از صحنه سیاسی اخیر قرن بیستم و آغاز قرن بیست و یکم و بجای آن شیوع
ناسیونالیسم فرقه ای و گروهی باتکیه بر فرهنگ، زبان رویداد تاریخی مطلوبی
میباشد زیرا طرفداران این دید بدین باوراند که نخست بجای حقیقت واحد
ناسیونالیستی ملت گراهای متعدد و کوچک در کنار هم قرار میگیرند. از سوی
دیگر طرفداران همین نظر مدعی اند که ناسیونالیسم مثبت کمتر موفق به
دیگرگونیهای سیاسی و اقتصادی گردیده، پیوسته اختلافات متعدد سیاسی را در
سطح جهان دامن زده و بیشتر چهره منفی ناسیونالیسم را که باعث قتل و قتل

¹⁰⁰ Eric Hobsbawm: Nation und Nationalismus Campus Verlag Frankfurt-New
York 2005 pag 149

¹⁰¹ Ibid صفحه ۲۰۸

عظیم انسانها شده، بر سرنوشت مردم غلبه حاصل میکرده^{۱۰۲} و تاریخ را بیشتر به ثبت جنگهای داخلی و تجزیه طلبانه مصروف گردانیده است.

یکی دیگری از خصوصیات و ویژگی ناسیونالیسم سالهای نیمه دوم سده گذشته این میباشد که از آغاز سده گذشته تا اوایل دهه هفتاد که بسیاری از کشورهای مستعمره به استقلال رسیدند با الهام گیری از انقلاب اکتوبر و انقلاب چین مبارزات ضد استعماری همان دوران در کسوت مبارزات آزادیبخش ملی که در آن پیکار حصول استقلال بامبارزه برای تحقق تحول و دگر گونی اقتصادی و اجتماعی گره میخورد و به همین لحاظ زحمت کشان جامعه هم به نبرد کشیده میشوند نمایان گردیدند.

یعنی که در مبارزه بر ضد استعمار دیگر تنها بورژوازی ملی نبود که برای بازار خودی تلاش میکرد بلکه درین نبرد طبقات محروم و زحمتکش جامعه هم سهم میگرفتند و در فرجام خواهان عدالت اجتماعی بودند. از همین زمان به بعد افکار محض ناسیونالیست به رنگ باختن و فروکش کردن دچار شد جنگ ویتنام یکی از نمونه های برجسته جنگ رهایی بخش ملی را به نمایش گذاشت حال آنکه جنگ الجزایر که قریب همزمان به شروع جنگ ویتنام پایان یافت نمونه کامل جنگ وطن پرستانه ملی بود.

اما بعد از فروپاشی شوروی که جهان از لحاظ نظامی و اقتصادی به یک قطبی مبدل شد غرب فکر ملت سازی را بار دیگر احیا نمود. ولی از آن مفهوم هدف کاملا دیگری اراده می کنند ما سعی میورزیم که غایت غرب بخصوص امریکا از ملت سازی راتا جایکه برای ما ممکن است روشن گردانیم.

ملت سازی کنونی در افغانستان:

ملت سازی کنونی که در افغانستان هم با حرارت تمام از طرف امریکا و متحدین نزدیک آن کشور به پیش رانده میشود اهداف سیاسی استراتژیکی آنها میباشد ادعا میگردد که با توسل بدان از سقوط دولتهای لرزان جلوگیری میشود ولی در واقع گز ینه یا بدیلی در مقابل بازنگری نظامی به حساب میاید در این روند تحرک و دینامیزم درونی جامعه یا بعباره دیگر احساس ملی بجای آنکه از رشد وقوام اقتصادی و اجتماعی جامعه مایه گیرد بوسیله قدرتهای خارجی وبه مدد نهادها و بنیادهای امدادی و تیم های بازسازی ایالتی (پی آر تی)ها NGOها به ثمر رسانیده میشود^{۱۰۳} و گویا در بدنه جامعه تدریق می شود.

¹⁰² Haus-ulrich wehler Nationalismus Verlag C.H. back München 2001 صفحه ۱۰۸ و ۱۰۶

¹⁰³ Gewaltkonflikte und Nation building www.Jochen.Hippler.de

روند جدید ملت سازی ساختارهای سیاسی و اجتماعی نوینی را مطالبه میکند این ساختارها برخلاف ساختارهای میباید که ناسیونالیسم سده پیشین بمنظور رسیدن به استقلال و نوسازی جامعه در پی ایجادش بود. کشورهای که از بیرون به ملت سازی در کشورهای مانند افغانستان لایبریا، سومالیا تیمور شرقی و امثال اینها دست میزنند هدف شان ایجاد ساختارهای میباید که به مدد آن میخوانند مردم این کشورها زیر لوای ملت سازی به علایق و منافع خود دمساز کنند. به سخن دیگر مقصدشان بار آوردن مردم به سازش با استعمار جدید میباید.

ادعا میشود که ملت سازی نوین بر پایه تقسیم جدید قدرت عملی میگردد بنا بانیستی تحول و تغییراتی را که بار میآورد تمامی عرصه های جامعه را دربر گیرد و بویژه به تبلور هویت ملی منجر گردد ولی واقعیت چنین نیست در ملت سازی نوین که سرمایرداری مطابق میل و خواست خود آنرا طراحی و پیاده میکند مجموع ملت را در بسیج عام سهیم نمیگرداند. بخش های از جامعه به تکیه گاه کشوری که دست به ملت سازی میزنند مبدل گردانیده میشود به همین لحاظ جامعه بجای آنکه در مسیر وحدت و یکپارچگی به پیش رود در چنبر جدل برندگان و بازندگان قدرت گیر می افتند. بنا در مورد یک قضیه واحد یک بخش جامعه به دیده مثبت و بخش دیگر از موضع منفی بدان برخورد میکنند. همین اکنون در عراق و افغانستان همین وضع بکلی بچشم میخورد در عراق اهل تشیع و کردها به برندگان و اهل تسنن به جناح بازنده تعلق دارند در افغانستان پشتونها خود را در موقعیت بازندگان قدرت در میابند^{۱۰۴}.

امریکا در آغاز حمله اش بر افغانستان گویا قصد نداشت که به ملت سازی بپردازد بهمین منظور جورج بوش رئیس جمهور امریکا بتاريخ یازدهم اکتوبر سال ۲۰۰۱ اعلام داشته بود «من تصور نمیکنم که عساکر ما به آنچه که ملت سازی خوانده میشود گمارده شوند من فکر میکنم که عساکر ما برای جنگیدن بکار گرفته میشوند و جنگ را هم میبرند»^{۱۰۵}

اما بتاريخ ۲۶ فبروری سال ۲۰۰۳ بار دیگر اعلام داشت که «ما در تاریخ خود و تاریخ جهان متمدن با زمان خاصی مواجه هستیم یک بخش تاریخ را دیگران نوشته اند بخش دیگر آن بوسیله ما نوشته میشود بازی عراق به

¹⁰⁴ Thomas H. Johnson : the prospects for Post-Conflict Afghanistan : A Call of the Sirens to the Country V. Issue – 2 February 1996
¹⁰⁵ Chesterman Simon : Human development 2005

تلاش پیگیر ملت های زیاد منجمله ملت ما نیاز دارد. ما در عراق تا زمانی که ضرورت می‌رود میمانیم وقتی نیازی احساس نشود ی‌کروز هم نمی مانیم»^{۱۰۶}. هر چند که از قول یکی از فرزانه گان عالم نقل قول میکند که باری گفته که تاریخ را آدم های غالب مینگارند. و اما یکی از ابر مردان تاریخ مشرق زمین باری گفته بوده که اگر خلق های یک سرزمین اراده کنند، که برای نوشتن تاریخ خویش پیکار نمایند ولو اگر ضعیف هم باشند به یمن همان اراده سرانجام خود کاتب تاریخ خویش میشوند. اما در عراق و افغانستان امریکا میکوشد که با توسل به ملت سازی که پیوند زدن خدمات غیر نظامی را با ضرب و زور نظامی میرساند نوشتن تاریخ را در کف خود بگیرد.

ولی باید گفت که ملت سازی روند پیچیده و مغلقی است، احساس ملت پرستی و خلق و ایجاد تعلق مشترک و اراده زیست باهمی، آنهم بگونه ای که فراسوی وفاداری قومی زبانی دینی و نژادی قرار گیرد، چیزی نیست که باتکیه بر زور نظامی و صرف پول های هنگفت که در پوشش امدادهای انکشافی ارائه میگردد، احساس ملی در نهاد مردم برانگیخته شود. بوجود آوردن قشر خاصی از نخبگان وابسته حتی اگر بقول خلیل زاد نماینده امریکا در سازمان ملل بدون ملاحظه سابقه سیاسی هم باشد نمیتواند از احساس ملی مردمی نمایندگی کنند که در دامن جدایی های قومی نژادی زبانی و دینی بسر میبرند.

ملت سازی آنهم بدون دماندن باور فکری ملت پرستانه ای که بتواند حتی در نهاد افراد عادی جامعه احساس تعلق و وفاداری و یگانگی را برانگیزد اقدامی است که اگر در بکار بستن آن جانب دقت و وسواس رعایت نگردد گروه گرایی و قوم پرستی را تا سرحد جنگهای قومی و منطقه براه خواهد انداخت و به تصفیه های خونین منجر خواهد شد.^{۱۰۷}

ناقدان فکر ملت سازی بویژه در ایالات متحده امریکا که بیشتر شان لیبرالهای نوین میباشند بدین باوراند که اگر مراد از ملت سازی خلق و یا ترمیم همه پیوندهای فرهنگی و اجتماعی و تاریخی ای باشد که بتواند مردم ساکن در محدوده معین جغرافیایی را دور هم بیاورد این هدف چیزی است که از خارج نمیتوان بدان نایل آمد. نزد آنها ملت سازی اقدامی است پرمصرف که نتیجه نهایی آنهم معلوم نیست.^{۱۰۸}

اما زلمی خلیل زاد نماینده کنونی امریکا در ملل متحد زمانی که سمت سفارت امریکا را در افغانستان بدوش داشته ادعا مینموده که امریکا در سوال

¹⁰⁶ Fukuyama : Staaten Bauen – Verlag-Propyläen 2004 Page 135

¹⁰⁷ Gewaltkonflikte und Nation building www.Jochen_Hippler.de

¹⁰⁸ Fukuyama 141

ملت سازی در افغانستان به موفقیت های دست یافته که از آن میتوان رهنمودهای را برای ماموریت های بین المللی بعدی استخراج نمود. خلیل زاد به استناد ملت سازی که امریکا گویا در افغانستان تجربه کرده روند دقیق برنامه ریزی را توصیه میکند که بر آشنایی از فرهنگ تاریخ و از چگونگی روابط قدرت در کشوری که در آن ملت سازی پیاده میشود تکیه داشته باشد. خلیل زاد ملت سازی را پروسه عمیق و طولانی مدت میداند و به همین لحاظ به امریکا خاطر نشان میسازد که از دست زدن به اقدامات و عملکردهای سریع که در مطبوعات سر و صدا بر پا کند دست بکشد بجای آن برای برقرار ساختن مداوم ثبات تلاش شود حتی اگر رسیدن بدان مصارف سنگین راهم بردارد نباید از آن شانه خالی کرد.¹⁰⁹

خلیل زاد در ساختن ملت تغییر و تحول دایمی و پیگیر را امر ضروری میداند مگر بدین نکته توجه نمیکند که کشورهای مانند افغانستان هایتی و کوزوو که قدرت های خارجی از بیرون سرنوشت شان را رقم میزنند فاقد آنگونه تحرک و پویایی میباشند که تحول و دگرگونی را بار آورند. او به پدید آمدن تفاهم میان کشور و یا کشورهای که دست به ملت سازی میزنند با متفنین و قدرتهای محلی نقش کلیدی قایل میشود. به همین سبب است که جنگسالاران حتی آنهایی که مرتکب جنایات جنگی میباشند در قدرت دولتی سهیم ساخته میشوند. گذشته از آن هم خلیل زاد و هم بدین دید است که سهیم ساختن جامعه بین المللی در ساختن ملت بسود امریکا است، زیرا با شرکت جامعه بین المللی بخش از بار مالی از دوش امریکا برداشته میشود. چنانکه در جنگ اول عراق ائتلاف بین المللی ۷۰ میلیارد دلار را برای جنگ و ۱۳ میلیارد دیگر را برای بازسازی پرداختند. و اما فوکویاما بدین نظر است که سپردن مسوولیت ملت سازی به ملل متحد چاره درست نیست زیرا ملل متحد نه امکانات مالی کافی دارد و نه هم از تجربه لازم بهره مند میباشد. همچنان کیلان هم بیشتر طرفدار سیاست های تکررانه امریکا میباشد. در قسمت ملل متحد نظر شبه فوکویاما دارد.¹¹⁰ گذشته از تقسیم هزینه و مصارف ملت سازی آنکه چرا خلیل زاد با درس آموزی از افغانستان شرکت سازمان ملل متحد را سود مند میخواند دلیل هدف بس مهم دیگری در آن دخیل می باشد و آن اینکه تصور میشود که وقتی ماموریت های

¹⁰⁹ Tobias Gienanth: Die Kehrtwende der Bush Administration zum Nation-Building. Fachzeitschriften 106

¹¹⁰ Francis Fukuyama: Atlantic monthly-FEB- Jan 2004

نظامی تحت پوشش ملل متحد قرار گیرند مردم کمتر بدان مخالفت نشان میدهند¹¹¹.

کاملاً پیداست که دید بدین سان از تجربه جنگ اول عراق و تجربه افغانستان منشاء میگیرد زیرا ماهیت اشغالگرانه ماموریت قوای ایساف و قوای صلح دائمی در افغانستان به این بهانه که در افغانستان مهر تائید سازمان ملل متحد را با خود دارد تاحدی میتواند از ایراد افکار عامه و جهاتیان بر کنار ماند. علاوه بر آن حتی آنهایی که عضو ناتو نباشند به قبول سهم در بار مالی و انسانی جنگ و اداشته میشوند به استناد همین شرکت یا مجوز به اصطلاح قانونی است که امریکا گریبان عده ای از کشورهای غیر عضو پیمان ناتو را هم میتواند بگیرد که یا با ارسال عسکر و یا پرداخت مالی سهمی را بدوش بگیرند. دلیل عمده آنها شکایت جناح راست لیبرالهای نوین از مصرف هنگفت ملت سازی باشد.

اساساً نه تقسیم بار مالی و نه هم مصارف هنگفت هیچکدام آنها نمیتوانند در نهاد مردم، آنها مردم سرزمینکه در خصومت و کینه ورزی با استعمار شهره افاق است روح ملت پرستی را از خارج بدماند.

بطور کلی سه عنصر باهم پیوسته قادر بدان است که روند ملت سازی را به مرز پیروزی به پیش راند. در صورت نبود یکی یا ضعف و قوت یکی بر دیگری روند ملت سازی ره بجای نخواهد برد.

۱- برای برپایی ملت در وهله اول به داشتن اعتقاد فکری یا ایدیولوژی که از توانمندی استوار ساختن جامعه برخوردار بوده، و مردم هم بدان باور داشته باشند، ضرورت احساس میشود. اهمیت ایدیولوژی و یا باور فکری ملت ساز، بویژه در این نکته نهفته میباشد که، باور فکری به بازسازی اجتماعی که در روند ملت سازی بدان دست یازیده میشود مشروعیت میبخشد. یک نظام فکری باورمند، میتواند ملت باورمند به سلطان یا خلیفه یا رهبر و پیشوا یا نظام دموکراسی را پدید آورد و بدان حقانیت بخشد. مشروط بر آنکه از درون جامعه مایه گیرد.

۲- دومین عنصر ملت سازی را در هم آمیزی و ادغام آگاهانه بار میآورد. بدین شرح که وفاداری و یا تعلق به ملت که زاده باور فکری باشد تا وقتی که تبلور خود را در واقعیتها و دیگر گونیهای جامعه باز نیابد تا فرد یا گروه بامشاهده آن بتواند، جایگاه خود را در جامعه دریابد، و موقف خود را تعیین نماید. صرفاً طلب و یا تبلیغ وفاداری به فرجامی نمیرسد. چه بسی که وفاداری محض به نوع

¹¹¹ Tobias Gienanth: Die Kehrtwende der Bush Administration zum Nation-Building. Fachzeitschriften 106

عبودیت بینجامد، حال آنکه ملت پویا برای زندگی پر بار خویش به شهروند نیاز دارد، به کسیکه آگاهانه به پای انجام مکلفیت های سیاسی خویش برود، بناروی آوردن به در هم آمیزی و ادغام آن عملی است که فرد آگاهانه بانجام آن از علائق گروهی وداع میگیرد و در اعمار بنای ملت که خود در آن جایگاه معین دارد سهیم میشود. این خصوصیت ملت سازی بخصوص در کشورهای نظیر افغانستان که از گروه های قومی مختلف بوجود آمده در خور توجه میباشد.

۳- برای ساختن ملت به داشتن دستگاه دولتی توانمندی که از قدرت بازسازی سیاسی بهره مند باشد ضرورت احساس میگردد، تاوقتی که دولت پرتوانی که بتواند اعتقاد فکری را پدید آورد و روند ادغام و مزج اجتماعی را آگاهانه سمت نهد و آنرا در ساختارها و نهادها جا نهد فکر ملت سازی به جایی نمیرسد.^{۱۱۲}

Emeritus و Marvin G Weinbaum در مقاله ای که پیرامون ملت سازی در افغانستان و عراق نگاشته اند، ضمن اذعان به دشواری ملت سازی در افغانستان این خوشبینی را هم دارند که شاید امریکا با پروژه ملت سازی و دولت سازی خود در افغانستان مثال و نمونه خوبی را در جهان اسلام بنمایش بگذارد. ولی در عین حال بدین نکته هم اعتراف مینمایند که میزان موفقیت امریکا در افغانستان در گرو تداوم پشتیبانی جامعه بین المللی و ابراز شایستگی مردم افغانستان در رفع اختلافات ژرف و عمیق قومی و گروهی میباشد.^{۱۱۳}

در حالیکه دموکراسی در ترکیه و پاکستان که نسبت به افغانستان ساختار های اقتصادی پیشرفته دارند به عقب نشینی گرفتار آمده در افغانستان که در آن تا هنوز هم مناسبات و روابط اقتصادی ماقبل سرمایداری حاکم می باشد به یقین میتوان گفت که دموکراسی که بر پایه ملت سازی عصر جهانی شدن سرمایه استوار باشد در بهترین صورت آن همان امکان دست بدست شدن قدرت میان عوامل و ایادی سرمایداری که آنها را زیر پوشش نخبگان جا میدهد، چیزی دیگری نخواهد بود. همین پژوهشگران که در بالا از آن یاد کردیم در واقع عنصر سومی ملت سازی را در افغانستان در راس قرار میدهد و نخستین شرط ملت سازی افغانستان را داشتن دستگاه دولتی کارده و پویا میدانند و باز به قول Benedict Anderson پژوهشگر مسایل ملی، روند ملت سازی را آن دولت های میتوانند به پیش رانند که از حق حاکمیت بهره مند باشند^{۱۱۴}

¹¹² Antje Grünholz: Kölner Arbeitspapiere zur internationalen Politik N° 37 2005

Page 5-11

¹¹³ marvin G. weinbaum and Emeritus :Nation. Building -Afghanistan

¹¹⁴ Francis Fukuyama: Atlantic monthly-FEB-2004

در افغانستان که در آن ۲۷ کشور با ۵۰ هزار عسکر خویش حضور دارند و برخی از این کشورها خود دارای زندان میباشند صحبت از اعمال مستقلانه حاکمیت سخن به گزافه خواهد بود. گذشته از آن دولت افغانستان را که در بحر فساد اداری و رشوه خوری و بی امنیتی و بی ثباتی و افتراق گروهی شنا میکند، هرگز نمی توان دولتی خواند که قادر بر راه انداختن روند ملت سازی باشد.

شرط دیگری را که همین تحلیلگران عنوان میکند رشد و تقویت اقتصادی است. باید گفت که در عصر جهانی شدن، که تصامیم اقتصادی را بازار و تصدیهای بزرگ در بازار جهانی اتخاذ میکنند نه دولتها زیرا لیبرالیزم نوین به دولتها در نهایت حق مباشرت را قایل است، چون با تعلق این سمت و صلاحیت به دولت امکان مداخلت فعال و پویا در امور اقتصادی از ان سلب میگردد لهذا در همچو شرایطی جوامعی مانند افغانستان نمیتوانند به رشد اقتصادی که سرمایه داری ملی آن ادعای حاکمیت بر بازار خود را داشته باشد نایل آیند. از سال ۲۰۰۱ تا پایان سال ۲۰۰۷ کشورها و سازمان های پول دهنده ۷ میلیارد دالر را گویا کمک کرده اند در حالیکه مصارف نظامی شان در طول همین مدت سر به ۹۲ میلیارد دالر میزند و آنگهی ازین پول ها صرف ده فیصد آن به حکومت افغانستان داده شده بقیه از طریق NGO ها و بنیاد های امدادی و تصدی های قراردادی، که هشتاد تصدی معروف ان از افغانستان و عراق تا حال رویهمرفته، هشت میلیارد پول کشیده اند، مصرف گردیده است. پروفیسور مارک هرالد که ما از او قبلا هم نقل قول کردیم افغانستان را یک کشور کامل عیار نو استعماری قرن بیست و یکم میخواند و می نویسد: که بر خلاف استعمار قرن نوزدهم و سده بیستم که در کشور مستعمره به فعالیت های اقتصادی از قبیل توسعه زراعت یا استخراج معادن و یا تاسیس فابریکه ها دست یازیده میشد تا یک مستعمره خود کفا بوجود آید در افغانستان این مستعمره جدید از همچو اقدامات خبری نیست. در حقیقت انگونه طرح ها با سیاست فضای خالی که برای افغانستان مد نظر گرفته اند مغایرت دارد. از دید پروفیسور هرالد امریکا به انکشاف اقتصادی - اجتماعی واقعی در افغانستان علاقه ندارد، بیشتر مایل است این کشور را در بند یک اقتصاد نامریی که در ان اکثریت افغان ها برای زنده ماندن جان بکنند نگهداشته شود^{۱۱۵}. از سوی دیگر رشد و تقویت اقتصادی بطرح برنامه اقتصادی و تدابیر حمایتی اقتصادی که به اتکای آن اقتصاد ملی و بازار ملی از هجوم سیل آسای اموال بیگانه حفاظت شود نیاز دارد، کشوری که خود فاقد زیر ساخت های اقتصادی بوده و باب های بازارش

¹¹⁵ Marc W. Herold : Empty space : the perfect new colonial state of the 21th century. Part: 1-4

هم به اصطلاح چهارتاق بروی اموال و سرمایه خارجی باید کشوده باشد بجز اینکه به کشور مصرفی مبدل شود راه و چاره دیگری ندارد.

سرمایداری امریکا که خود از مدافعین سرسخت جهانی شدن و آزادی بازار است وقت مورد یورش اموال ارزان قیمت چینی و جاپانی قرار میگیرد، به نحوی از انحاء به حمایت از بازار داخلی خود میپردازد ولی از کشورهای دیگر بویژه کشور نظیر افغانستان که با زور نظامی و سرمایه های امدادی سرمایداری جهانی در مقام الگو و نمونه در آورده میشوند، میخواهند که باب های شان را برخ سرمایه و اموال جهان خارج باز بگذارند.

کشوری که در آن هنوز ساختار زمینداری حاکم است و حتی صنایع کوچک مصرفی هم به اسانی در آن نمیتواند جان گیرد و باز سرمایه تجاری آنها بجای سرمایه گذاری ملی به دلالی در تجارت جهانی مصرف میبشد زیرا در برابر خود دولتی را که از سرمایه گذاری ملی حمایت کند نمیتواند در هر چند که رشد اقتصادی شرط اول ملت سازیش هم خوانده شود نمیتواند به رشد اقتصادی نایل آید. حال آنکه رشد اقتصادی بقول فوکویاما جزء برنامه دولت سازی به حساب میاید.

وضع پریشان اقتصادی افغانستان را از اینجا میتوان درک کرد که بنابر گزارش بانک جهانی در شمار ۱۷۸ کشور فقیر جهان صرف ۵ کشور وضع بدتر از افغانستان دارند بین ۶۰ تا ۸۰ فیصد مردم با روزانه یک دالر امرار حیات میکنند در زندگی روزمره با این مبلغ زیستن در مرز فقر را بازگو میدارد.

افغانستان برای تقویت و رشد اقتصادی خویش که شرط ضروری برای ملت سازی آن انگاشته میشود به یک برنامه اقتصادی مشخص و معینی نیاز دارد بدون مداخله فعالانه و هدفمند دولت هیچ برنامه اقتصادی راهم نمیتوان پیاده کرد. افغانستان کشوریست که در گذشته ها یعنی در دهه ۶۰ و ۷۰ تا قبل از تجاوز شوروی هم ۴۳ فیصد بودجه اش از کمکهای خارجی تامین میشد. بمدد همان کمکها هر چند که پاره ای از زیر ساختها بویژه جاده های اصلی اعمار شده بوده ولی در پیکره اصلی اقتصاد افغانستان هرگز خون تازه جریان نیافت و ساختار اقتصادی متکی بر زمینداری آن درهم نشکست. امروزه هم مصرف میلیاردها دالر در طول شش سال به مثابه ریختن پول در باتلاقی میماند که هنگام پرتاب سنگی دهن باز میکند و همین که انرا بلعید ثابت و آرام است در باتلاق افغانستان از جمله ۲۵ میلیارد دلری که تا حال وعده داده شده بود در حدود ۱ میلیارد آن پرداخت گردیده است ولی حاصل آن چنانکه اشاره رفت هیچ میباشد.

نویسندگان گزارش ویا اثر «نقش امریکا در ساختن ملت از آلمان تا عراق» که روی هم رفته ملت سازی امریکا را در هفت کشور بشمول افغانستان مورد

بحث قراردادده بعد از آلمان و جاپان کوزوو و افغانستان را موارد موفقیت آمیز میخوانند.^{۱۱۶}

باید گفت که آلمان و جاپان بعد از جنگ دوم جهانی علی الرغم شکست در جنگ از ظرفیت اقتصادی اجتماعی و فرهنگی سطح آگاهی سیاسی بلندی برخوردار بودند. چنانکه ما در صفحات قبلی همین مقال هم اشاره کردیم، اصلاً با افغانستان قابل مقایسه نمیباشد.

افغانستان را باید از ساختار زمینداری بیرون آورد، رسیدن بدین غایت هم از دو راه ممکن میباید، یا در نتیجه رشد پیگیر و مداوم یا با توسل به شیوه انقلابی، دگرگون ساختن مناسبات اقتصادی و اجتماعی موجود. در حال حاضر افغانستان از هر دوی آن محروم می باشد، گیریم که از دید اقتصادی به تغییرات نیم بندی نایل آید باز هم از دید جهان بینی فکری که شرط ملت سازی میباید به آسانی ممکن نیست. در آلمان و جاپان در پهلوی ساختارهای پیشرفته اقتصادی اجتماعی و سیاسی فکر پیوند با ملت به حد افراطی و سیادت طلبانه آن که به نظام ناسیونال سوسیالیسم آلمان منجر شده بود در اذهان موجود بود. و حتی این خطر احساس میشد که فکر ناسیونال سوسیالیستی بار دیگر جان نگیرد ولی بسبب هوشیاری مردم از فکر ناسیونالیستی افراطی به سود میهن پرستی قانون اساسی دست برداشته شد. حال آنکه برای ملت سازی افغانستان بانیستی ایدیولوژی و جهان بینی مزج و ادغام کننده ملی از نو ایجاد گردد و تبلیغ شود. تاکنون هم کسی نمیداند که جوهر اصلی آنرا باید کدام عنصر ملت سازی بار آورد.

فکر ایجاد ملت و ناسیونالیسم که جامعه متحد و یکدست را بار آورد در افغانستان منشاء تاریخی آن به زمان امان اله خان و به نظریه پردازان محمود طرزی میرسد. بعد از پایان یافتن دوره امانی و ختم روزگار اندیشه آفرینی پر بار محمود طرزی تا همین اکنون عده قلیل از متفکرین افغانی رامیتوان یافت که بر پایه اشتراکات که تمامی گروه های قومی زبانی و مذهبی و نژادی افغانستان را با هم جوش بدهد سخن گفته و یا آن را عنوان و جمع بندی کرده باشند.

در دهه قانون اساسی ۱۹۷۳-۱۹۶۳ به سبب پدید آمدن تحولات تدریجی در ساختار اقتصادی و اجتماعی جامعه از آنجاییکه بورژوازی ملی ناتوان بود و بیشتر اقشار خرده پای جامعه به سیاست کشیده شده بودند ناسیونالیسم پرنوری بوجود نیامد ولی یکنوع وطنپرستی قانون اساسی که در زبان آلمانی آنرا *Verfassung Patriotismus* میخوانند نمودار شده بود همین وطنپرستی قانون اساسی پادزهری گرایش های قومی و گروهی گردیده بود. در دوران جنگ ضد

¹¹⁶ James Dobbins, John G. McGinn... Americas Role in nation Building from Germany to Iraq Rom 2003

روسی بیشتر اخوت دینی پایه فکری وحدت ملی و جهان بینی تبرّد ضد روسی قرار گرفت هنوز آخرین فرد عسکر قشون روسی از حیرتان نگذشته بود که احساس وفاداری و تعلق به سر زمین بر مبنای باور دینی به سرعت جای خود را به وفاداری گروهی قومی زبانی نژادی و مذهبی خالی کرد اگر نه همه افغانستان بل کابل شاهد حوادث تلخ و خونین گردید.

در دوران طالبان گرایشهای قومی زبانی فرهنگی و دینی در مجموع چنان بالا گرفت که اصل دینی ای وفاداری اجتماعی و تعلق به سرزمین و اخوت دینی یکسره ناپدید شد، قوم و یا گروه یگانه مرجع گردید که میتوانست چتر حمایت خود را بر سر فرد بگستراند. همین اکنون هم اوضاع حکایت ازان دارد که در دست کم ده ولایت نا آرام افغانستان طالبان از مردم وفاداری دینی مطالبه میکند دولت کرزی و قوای ناتوازی طریق "بازسازی اقتصادی و اجتماعی" که بوسیله تیم های بازسازی ایالتی و NGO بر راه انداخته از همه مردم افغانستان وفاداری به دموکراسی را مطالبه میکنند وفاداری به چیزی رامیخواهند که لا اقل مردم عادی تا حال بار و ثمر آنرا ندیده اند. دموکراسی که حتی همان چهره پولیاریخی را هم ندارد در بهترین صورت آن وسیله برای تعیین نصاب اقوام جهت سهمگیری در دستگاه قدرت سیاسی اداری نظامی و قضایی میباشد. ازین نصاب هم صرف زورمندان سود میبرند نه آن یکی که شانه اش در زیر بار فشار های اقتصادی و اجتماعی روز مره خم شده است.

با این وضع سوالی که مطرح میگردد این میتواند باشد که ملت سازی که آقای خلیل زاد و نویسندگان اثریادشده، در افغانستان یاد میکنند از کدام مجاری میتواند بگذرد. و امریکا و ناتو کدام جهانی بینی مزج کننده و یابرها و وجودی را قادر اند برای آن تجویز کنند. اگر ادعا شود که در مقایسه با افغانستان ملت سازی در کوزوو موفقیت آمیز جریان یافته دلیلش این میتواند باشد که در کوزوو صرف نظر از اقلیت صربی اکثریت قاطع آلبانیایی ها که طالب جدایی از صربستان میباشند. بسر میبرند بنا ایدولوژی و باور مزج کننده که ما خود از فکر ملت آلبانیا و حتی در کسوت افراطی آن فکر آلبانیای بزرگ باشد میان آنها از قبل وجود دارد ساختارهای اقتصادی و اجتماعی هم مانند افغانستان در جریان قریب سه دهه جنگ خرد و خمیر نگر دیده است. گذشته از اینها همه بنابر گزارش نویسندگان اثر «نقش امریکا در ساختن ملت از آلمان تا عراق» امریکا و جامعه بین المللی به تناسب نفوس کوزوو در مقایسه با افغانستان ۲۵ بار بیشتر پول و ۵۰ بار زیادتر عسکر به خدمت گماشته اند^{۱۱۷}. اگر به مناقشه

¹¹⁷ James Dobbins, John G. McGinn... Americas Role in nation Building from Germany to Iraq Rom 2003

وجدلی که در داخل پیمان ناتو بر سر اعزام قوای بیشتر به افغانستان بالا گرفته که بقول رابرت گیت وزیر دفاع امریکا همین مناقشه بر سر تقسیم بار مالی و ضایعات جانی پیمان اتلانتیک شمالی را به انشعاب وجدایی تهدید میکند وقتی اعزام در حدود هزار نفر به مناطق پرخطر افغانستان تا بدین پیمان با مشکل همراه باشد، اگر از کشورهای ناتو خواسته شود که چندین بار نسبت به تعداد کنونی عساکر خود را به افغانستان بفرستند کار پیمان ناتو بکجا خواهد کشید. گفته میشود که برای اشغال کامل افغانستان احتمالاً به پنجصد هزار عسکر ضرورت احساس میشود.^{۱۱۸}

بخصوص که صاحب نظران مسایل ملت سازی همه بدین باور میبایند که ملت سازی در کنار تامین امنیت به رهبری مدبر پول سرشار و وقت طولانی نیاز دارد. تامین امنیت مدت هاست که در افغانستان به متاع نایابی مبدل شده است در سال ۲۰۰۷ تعداد تلفات در جنگهای که در افغانستان بوقوع پیوسته سر به قریب هشت هزار نفر میزند. طبق گزارش UNAMA او ناما سازمان همکاری های ملل متحد در افغانستان که بتاریخ نهم سپتامبر سال ۲۰۰۷ انتشار یافته در سال ۲۰۰۳ صرف چهار عملیات انتحاری بوقوع پیوسته بود. در سال ۲۰۰۴ شمار آن به ۱۷ در سال ۲۰۰۵ به ۱۲۳ و در هفت ماه اول سال ۲۰۰۷ تعداد عملیات انتحاری در افغانستان به ۱۲۵ عملیات رسیده بود. این اعداد و ارقام نشان میدهد که امنیت فزینی در افغانستان سال به سال روبه خرابی گذاشته نه حکومت افغانستان نه هم ناتو و نه هم ایالات متحده امریکا هیچکدام در آن توفیقی نداشته اند.

مسلماً که در بود و غبار جنگ و کشت و کشتار روند ملت سازی آنهم از برون هرگز نمیتواند به فرجام برسد.

در کوزوو امریکا با ۱۶ فیصد پرداخت مصارف بازسازی به این توفیق که رهبری رابدوش داشته باشد نایل آمد^{۱۱۹}. اما در افغانستان با انگلستان که متحد نزدیک امریکا میباشد بر سر برخورد با طالبان منطقه، تبدیل والی هیرمند و مبارزه با مواد مخدر اختلاف نظر دارد، چه رسد با آلمان که از همان بدوی امر بر سر ارسال عساکرش به جنوب افغانستان موافق نبوده است.

در قسمت پول سرشار هم وضع بهتر از موارد قبلی نیست. برای بازسازی افغانستان رویهمرفته ۲۷ میلیارد دالر تخمین زده شده بود: تا کنفرانس لندن که در سال ۲۰۰۷ برپا شد کشورهای پول دهنده پرداخت در حدود ۱۸ میلیارد

¹¹⁸ Matin Baraki: Nation Building in Afghanistan Aussenpolitik und Zeitgeschichte Chte 24 September 2007.

¹¹⁹ Dobbins page 13.

را وعده داده اند ولی پولی که تاحال بوسیله انجوها نه حکومت افغانستان چنانکه قبلاً هم اشاره رفت مصرف گردیده ۷،۳ میلیارد دالر میباشد در حالیکه مصرف هرتن عسکر در افغانستان روزانه چهار هزار دالر تخمین زده شده و تنها امریکا در هر دقیقه ۶۰ هزار دالر مصرف میکند، و مجموع مصارف جنگ عراق و افغانستان در هر ساعت نیم میلیون دالرو در مجموع یک ونیم بلیارد دالر میباشد. در طولانی مدت نه امریکا و نه هم متحدینش در ناتو توان حمل این بارگران را خواهند داشت.

در قسمت زمان هم وضع بر همین منوال میباشد در مجموع ۳۷ کشوریکه به افغانستان عسکر فرستاده اند بشمول امریکا مادران و پدران و جناح های مخالف حکومتها بیصبرانه در انتظار برگشت فرزندان خویش روزشماری میکند. بویژه که تعداد تلفات عساکر هم در ظرف دوسال اخیر بالا میباشد. به همین لحاظ بسیاریها اینطورگمان میکنند که حداقل زمان برای برگشت قوای ناتواز افغانستان سال ۲۰۱۰ خواهد بود. اگر درین سال عودت دادن عساکر از افغانستان ممکن نگردد مدت زمان بعدی را که پیشبینی میکنند، بین ۲۰۱۵ تا ۲۰ سال بعد حدث زده می شود.^{۱۲۰}

با این محاسبه باید گفت که تجربه ناتو در افغانستان، بطور قطع به شکست مواجه گردیده است. یک کشورمانند امریکا در کوریای جنوبی شاید بتواند قوای خود را مدت بیش از نیم قرن نگهدارد. اما برای ۳۷ کشور این تحمل بعید مینماید، زیرا هر کدام انکشور وضع اقتصادی و سیاسی و در عین حال علایق جدا از هم دارند، برای مدت طولانی با اعمال فشار و با بازی های دیپلماتیک آنها را مطیع ساخت و یا در همسویی کاذب نگهداشت نه میتواند ممکن باشد.

با این وضع برنامه ملت سازی در افغانستان که کوششی است برای دمساز ساختن مردم با اشغال، برنامه طولانی مدتی میتواند باشد. ولی قطعی نیست که این طرح همانطوریکه خواست امریکا و متحدینش میخواهند به پیشرود. زیرا تقریباً همه پژوهشگران مسایل ملی بدین نظرند که باور فکری که ملت پرستی در دامن آن زاده میشود و رشد و پرورش میابد چیزی نیست که بوسیله قدرت بیگانه از خارج ایجاد شود. این احساس در سایه زیست مشترک، داشتن اراده جمعی برای یکجایستن، و فراموش کردن ناملا یقات اجتماعی که باری در حق یک دیگر رواداشته اند. و بالا تر از همه در نتیجه دیگر گونیهای اقتصادی و اجتماعی پدید میاید که عامل وقوه محرکه آن در درون جامعه

قرار داشته باشد. ویژگیهای اجتماعی و فرهنگی را نه با پول میتوان خرید و نه هم میتوان از بازار جهانی آن را وارد کرد. تلاش برای ملت سازی درازمنه های دورنی بلکه از آغاز سال ۲۰۰۰ باینطرف در بوسنیا که در دروازه اروپا قرار دارد ره بجای نبرده است. فوکویاما در همان مقاله که قبلا از آن نقل قول کردیم مینویسد که: مشکل اصلی در مرحله دوم ساختن ملت نمودار میگردد اینست که در این مرحله بانستی ساختارهای ایجاد شوند که سرپای خود بیستد.

وی به نقل از Michael Ignatieff کارشناس حقوق بشر مینگارد در جایکه جامعه بشری ادعای ظرفیت سازی را سرمیدهد در واقع مرحله چوشیدن ظرفیت آغاز میگردد.

NGOها با Laptop ها و سازمانها عریض و طویل با تلفونهای خود میانند و آخرین اندازه معاشی که در جهان وجود داشته باشد مطالبه میکنند^{۱۲۱} بیان بدین شکل در واقع تصویرگویی از وضع که در حدود ۲۵۰۰ NGO در افغانستان پیش آورده اند نیز میباشد در افغانستان قبل از مرحله «ظرفیت سازی» در حقیقت مرحله چوشیدن و مکیدن آغاز شده بود آقای بشر دوست در دوران تصدی خویش در وزارت پلان از توان و قدرت این نیرو اطلاع کافی نداشت و تصور میکرد که میتواند جلوشان را بگیرد همینکه با آنها در افتاد خود بر افتاد.

فوکویاما به مطلب دیگری که برای بحث ماسخت در خور توجه میباشد نیز بدینسان اشاره میکند: بوسنیا به شهزاده نشین راجه اروپایی مبدل شده است در آنجا نماینده عالی که گماشته شده راه و رسم و ایسرای عصر استعمار را پیشه کرده با مردم چنان رفتار میکند که نه دموکراسی دارند و نه حکومت خودی ملت سازی از خارج همانطوریکه در بوسنیا جامه شهزاده نشین راجه ای به تن کرده در افغانستان عبا و قبای آخوندی و دستار و چین خانی به تن خواهد کرد.

دولت سازی «جامعه بین المللی» در افغانستان

ما در آغاز این مبحث نخست به پای تعریف دولت میرویم تا دریابیم که این نهاد دارای چه خصوصیت و ویژگیهاست. آیا فراز همه طبقات اجتماعی قرار دارد و یا وسیله و ابزاری است بدست طبقه و یا طبقات خاص اجتماعی میباشد.

¹²¹ Francis Fukuyama: Atlantic monthly-FEB-2004

ما از میان تعاریف متعددی که از دولت شده دو تعریف یکی تعریفی را که در میان چپ گرایان مقبولیت و عمومیت دارد دیگری که در مغرب زمین و جهان سرماییداری بدان استناد میشود را برگزیده ایم.

از دید بنیانگذاران جهانبینی چپ مارکس و انگلس ولین «دولت محصول جامعه در مرحله معینی از تکامل است دولت اعترافی است به اینکه جامعه سر درگم تضادهای لاینحلی با خود گردیده و به نیروهای متقابل آنتی ناپذیری منشعب شده است که خلاصی از آن در ید قدرتش نیست. و برای اینکه این نیرویی متقابل یعنی طبقات دارای منافع اقتصادی متضاد در جریان مبارزه بی ثمر یک دیگر و خود جامعه را نبلعند نیروی لازم آمد که ظاهراً مافوق جامعه قرار گرفته باشد. نیروی که از شدت تضادها بکاهد و آنرا در چارچوب «نظم محدود سازد همین نیروی که از درون جامعه بیرون آمده ولی خود را مافوق آن قرار میدهد و بیش از پیش از آن بیگانه میشود دولت است»^{۱۲۲}

و اما از دید ماکس وبر جامعه شناس سده گذشته آلمان دولت سازمانی است که در اجتماع از مردم در قلمرو و سرزمین معین انحصار مشروع قدرت فزیکتی را در دست دارد. در دایره فکری ماکس وبر پیرامون دولت انحصار مشروع قدرت فزیکتی محور بحث را بار میآورد.

البته دولت و ملت که ما در مورد دومی قبلاً به تفصیل سخن گفتیم دو مفهومی اند که یکدیگر را تکمیل میکنند، یا بهتر گفت لازم و ملزوم یکدیگر اند. هر دو محصول روند تاریخی میباشند، با این تفاوت که دولت عمر دراز دارد و در نتیجه مبارزات طولانی طبقات اجتماعی از خم و پیچهای متعددی گذشته اشکال متنوع را اختیار کرده است اما ملت بسیار جوانتر از دولت است و بمفهوم امروزی ملت از عمرش دو قرن و اندی بیش نمیگذرد. ولی در عین حال بیانگر ماهیت دولت به حساب می آید. مشخصه دولتهای کنونی ملی بودن آن میباشد. Rubin از قول Tilly مینگارد که دولت های ملی و یا دولت های عصری به دولتهای گفته میشود که بر قلمرو خویش بوسیله سازمانهای متمرکز نه تنها الزام اداره را مرعی میدارند بلکه حکومت میکند یعنی که قوانین واحد و یک دست را وضع و نافذ میگرداند. و برای نیل بدین غایت به سازمانهای ویژه که همانا اداره پولیس اردو و قضا میباشد متوسل میگردند. در این تعریف روبین و تیلی در واقع بهمان تعریف از دولت نزدیک میشوند که مارکس، انگلس و لنن از دولت بیرون داده اند^{۱۲۳}

^{۱۲۲} ۱۹۵۱ لندن آثار منتخب در یک جلد صفحه

^{۱۲۳} Barnett R. Rubin : the Fragmentation of Afghanistan -

بهر حال بشریت در طول تاریخ طولانی خویش که از نوشتن خط آغاز می‌گردد و گویا دولت برای انسجام امور خویش خالق آن بوده تا حال دولتهای متعددی را تجربه کرده اند در تاریخ نخست از دولت شهری های یونان صحبت میشود بعد امپراطوری ها و به دنبال آن سلاطین خودکامه که خود را سایه خدا می‌انگاشتند ظاهر می‌گردند.

انقلاب کبیر فرانسه ناقوس مرگ دولتهای سلطنتی خودکامه را بصدا در آورد و بجای آن دولتهای پدید آمدند که آزادی برابری و برادری را شعار خویش قرار داده بودند.

در قرن بیستم جهان شاهد نمودار گردیدن، جمهوریهای لیبرال، جمهوری های سوسیالیستی، جمهوریهای کلیت گرا و امارت دینی هم گردید ولی از میان همه آنها بیشتر دولتهای دموکراسی لیبرال ادعای پایداری و استدام دارند. تا بدان حد که امروزه خود را یگانه نظام فایق و غالب میدانند. حتی فوکویاما به استناد دموکراسی های لیبرال است که به پای ادعای پایان تاریخ می‌رود و مدعی می‌گردد که یگانه شیوه دولتمداری بی بدیل در تاریخ بشر میباشد. در روند برپا داشتن دموکراسی بشریت در دولت شهری های یونان دموکراسی مستقیم را تجربه کرده بودند. امروزه این شیوه دموکراسی اگر از پاره کانتونهای سویس بگذریم دیگر وجود ندارد.

تصور میشد که کشور کوچکی گرنادا در امریکای مرکزی هم میخواستند آمیزه از دموکراسی مستقیم متکی بر عدالت اجتماعی را تجربه کند اما از انجاییکه امریکا با تجربه ای که از کیوبا داشت در پس سرای خود دیگر تحمل نظام التقاطی دموکراسی لیبرال با پاره از خصوصیات سوسیالیستی را نداشت بویژه که پیش از آن چلی دوران الینده هم که شوق در هم آمیختن دموکراسی با سوسیالیسم را کرده بود به خاک سیاه نشانده شده بود بنابه گرنادا هم فرصت داده نشد تا این شیوه نوین دموکراسی را تجربه کند.

صاحب نظران و نظریه پردازان دموکراسی بخاطر کثرت نفوس و وسعت قلمرو و پیچیدگی های سیاسی اقتصادی و اجتماعی دموکراسی انتخابی و مشارکت را مناسبترین شیوه دولتمداری در عصر کنونی میدانند.

از جمله ۱۹۰ کشور جهان در حدود صد کشور مدعی اند که قیای دموکراسی را حال چه لیبرال باشد و یا صرفا وسیله ای برای تعویض قدرت که میتوان آنرا به دموکراسی سیاسی تعبیر کرد به تن دارند بقیه در کسوت های دیگری از قبیل امارت سلطنت و جمهوری های خودکامه و در چین و کوریای شمالی و کیوبا گویا دولتهای « سوسیالیستی » چهره نمایی میکنند. افغانستان که با نمایی خاصی در شمار این صد کشور جهان شامل میباشد در طول تاریخ

خویش دولتهای مختلف چون امپراتوری، سلطنت مطلقه سلطنت مشروطه، جمهوری خودکامه «جمهوری سوسیالستی» امارت اسلامی و سرانجام جمهوری اسلامی را که آمیزه از دموکراسی و حکومت اسلامی میباشد را تجربه کرده است.

جمهوری اسلامی افغانستان محصول روند دولت سازی است که بویژه بعد از دهه ۹۰ جامعه بین المللی که در پیشاپیش آنها امریکا آنرا پیش گرفته است و این روند را در آنگونه کشورهای عملی میسازند که نظام قبلی آن را از بیخ و بن برکنده باشند بجای آن دولت دیگری را که با دولت قبلی متفاوت باشد ایجاد میکنند. چنانکه جمهوری اسلامی افغانستان با امارت اسلامی دوران سیاه طالبان ظاهراً تفاوت دارد. اما اینکه در پشت دولت سازی چه نیتی نهفته میباشد تصور میکنم نیازی به گفتن ندارد زیرا همه میدانیم که مراد از دولت سازی ایجاد دولتی میباشد که به اراده سازنده و یا سازندگان خویش عمل کند.

بطور کلی دولت سازی نوین یا بوسیله کشور و یا کشور های غالب و فاتح انجام میشود و یا مسوولیت برپایی آنرا گویا جامعه بین المللی بدوش می گیرد نمونه اول آنرا بیشتر در کوزوو و عراق و نمونه دوم آنرا در کشورهای مانند کمپوچیا، سومالیا، لیبیریا، کانگو تیمور شرقی بوسنیا و افغانستان میتوان مشاهده کرد.

سنگ بنای دولت سازی نوین در افغانستان در کنفرانس پینترز برگ که به موجب قطعنامه ۱۳۸۳ مورخ ۶ دسامبر ۲۰۰۱ شورای امنیت گذاشته شده. هر چند که در ایجاد دولت اسلامی افغانستان ظاهراً با شرکت سازمان ملل عده زیادی از کشورهای پول دهنده خود را سهم میدانند ولی سخن آخری را امریکا میزند.

در کشورهای نوظهور و نوساخته شده ای بالکان نمایندگان فوق العاده جامعه بین المللی و کارشناسان متعلق به آنها بقدری قدرت و نفوذ دارند که تحلیلگران با اوضاع دوران استعمار انگلستان در هند و یا بهتر گفت به عصر قیمومیت های جامعه ملل که بعد از ختم جنگ اول جهانی تا شروع جنگ دوم جهانی دوام داشت مقایسه میکنند و مدعی اند که به همانسان که در آن زمان قدرتهای استعماری دست بالا داشتند وضع دولتهای نو پرداخته بخصوص در بالکان هم به همان منوال میباشد^{۱۲۴}.

دولتهای که در نتیجه کشمکشها و تعارضات و تکاپوی تحرک درونی جامعه پدید میآیند، و قدرتهای بیگانه و خارجی در شکل آن نقش ندارند در همچو

جوامع دولتها دقیقاً وسیله اعمال قدرت یک طبقه بر طبقه دیگر میباشند. دولتهای خودکامه فیودالی ابزار اعمال ملاکان و زمینداران بزرگ بر دهقانان و خرده مالکان و کسبه کاران میباشند دولتهای سرمایدارى علی الرغم تاکیدش برسازش طبقاتی وسیله اعمال قدرت سرمایدار بر طبقه کارگرو سایر طبقات واقشار زحمتکش جامعه اند.

پس از نیمه دوم سده گذشته که استعمار مستقیم بپایان خود قرین میشد و حتا مجمع عمومی سازمان ملل بموجب قطعنامه ۱۵۱۴ که در سال ۱۹۶۰ به تصویب رسانید پایان استعمار را خواهان شد مگر از انجایکه بقای سرمایه در گرو استثمار میباشد با الغای استعمار از طریق صدور سرمایه عصر دوران وابستگی اقتصادی را آغاز کردند. دولتهای کثورهای جهان سوم را که غالباً ترکیبی از بروکراسی دولتی زمینداران بزرگ و دلالان سرمایه بودند جهان سرمایدارى با صدور سرمایه در زنجیر وابستگی بستند.

اما دولتهای که در عصر کنونی بوسیله قدرتهای خارجی در کشورهای نظیر سومالیایا، بوسنیا کوزوو، تیمور شرقی، هایتی، کانگو، افغانستان وامثال آن اینها ساخته و پرداخته میشوند، بخصوص که در آغاز دوران جهانی شدن به پر پایی اینگونه دولتها دست یازیده میشود، از لحاظ ساختار طبقاتی کاملاً شکل و شمایل دیگری دارند.

با توجه به برقرار ساختن نظام دموکراسی پولیاریخی دولت سازی کنونی در افغانستان در واقع تجربه تازه ای در پدید آوردن نخبگان سیاسی جدیدی میباشد که از تاجران دلال که خود ترکیبی از جنگسالاران نوکیسه، زمین داران پیشین که با استفاده از اقتصاد دوران جنگ به ثروت مالی رسیده اند. جنگسالاران جهادی و ملیشه ای، کسانی که از قاچاق موادمخدر، سلاح وانسان به ثروت عظیم دست یافته اند و قشری از تحصیلکردگان بویژه آنهایی که در خارج از مرزهای افغانستان به تحصیل علمی و آموزشی فنی دست یافته و یا از تحصیلکردگان قبلی میباشند که در مهاجرت بسر میبرده اند بوجود آمده اند.

در فرهنگ سیاسی امریکا دولت سازی و ملت سازی در پاره موارد مرادف هم قرار داده میشوند حال آنکه دولت سازی که بیشتر بر نهادها تکیه دارند نسبت بملت سازی که از تداوم اشتراکات تاریخی فرهنگی و خلقیات مشترک حکایت دارد سهل الوصول میباشد.

استعمارگران بویژه در قرن نوزدهم در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره دولتها را بنا بر علایق استعماری خویش سامان داده بودند، اما به خلق و ایجاد ملت واحساس ملت پرستی استعمارگرایانه چندان توفیقی نداشته اند امریکا هم نیک میداند، که دولت مطابق میل نظام سرمایداریش را میتواند

بوجود آورد اما ملت را با آن مفهومی که لا اقل تاحال از ملت برداشت می‌گردد نمیتواند ایجاد نماید مگر اینکه به مغالطه دست زده شود و سعی گردد که دولت سازی را یک سره جانشین احساس وطن و ملت پرستی گردانند نیل بدین غایت هم تنها در سایه دولت سازی میسر نخواهد شد. با توجه به احساس ضدیت یا بیگانه که در افغانستان ریشه عمیق دارد اگر یکسره آنرا ناممکن نخوانیم بدین سادگی که جهان سرمایداری فکر میکند هم میسر نخواهد شد.

توافقات پیترزبرگ سند هویت دولت سازی نوین افغانستان:

پروسه دولت سازی که اساسا باتدوین قانون اساسی آغاز میگردد در افغانستان به استناد قطعنامه ۱۳۸۳ مورخ ۶ دسامبر ۲۰۰۱ به شرکت چهارگروه سیاسی آغازشد. قاعدتا دربنای یک دولت بانستی ازهمان بدوی امردید و نظر مردم ونیروهای سیاسی واجتماعی تا جایکه مقدور باشد مدنظر گرفته شود. در انتخاب این چهارگروه به آرای مردم مراجعه نشده بود درتعیین آن مصلحت های سیاسی ورعایت علایق نو کشورهمجوار ایران وپاکستان بیشتر سهم داشته تا رعایت موازین دموکراسی وعلایق مردم.

شیوه مطلوب شاید این میبود، که پس از برافتادن رژیم طالبان، بالا فاصله روند دولت سازی روی دست گرفته نمیشد در پناه یک اداره مؤقت زمینه انتخاب نمایندگان مردم جهت شرکت درکنفرانس پیترزبرگ آماده گردانیده میشد. اگرچنین میگردید هیچ لزومی نداشت که کنفرانس بنیادی یک دولت در کشوری دیگری دایرگردد. براین شیوه دموکراتیک دولت سازی افغانستان ازهمان بدوی امر چشم پوشی بعمل آمد. ازانجایکه سر رشته وانتظام دولت سازی در دست خودمردم نبود نباید هم انتظار داشت که همچوروند مهم تاریخی باتکیه براراده اکثریت قاطع مردم انجام میشد.

ازان گذشته اگر به موضعگیریها وخاستگاه ها و پیشینه سیاسی چهار گروه دعوت شده در کنفرانس پیترزبرگ نظرانداخته شود اساسا هرچهار گروه دعوت شده درکنفرانس به دوجناح طرفدار سلطنت ومخالفین آن خلاصه میشوند. درمیان این چهارگروه نیروهای که واقعا به دموکراسی میاندیشیدند حضور نداشته واصلا بحساب گرفته نشده بودند. درمقابل سلطنت طلبان که بنابر پیشینه تاریخی دوران دموکراسی قانون اساسی ۱۹۶۴ سلطنت و سلطنت طلبان خودرا دموکرات میخواندند نیروهای قرار داشتند که اساسا تا اندکی قبل برآن در برابر دموکراسی خنجرمیکشیدند. ولی از انجایکه ازطرف امریکا برای برپایی نظام دموکراسی درافغانستان دعوت شده بودند چنان وانمود میکردند که گویا نسل اندرنسل دموکرات بوده روسو ولاک نزدانها به شاگردی نشسته بودند.

هرچند که برخی از اعضای گروه قبرس سابقه سلطنت طلبی داشتند اما ازانجایکه گروه قبرس طرف حمایت ایران بود بناا بالطبع باید ضد سلطنت میبود چون انقلاب اسلامی ایران نظام سلطنتی را در آن کشور ساقط کرده خودرا خصم و دشمن عرقی همچونظام میداند لهذا نیروی که طرف حمایتش

بود بالطبع نمی توانسته از سلطنت طرفداری کند اتحاد شمال هم بنا بر گرایشهای قومی با سلطنت مخالفت میورزید.

بنا در یکطرف این دو گروه و در جناح دیگر سلطنت طلبان که به گروه دوم شهرت داشتند و گروه پشاور که بیشتر در تردد بسر میبرد جای داشتند.

موضعگیری های گروه پشاور که پاکستان دست حمایت خود را بر سران داشت بر نزاکتها و باریکیهای سیاسی خاصی میانستی تکیه داشته بوده باشد از یکسو پاکستان بسبب معضله خط دیورند از بدوی خلقت خویش با سلطنت در خصومت و دشمنی بسر میبرده از آغاز جنگ ضد شوروی از موجودیت نیروهای جهادی بعنوان حربه کوبنده بر ضد سلطنت سود میبرد. و بعد که رژیم طالبان بر سر قدرت آورده شد پاکستان چنانکه قبلا گفتیم در پی ایجاد عمق استراتژیک در افغانستان بود بنا به چیزی بنام سلطنت هرگز فکر نمیکرد زیرا دستگاه سلطنت به هر شکلی که میبود در مقابل پاکستان ادعای تاریخی را در خود حمل میکرد به همین سبب پاکستان نمی خواست تا بار دیگر دستگاه که تا حدی از شر آن رهایی یافته بود باز احیا گردد. اما مشکل دیگر پاکستان این بود که اتحاد شمال باهند که خصم عرقی پاکستان میباشد از روابط نزدیک و حسنه بهره مند بود. به ویژه که اتحاد شمال در کنفرانس پترزبورگ کاملا دست بالا داشت.

پس از برافتادن طالبان که پاکستان خود با امریکا بر سران معامله کرده بود پاکستان میدانست که حکومت آینده افغانستان اگر یک سره در دست اتحاد شمال نباشد از نفوذ عمیق و گسترده در آن برخوردار میگردد. همین امر میتواند این زمینه و امکان را فراهم آورد که هند در افغانستان بیشتر فضای جولان پیدا کند و این چیزی بود که پاکستان هرگز آنرا نمیخواست.

بنا در انتخاب بین سلطنت و اتحاد شمال پاکستان از روی اجبار بانستی بحمايت از سلطنت برمیخواست اما از انجاییکه میدید که امریکا با سلطنت سردوستی ندارد لهذا به ظاهر لب روی جگر می گذاشته اما در خفا منطقا باید برخلاف تمایلات قبلی خویش به سلطنت متمایل بوده باشد.

از سوی دیگر لاقلا برخی از اعضای هیات گروه پشاور هم علاقمندی ها و تمایل شخصی به سلطنت داشتند بنا این گروه اگر ظاهرا در سنگر مخالفت با سلطنت هم بالا میشد در فرجام متمایل به سلطنت میگردد.

در کنفرانس پترزبورگ از طرف مجامع بین المللی بجز امریکا که نقش دولت فاتح را داشت و لخضار ابراهیمی نماینده ویژه ملل متحد که بدون مشورت امریکا اب هم از گلویش فرو نمیرفت کشور و یا مرجع دیگری که با شرکت آنها تا حدی تعادل میتوانست ایجاد گردد حضور نداشتند. حتی آلمان که سمت میزبانی

کنفرانس راداشت نقش انچنان فعالی نداشت. انتظار میرفت که، اتحادیه اروپایی در مقام یک قطب مهم جهانی، در آن سهم فعال میداشت اما شاید به این دلیل که چون در اتحادیه اروپایی کشورهای سلطنتی عضویت دارند و تمایل سلطنت طلبی در آنها خواه ناخواه موجود میباشد و شخص شاه قبلی هم در ایتالیا بسر میرد بنابراین امریکا از خیر آنها هم گذشت و برای آنها موقف و جایگاه مؤثری را در نظر نگرفت. حال آنکه برخلاف عراق حمله بر افغانستان با "کسب استیذان" از ملل متحد صورت گرفته بهمین سبب به اکثریت کشورهای جهان بانستی در دولت سازی افغانستان سهم بیشتر داده میشود.

چون در دوران جنگ ضد روسی نیروهای ملی و دموکرات به ضعف گرفتار آمده از صحنه بدور نگهداشته شده بودند لهذا سلطنت هر چند که از سال ۱۹۷۳ برانداخته شده و عملاً منشاء اثری نبود ولی در طول سالهای جنگ ضدروسی و همچنان در دوران جنگهای داخلی جهادی ها و نیروهای اسلامی تا دوران طالبان سلطنت قسماً مرجع امید مردم تصور میشود. و بعضی ها حتی ان گمان خام را داشتند که با برگشتن سلطنت همان روزگار پیشین بر خواهد گشت، امریکا باید این تصور دور از واقعیت را از بیخ و بن بر میکشید، تا شخص مطلوب امریکا می توانست بر احوالی فرمانروایی کند. از سوی دیگر برهان الدین ربانی رئیس جمهور که ادعای نمایندگی از جانب نیروهای اسلامی بویژه اتحاد شمال را داشت بانستی هم از کرسی قدرت فرو کشیده میشود. بهمین لحاظ با توسل به بازی دیپلماتیک هر دورا در تقابل هم قرار دادند و هر دو جانب را وادار ساختند تا از ادعای که داشتند بسود حامد کرزی نامزد امریکا صرف نظر کنند.

امریکا در نرسیدن سلطنت بقدرت میبایستی از این دید حرکت میکرده که چون سلطنت نهادی از پیش پرداخته شده است و در ترویج و تشویق دموکراسی هم از اعتباری برخوردار میباشد بهمین سبب برای امریکا در روند دولت سازی افغانستان که از دید آن کشور از هیچ ساخته و پرداخته میشد میدان زیادی برای جولان باقی نمیماند. حال آنکه سرمایه داری برای تداوم خویش به تخریب و بازسازی و مدیریت و سرانجام تصاحب و استعمار ضرورت دارد. البته با بیان بدینسان ما بدین عقیده نیستیم که گویا سلطنت میتواندست در برابر امریکا ایستادگی کنند و مانع طرح و برنامه هایش گردد. برتری را که داشت این بود که چنانکه گفتیم سلطنت در میان مردم نهاد از قبل شناخته شده بحساب میامد. همین خصوصیت میتواندست این شک را برانگیزد که در معادلات بعدی شاید دشواریهای پیش آید.

نظریه پردازان دولت سازی نوین بدین باورند که وقتی در جامعه دارای گروه ها و فرقه های مختلف قومی دست به دولت سازی زده میشود قبل از همه

تامین امنیت و تعادل اجتماعی بانگیزی برقرار گردد. اگر امتیازی از یک گروه گرفته میشود به فرقه دسته دیگری هم تابدان حد امتیاز ندهند که مایه افتراق وجدایی گردد و اگر این ملاحظه رعایت نمیگردد در آن صورت این ظن برانگیخته میشود که از طرف استعمار هدف "تفرقه انداز و حکومت کن" دنبال میگردند. حال آنکه امریکا به ظاهر داشتن همچو نیت را تکذیب و کتمان میکرد.

مع الوصف در کنفرانس پترزبرگ باب امتیاز دادن و ساخت و پاخت بگونه باز شده بود که روبین تحلیلگر بنام امریکا در امور افغانستان که در کنفرانس هم حضور داشت بدین نظر رسیده بود که سنگ بنای سهم ساختن رسمی جنگسالاران در خوان قدرت افغانستان از همین زمان آغاز گردید.^{۱۲۵}

در دولسازی غالباً جانب هابس نظریه پرداز انگلیسی گرفته میشود، نه جانلاک اندیشی، یعنی که امنیت نسبت به آزادی ارجحیت و تقدم کسب میکند، ولی در افغانستان بخاطر برپاداشتن دموکراسی استراتژی بدون تصفیه حساب یعنی بی هیچ ملاحظه به همه حق شرکت دادن پیشگرفته شد نتیجه که از آن بدست آمد همان بود که Gerber در اثرش که پیرامون قوانین اساسی افغانستان نوشته بدان اشاره کرده مینگارد که: قوماندانهای صاحب نام و نشان و حتی آنها که محبوبیت و شهرت هم نداشتند در مقام متحد نظامی در ائتلاف بین المللی ضد دهشت افگنی سهم گردانیده شدند آنها هم از فرصت سود برده، قدرت را در جهت به کنترل در آوردن اداره دولتی و اقتصاد افغانستان بخدمت گرفتند.^{۱۲۶}

موضوع دیگری که در کنفرانس پترزبرگ بدان سطحی و سوسری برخورد گردید و بعد در قانون اساسی انعکاس خود را بازیافت این بند و یا فقره بود که مردم افغانستان آینده سیاسی خود را مطابق به اساسات اسلام و دموکراسی آزادانه تعیین و تثبیت کنند. مراد جامعه بین المللی و در راس امریکا از توأم گردانیدن اسلام و دموکراسی این میتوانست بوده باشد که میخواستند اند در اشاعه دموکراسی تجربه نوینی را که همانا برپاداشتن دموکراسی در یک کشور اسلامی میباشد ارائه بدهند بویژه که برناردلونیس اسلام شناس انگلیسی از روی تجربه تاریخی ترکیه توصیه میکرده که با زور نظامیان دموکراسی را در یک کشور اسلامی هم میتوان استوار ساخت.

سازگاری و یا عدم سازگاری میان اسلام و دموکراسی بحث است که از سالیان درازی در دنیای اسلام و مغرب زمین میان دانشمندان مطرح میباشد،

¹²⁵ Barnett-Rubin : Saving Afghanistan. (Und auch Gerlide Gerber)

¹²⁶ Gerlinda Gerber : Die neue Verfassung Afghanistan Verlag Schiler 2007

البته در مورد تحقق دموکراسی سیاسی دلایل و نظریات برله و بر علیه آن وجود دارد و در بسیاری از کشورهای اسلامی هم مرعی الا جرامیباشد.

اما در قسمت دموکراسی لیبرال که در آن فرد از کلیه آزادیها برخوردار میگردد سازگاری اسلام با آزادی کامل بیان و وجدان دشوار بنظر می رسد. با مد نظر گرفتن این دو فقره آزادی های سیاسی و فردی که با استفاده از آن فرد میتواند به نفی باور دینی خویش هم اقتدا کند باید گفت که آب دموکراسی لیبرال بمشکل با اسلام در یک جوی می رود.

دموکراسی لیبرال در مغرب زمین در زمینه جامعه برخوردار جدایی میان دین و دولت رشد و قوام یافته نهادهای دینی در کنار ساختارهای دولتی به زندگی خویش ادامه میدهند. حال آنکه در دنیای اسلام میان دین و دولت نمی توان خط درشتی را کشید.

گنجانیدن اسلام و دموکراسی در یک ماده قانون اساسی میتواند دو هدف را بر آورده سازد از یک سو مایه استمالت خاطر همه نیرو های اجتماعی میشود و از طرف دیگر دموکراسی در بهترین حالت ان صرف وسیله تعویض قدرت میگردد و بس.

پر واضح بود که هنگام برگزاری لویه جرگه اضطراری ولویه جرگه تصویب قانون اساسی و همچنان تدوین قانون اساسی جامعه افغانی در عدم تناسب نیروهای اجتماعی بسر میبرد. حال آنکه در روزگاری که همچو بر گزاریهای تاریخی انجام میشوند بانیستی جامعه تاحدی به تعادل اجتماعی گرانیده باشد در غیر آن نیروهای که دست بالا دارند مصالح و علایق خود را تحمیل میکنند. امریکا و اداره مؤقت و دولت انتقالی بجای آنکه در صدد ایجاد تعادل برون شوند تمعداً عدم تعادل را دامن میزنند.

کرزی باتکیه بر استراتژی بستن پای زورمندان در میخ قدرت به وارد کردن افراد و نیروهای سیاسی در دستگاه دولت تا بدانجا جلو رفت که حتا زمینه عفو عده از طالبان را فراهم آورد و امریکا برای تقویت ائتلاف ضد دهشت افگنی در پی سربازگیری از جنگسالاران و ملیشه های آنها بیرون شد. آنهم بگونه که در بسیاری موارد برنامه خلع سلاح و مدغم ساختن ملیشه ها که در روند دولت سازی افغانستان از موارد مهم انگاشته میشد ملتوی گذاشته شد. همین امر باعث گردید که در تدوین قانون اساسی تعادل قوا اصلا مدنظر گرفته نشود. نیروهای اسلامی و جنگسالارانی که دست بالا داشتند هنوز هم نیرومندتر گردند، این تفاوت بقدری محسوس بود که یکی از همکاران ملل متحد در آن زمان گفته بود که

اوضاع بگونه سیر میکرد که از جمله ۵۰۲ تن نمایندگان لویه جرگه اضطراری هفتاد فیصد آنها مربوط به جناح مجاهدین و قوماندانهای سابق بودند.^{۱۲۷} اهمال و شتابزدگی کنفرانس پترزبرگ بعد انعکاس خود را در چندین ماده قانون اساسی باز مینماید و نشان میدهد که این قانون هم بدور از تعادل سیاسی و اجتماعی جامعه و بادست بالایی گروه های محدودی سیاسی صورت گرفته است.

بطور مثال در ماده ۱۴۹ در پهلوی غیر قابل تعدیل بودن احکام دین مبین اسلام جمهوری هم غیر قابل تعدیل خوانده شده است همین امر میرساند که بخاطر رفع تسویش از باز برپایی نظامهای دیگر از قبیل سلطنت امارت و جمهوری دموکراتیک و یا جمهوری ملی اصل تعدیل ناپذیر جمهوری اسلامی هم گنجانیده شده است و بدینسان قانون اساسی انتقاطی که آمیزه از اصول دینی و عرفی از قبیل حقوق بشر و آزادیهای مدنی و سیاسی میباشد در زیر چتر حمایت دینی در آورده شده، مسلماً قانون اساسی با این خصوصیت در تعارض متداوم قرار میگیرد. و در فرجام هر نیروی که دست بالا داشته باشد آنرا بسود خود تغیر میدهد. بسخن دیگر بجای صراحت که از لازمه قانون اساسی میباشد قانون اساسی افغانستان در وادی های ضد و نقیض گویبها سرگردان گردانیده شده است. نمونه بارز آنرا در ماده ۶۰ که باز گو کننده نظام ریاستی است میتوان بصراحت ملاحظه کرد.

به موجب همین ماده قانون اساسی رئیس جمهور مقتدر نظام ریاستی، در برابر پارلمان ضعیف منکی بر نظام پارلمانگرایی، قرار داده شده است نتیجه که از آن بار آمده همان است که مردم افغانستان در زندگی روزمره خویش شاهد آن میباشند. همینکه ریگ زیر دندان قوای مقننه آید فوراً در سنگر تحریم کردن و یارای عدم اعتماد جای میگیرد بی آنکه حدود صلاحیت های خود و فضای سیاسی افغانستان را در نظر داشته باشد.

ملل متحد در سال ۲۰۰۵ برای انتخابات پارلمانی افغانستان ۳۵۰ میلیون دالر را که یک سوم پول های میگردد که برای عمران و باز سازی افغانستان پرداخت شده مصرف کرد تا ۲۴۸ نماینده پارلمانی انتخاب شوند. از همان بدوی امر قصد این بود تا پارلمان ضعیفی بدون شرکت احزاب بوجود آید بویژه امریکا اصرار میورزیده که انتخابات بدون سهمگیری احزاب انجام شود. هدف این بوده تا از این طریق رسیدن قوای اجراییه به شخص کرزی تضمین گردد. بنیاد پژوهشی گروه بحران که مرکزش در بلجیم میباشد این نوع انتخابات را قرعه

کشی لاتری و یا به اصطلاح عام طالع بجنگان خوانده بود^{۱۲۸} بدینسان با مصرف ۳۵۰ میلیون دالر بجای آنکه خانه ملت بوجود آید کانون برخورد علایق سیاسی قومی زبانی و مذهبی ایجاد گردیده است.

Rubin بدین نظر است که استراتژی جامعه بشری از همان بدوی امر متوجه این هدف و غایت نبوده که در افغانستان یک دولت کارا و پویا، شفاف و برخوردار از حسابدهی بوجود آید.^{۱۲۹}

امریکا در روند دولتمسازي و نیل به دموکراسی آلمان و جاپان را مثال می‌آورد ولی از یاد میبرد که در آلمان در همان فردای پایان جنگ محکمه نورمبرگ را جهت محاکمه مجرمین جنگی دایر کردند در جاپان دولت موقت مسؤلیت محاکمه جنگسالاران را بعهده گرفت. برای مجرمین جنگی روندا و کشور های بالکان محاکمه خاصی تجویز گردید. ولی در توافق های پترزبرگ باقضیه و دوسیه مجرمین جنگی نه تنها بر خورد جدی صورت نگرفت بلکه جنگ سالاران را مستقیماً در قدرت سهیم ساختند و با راه دادن آنها در پارلمان زمینه مصونیت قانونی برای شان فراهم آورده شد. کمیون مستقل حقوق بشر افغانستان در همین رابطه اظهار داشته که هشتاد فیصد انتخاب شدگان در ولایات و شصت فیصد کسانی که در کابل به عضویت پارلمان انتخاب گردیده اند کسانی میباشند که با دسته های مسلح و نظامی رابطه و پیوند نزدیک داشته اند. برخورد بدینسان یکی از موارد بس مهمی نقض اساساتی را می‌رساند که دولت سازی افغانستان میانبایستی بر آن متکی ساخته میشده بویژه که در ماده هفتم قانون اساسی از حراست حقوق بشر دم زده شده است اما با کنار رفتن از تطبیق عدالت انتقالی در افغانستان در واقع مدافعین حقوق بشر به نقض آن برون شده اند.

گذشته از آن هر دولتی با تأمین امنیت استقرار دموکراسی و رفاه اجتماعی میتواند سند مشروعیت خود را بدست آرد ولی دولت کنونی افغانستان از بدست آوردن این سند فرسخ ها فاصله دارد.

باری هنگام حمله اتحادشوروی بر چکوسلواکیا بر ژنرف سرمنشی حزب کمونیست و رئیس دولت شوروی اعلام داشته بود که کشورهای سوسیالیستی در درون خویش حاکمیت محدود دارند. هر زمانیکه کشوری در چنگک و ابستگی کشوردیگری افتد چه در درون نظام « سوسیالیستی» باشد یا با دموکراسی، حاکمیتش محدود است. وقتی دامنه حاکمیت محدود شد دیگر صحبتی از استقلال و حق خود ارادیت در میان نیست امروزه با موجودیت ۵۰ هزار عسکر خارجی

۱۲۸ صفحه ۲۰۰۸ گزارش سازمان اکتفام جنوری سال ۱۳۸

۱۲۹ Gerlinde Gerber: Die Neue Verfassung Afghanistan Verlag Schilrt 2007

در افغانستان کاملاً پیداست که حاکمیت افغانستان کاملاً نقض می‌باشد گذشته از آن دولت افغانستان از اعمال حاکمیت بر یک بخش قلمرو و انکسور حال پنج فیصد باشد یا یازده و یا به قول بعضی از سازمان های امدادی تا پنجاه فیصد عاجز می‌باشد حتی اگر این موارد کاملاً برجسته و چشمگیر هم بسبب اراده به اصطلاح جامعه جهانی در پرده اغماض گذاشته شود باز هم دولت ملزم به انجام یک رشته مکلفیت ها و تعهدات است حتی اگر دولت مستقل و غیر وابسته هم باشد اگر در برآوردن آن قاصر و ناتوان از آب درآید سند مشروعیت خود را از دست می‌دهد.

ناتوانی دولت در تأمین و تداوم مشروعیت :

تأمین امنیت یکی از اساسیترین شرط مشروعیت یک دولت است کشوری که مردمش نتواند در امنیت زیست کنند دولت آن نمیتواند ادعای مشروعیت داشته باشد سازمان ملل متحد حدس میزند که در سال ۲۰۰۶ در افغانستان میزان رویدادهای قهرآمیز که محل امنیت بوده بین ۲۰ تا ۳۰ فیصد بالا رفته است جنگها و منازعات در سال ۲۰۰۷ جان ۸۰۰۰ هزار نفر را گرفته است در حالیکه تعداد تلفات در سال ۲۰۰۶ به چهار هزار نفر میرسیده در سال ۲۰۰۷ حداقل ۱۴۰۰ نفر غیر نظامی کشته شده اند بین ۵۰۰ تا ۶۰۰ نفر آنها در اثر عملیات که بوسیله عساکر بین المللی و افغانی برای افتاده بقتل رسیده اند. بنابر سنجش ملل متحد در اثر جنگهای اخیر ۸۰ هزار نفر در جنوب افغانستان محل سکونت خود را ترک گفته آواره شده اند.^{۱۳۰}

وقتی فوکویاما بدین باور رسیده باشد که معارضه جنگسالاران و جنگهای طالبان مشروعیت دولت کرزی را زیر سوال برده^{۱۳۱} دیگر نیاز به پرسش در این رابطه احساس نمی شود. پروفیسور مارک هرالد در بخش سوم مقاله اش تحت عنوان «افغانستان فضای خالی» می نویسد که هرچند که مطبوعات مغرب زمین از کرزی به عنوان دولتمدار شیک پوش تعریف و تمجید میکنند اما مردم افغانستان میدانند که رئیس جمهور او نیست طیاره های B52 رئیس جمهور می‌باشد.^{۱۳۲}

¹³⁰ -Oxfam: Afghanistan: Development and humanitarian Priorities. January 2008
Page 16

¹³¹ Fukuyama : Staaten Bauen-page 135

¹³² Marc W. Herold : Afghanistan Empty Space, Part 3

ما تا اینجا صرف پیرامون امنیت ملی صحبت کرده ایم حال آنکه بعد از نیمه دهه نود هنگامیکه صحبت از امنیت در میان باشد منظور محضا امنیت ملی نمیباشد، بلکه مراد امنیت بشری است. پایه و اساس امنیت بشری را رشد و تکامل فرد بار میآورد. امنیت ازین دید ابعاد وسیع و گسترده پیدا میکند دیگر امنیت تنها به این مفهوم که جلو ورود قهر در حریم خصوصی انسان گرفته شود بکار نمیآورد. بلکه این اعتبار را پیدا مینماید که انسان از مجموع تشاویش و ترسهایش در امان نگهداشت. بموجب این برداشت نوین از امنیت کشوری بهره مند از امنیت خوانده میشود که شهروندانش فارغ از ترس قحطی گرسنگی بیماری بیدارویی و بیسوادی بسربرند این ترس دامنگیرشان نباشد که فردا دچار گرسنگی و کمبود مواد غذایی میشوند. ولی در افغانستان واقعیت معکوس آنست که به اساس سنجش سازمان مواد غذایی و خوراکی جهان در سال ۲۰۰۷ ۴/۵ میلیون انسان به کمبود مواد غذایی مبتلا بوده اند از هر ۵ طفل که چشم بجهان میکشاید یکی قبل از آنکه پایه پنج سالگی بگذارد تلف میشوند از هر ۱۰۰ هزار مادر ۱۶۰۰ تن شان بر سر تولد فرزند خویش از بین میروند این رقم تلفات مادران هنگام وضع حمل در جهان بی سابقه میباشد. در روستاها ۵۰ فیصد مردم بیکار اند.^{۱۳۳}

دولتی که در طول شش سال ۱۵ میلیارد دالر کمک دریافت داشته ولی هنوز هم ۴/۵ میلیون از شهروندانش به کمبود مواد غذایی گرفتار بوده و ۵۰ فیصد آنها بیکار هستند چگونه میتواند ادعا نماید که از مشروعیت برخوردار میباشد.

حتی اگر امنیت بشری را از نظر بیندازیم و تنها امنیت ملی را در نظر بگیریم وقتی سالیانه هشت هزار نفر در جنگ تلف میشوند و یازده فیصد خاک از حیطه کنترل دولت برون باشد سخن زدن از دولت مشروع دشوار خواهد بود. در کنفرانس پترزبرگ دولت افغانستان ملزم گردانیده شده بود که سلاح را جمع آوری کنند و ملیشه ها را که رقم شان ۶۰ هزار حدس زده میشده در جامعه مدغم سازند و بزندگی عادی برگردانند. بگونه ای که در اردوی ملی جذب شوند و یا با یاد دادن شغل و حرفه ای در جامعه برای شان جای پای و محل کار پیدا گردد.

برای نیل بهمین غایت جاپان ۳۰ میلیون دالر را در اختیار گذاشت در گزارش که پیرامون کار گروه خلع سلاح غیر قانونی بتاريخ ۲۹ جون سال ۲۰۰۷ در صفحه انترنتی Afghanistan Online انتشار یافته آمده بود که

¹³³ Ibid: Oxfam

دولت تا آن زمان صرف ۷۰ هزار قبضه سلاح سبک و سنگین را جمع آوری کرده اما حدس زده میشود که در شمال تا یک میلیون قبضه سلاح دست به دست میگردد بهمین سبب بازار تازه قاچاق سلاح به میان آمده قیمت یک میل AK در شمال افغانستان ۲۰۰ دالر و در جنوب ۴۰۰ دالر میباشد بهمین سبب قاچاق سلاح از شمال به جنوب در جریان میباشد تعداد سلاحهای موجود در افغانستان نه میلیون قبضه خوانده شده است.

گذشته ازان ملیشه ها به جای آنکه در اردو جذب شوند به دستگاه پولیس که محل رشوه ستانی و مواجه شدن مستقیم با مردم است روی آورده اند. اینها در واقع با حفظ وفاداری به جنگسالار سابق خود را به دستگاه پولیس چسبانده اند در ولایت کندهار که ساختار قومی هنوز بیشتر نفوذ دارد جنگسالاری بهمان وضع پیشین خود مانده. اما در ولایت کندز که ترکیبی از اقوام مختلف میباشد جنگسالاران و ملیشه ها بیشتر دستگاه پولیس را تصاحب کرده اند. برخی از آنها حتی به تأسیس شبکه های جنایت پیشگی دست زده به آدم ربایی و رهنمی مشغول اند. و یک بخش شان هم در تصدی ها و شرکت های امنیتی که بوسیله قراردادی های امریکایی در افغانستان بکار انداخته شده اند مشغول انجام خدمات امنیتی میشوند.^{۱۳۴}

Robin در مقاله خود از جنرالی که قبلا از جنرالهای بنام مجاهدین بوده و اکنون همراه با ملیشه های خود در یک شرکت امنیتی تکزاس در افغانستان کار میکند نیز نام میبرد.^{۱۳۵} بدینسان دیده میشود برنامه خلع سلاح سازی که در «دولت سازی جدید» مجامع بین المللی ویا بهتر بگویم در نظام جدید سامان دادن قدرت سرمایه داری نقش بس مهم دارد علی الرغم قبول هزینه مالی هنگفت برای آن در افغانستان ره بجای نبرده است اهمیت همین موضوع را ازینجا میتوان درک کرد که در کنفرانس پول دهندگان لندن منعقد شده سال ۲۰۰۶ باز بران تأکید صورت گرفته بود.

حکومت افغانستان در مبارزه بر ضد تریاک و قاچاق مواد مخدر که در جهان یکی از موارد بس مهم اثبات حقایق آن میباشد نه تنها ره بجای نبرده بلکه همه ساله دچار افت میگردد.

افغانستان در تولید تریاک قریب در راس قرار دارد نود و سه فیصد تریاک جهان در افغانستان تولید میگردد در مورد میزان تولید آن احصایه های مختلفی که از ۷۰۰۰ تن تا ۹۰۰۰ تن میرسد داده میشود. در سال ۲۰۰۷ در

¹³⁴ Conrad Schetter the Local Security Architecture in Afghanistan

¹³⁵ Barnett-Rubin - Saving afghanistan foreign Affairs January and February 2007

افغانستان ۱۹۳ هزار هکتار زمین کوکنار کشت گردیده این رقم در مقایسه با سال قبل ۲۰ هزار هکتار بیشتر می باشد.^{۱۳۶}

دردوران طالبان تولید تریاک به ۱۸۰ تن پائین آورده شده بود بنابر نوشته محمد رضابهرامی سابق سفیر ایران در افغانستان در سرزمین هندوکش پنجملیون نفر بطور مستقیم از طریق دخیل بودن در کشت و زرع کوکنار تا تولید و خرید و فروش آن امرار حیات میکنند یعنی که ۲۵ فیصد مردم از همین راه تامین معیشت مینمایند باز به قول آقای بهرامی درآمد حاصل از تریاک در افغانستان و منطقه سه میلیارد اما در بازارهای جهانی ۱۵۰ میلیارد می باشد.^{۱۳۷} دهقانان از هر هکتار زمین که در ولایت هیرمند تریاک کشت میکنند ۵۴۰۰ دالر امریکایی بدست میاورند اگر همین اندازه زمین را گندم بکارند پولی را که از بابت فروش گندم میتواند به دست شان برسد ۵۴۰ دالر امریکایی خواهد بود.^{۱۳۸}

میدان داد و ستد مواد مخدر بقدری فراخ است که از دهقان خرده پا گرفته تا حلقه های بالایی دولت همه در معاملات مواد مخدر دست دارند. پرو فیسور هرالد از قول وزیر مبارزه با مواد مخدر می نویسد که برخی از اعضای کابینه در معاملات مواد مخدر دست دارند. در حقیقت اقتصاد تریاک می رود که افغانستان را به یک کشور مافیایی که در آن اقتصادی بروکراسی درست سازمانهای مافیایی می افتد مبدل سازد.

بنابر سنجش ملل متحد حجم خرید فروش تریاک و هرویین بطور مجموعی در جهان سر به بین چهار صد تا پنجصد میلیارد دالر میزند. از این مبلغ وقتی در سال ۲۰۰۳ که میزان تولید تریاک افغانستان به ۳۶۰۰ تن میرسید پول فروش آن در بازارهای جهان بالغ بر ۷۹۰،۲ میلیارد دالر میشد.^{۱۳۹} در سال ۲۰۰۷ که میزان تولید تریاک افغانستان بین ۷۰۰۰ تا ۹۰۰۰ تن می باشد پول حاصل از فروش آن در بازارهای جهان چنانکه رضا بهرامی سفیر سابق ایران در افغانستان هم نوشته بالغ بر ۱۵۰ تا ۱۶۰ میلیارد دالر میگردد.^{۱۴۰} وبه قول میخائیل چوسوفسکی بعد از نفت دومین متاعی است که پول سر شار میاورد.^{۱۴۱} بنا بایستی معامله دارن آن دستگاه دولت را قبضه کنند، سیاست و

¹³⁶ UNITED NATIONS Office on Drugs and Crime: Afghanistan - opium Winter Rapid Assessment Survey February 2008

¹³⁷ <http://www.cursor.org/stories/empty-space4.html>

¹³⁴ -THE SENLIS CoUNCIL : Hemand At War London 2006 Page

¹³⁵ <Http://www.globalresearch.ca/articles/CHO404A.html>

¹⁴⁰ ترجمانی پرونده افغانستان : نوشته محسن رضا بهرامی سابق سفیر ایران در افغانستان از انتشارات پیام مجاهد ایران

¹⁴¹ Ibid <http://www.glbaresearch>

اقتصاد حتی فرهنگ را در دست خود گیرند و ملتی را از کودکی معتاد به تریاک و هرویین بار آورند.

مضاف بر آن درجانب طالبان پول حاصل از معاملات مواد مخدر که منبع اصلی تامین مالی و مصارف جنگ میباشد به مبارزه سیاسی بر سر دهقانان خرده پا بخصوص در ولایت هیرمند نیز مبدل گردیده است تو ضح اینکه:

در سال ۲۰۰۷ دولت برای تخریب هر جریب مزارع تریاک در آن ولایت مبلغ بین سه تا چهار هزار افغانی پرداخت میکرد دهقانانی که پول رشوه به پولیس مبارزه با مواد مخدر را نداشتند مزارع کوچکتر شان تخریب میشد اما آنهایی که میتوانستند رشوه بدهند در امان میماندند طالبان بحمايت دهقانانی که پول رشوه نداشتند برآمدند همین برخورد نادرست پولیس مبارزه با مواد مخدر که امریکا برای آموزش آنها ۵۰ میلیون دالر مصرف کرده باعث شد که دهقانان خرده پا بصوب طالبان کشیده شوند.

تنها پولیس مبارزه با مواد مخدر در اخذ رشوه سرگرم نیستند بلکه قوماندان های امنیتی مناطق کشت کوکنار و لغ خاصی به اخاذی دارند بارنت روبین در همان مقاله که ما از آن یاد کرده ایم مینویسد که یک قوماندان امنیه برای اینکه در منطقه ای مقرر شود که در آن کشت تریاک رواج دارد در مقابل شش ماه ماموریت در همچو منطقه حاضر است صد هزار دالر رشوه بدهد^{۱۴۲}.

دولت کرزی در پدید آوردن شفافیت که امروز یکی از شرایطی دولتهای سالم انگاشته میشود و پیوسته طرف خواست و تاکید بانک جهانی و کشورها و سازمانهای میباشد که به افغانستان پول میدهند ناتوان و قاصر از آب درآمد است و امروزه در سطح جهانی از بزرگترین معضلات آن بحساب میاید رشوه ستانی نه تنها از پائینترین سطح مامورین دولتی شروع میگردد بلکه تا سطوح بالایی آن رسیده تابدان حد که پارلمان در مباحثات رای عدم اعتماد بر بعضی از وزرا یکی از فقره مهم دال بر عدم اعتماد را رشوه ستانی میخواند گذشته از آن NGO ها و موسسات بین المللی بی محابا به حیف و میل پولهای امدادی مصروف اند بسیاری از تصدیهای خارجی بخصوص آنهایی که از راه دور و در از امریکا آمده اند از حکومت افغانستان سفارش ها و معاش های ملیونی را دریافت میدارند.

مجله شپیگل آلمان در شماره سیزدهم سال ۲۰۰۵ خویش تحت عنوان «نابود شدن میلیاردها» پول مینویسد سازمانهای امدادی بین المللی در سرزمین هندوکش مثل اینکه معدن طلا را کشف کرده اند.

¹⁴² Barnett-Rubin: Saving Afghanistan

به William Strong از اهالی کالیفورنیا این توفیق دست داده که در افغانستان یک کارک ۳۰ میلیون دلاری را بدست آورد مجله شپیگل علاوه میدارد:

که در شمال کابل با چندین تن همکارانش زندگی میکند. ماهیانه ۱۲ هزار دالر کرایه میدهد از طرف حکومت کابل کار سروی افغانستان و تثبیت مالکیت ها بدو سپرده شده است تصدی رقیب وی Bearin Point در کابل که یک تصدی مشورتی میباشد و تا سال ۲۰۰۵ موفق شده بود که ۷۰ تن مشاور را به افغانستان بفرستد مبلغ صد میلیون دالر راحق الزحمه دریافت داشته است یکتن از همکاران شرکت مشورتی انگلیسی برای هشتاد و هفت روز ۲۰۷ هزار دالر دریافت نموده و یکی دیگری برای ۲۴۱ روز کار ۲۴۲ هزار دالر معاش گرفته است.^{۱۴۳}

در کشوری که بین ۶۰ تا ۷۰ فیصد مردمش به روزانه یک دالر زندگی ۲۸۰ هزار مامور و مستخدم دولت به ماهیانه ۵۰ دالر امرار حیات میکنند اما ۵۰ هزار کارمند و مامور انجوها و سازمانهای امدادی ماهیانه بیش از هزار دالر معاش میگیرند.^{۱۴۴}

پرداخت این مبالغ هنگفت حق الزحمه و یا معاش آنها برای کارهای مشورتی از بی مبالاتی عمیق دستگاه دولت حکایت دارد این پول ها که از مدرک کمک های جهانی که در این میان سر به ۱۵ میلیارد میزند پرداخت میشود روزی باید نسل های متعدد افغانستان جان بکند تا اصل و سود آنها واپس پرداخت کنند. گذشته از آن دولت کرزی بجای آنکه بر دستگاه پولیس افغانستان که در این میان ادعا میشود تعداد شان به هشتاد هزار میرسد تکیه کند تصدی های امنیتی را که بین سالهای ۲۰۰۴ تا ۲۰۰۵ شمار آنها به ۵۹ تصدی خصوصی امنیتی میرسد اجازه کار داده است.

یک گروه کار که وظیفه داشته گزارشی را در این مورد به ملل متحد ارائه بدهد نگاشته که گارد های خصوصی امنیتی که سخت مسلح میباشد نه افراد غیر نظامی اند و نه هم افراد جنگنده اند اینان یک نوع جدید عساکر مزدور را بار میاورند همین گروه کار هوشدار داده که افراد آنها در قسمت نقض گردانیدن موازین حقوق بشر میتوانند مسولیت داشته باشند.^{۱۴۵}

تعداد افراد تصدی های امنیتی در افغانستان ده هزار نفر حدس زده میشود. ۱۲۰ تن آنها را تنها تصدی Armour انگلیسی به افغانستان آورده است

¹⁴³ Der Spiegel 26-03-2005/115-18

¹⁴⁴ -<http://www.cursor.org/stories/emptyspace4.html>

¹⁴⁵ Sarah Meyer : Security Companies in Afghanistan - index research - Nov. 2007

حد بالایی معاش که به آنها پرداخت می‌گردد روزانه ۷۵۰ پوند استرلینگ
میباشد.^{۱۴۶}

رئیس دولت و یا حکومتی که منابع مالی و مادی تخنیک‌گرا به
باد فنا میدهد بر دستگاه امنیتی و اردوی خویش تکیه نداشته باشد چگونه میتواند
ادعای مشروعیت بنماید.

سازمانهای بین‌المللی نه تنها بخاطر حریف و میل کردن پولهای امدادی
طرح دولت سازی جامعه جهانی را که در لاف‌ها همکاریهای بین‌المللی اهداف
استراتژی آینده خود را پنهان داشته اند به ناکامی منجر می‌سازند بلکه بسبب
تکتازی‌ها و خودسریهای خویش نیز «دولت سازی» با این شکل و شمایل
راتیری می‌سازند که در هوا رها میشود.

PRT یا تیم بازسازی ایالتی و یوناما نمایندگی سازمان ملل متحد در
افغانستان بطور مثال در ولایت کندز از مراکز اداری خود تبعیت میکنند آنها
بگونه رفتار می‌نمایند که تو گویی خود دولت میباشند با برخورد بدینسان مسلماً
که دولت افغانستان منشاء اثر بودن خود را از دست میدهد.^{۱۴۷} در شهر کابل
موتروان‌ها و مردم از بلاک‌های سمنتی که برای امنیت سفارتخانه و موسسات
خارجی در کنار سرک‌ها گذاشته شده به ستوه آمده بودند شکایت مردم به
کرزی رسید رئیس جمهور فرمان داد که آنها را پس کنند به فرمان کرزی کسی
به اندازه پیشیزی هم ارزش قایل نشد.^{۱۴۸}

هنگام حمله آمریکا بر افغانستان در پهلوی این موضوع که افغانستان در
دوران طالبان به پناه‌گاه افراد القاعده مبدل گردیده این واقعیت که حقوق زنان
را لگدمال کرده و با آنها رفتار غیر انسانی کرده اند نیز مطرح شده بود. بهمین
لحاظ ادعای گردید که برای زنان که نیمی از جامعه افغانی را می‌سازد بانیستی
حقوق لازم و شانسته انسانی و بشری مدنظر گرفته شود.

برای نیل بدین غایت در استانه حمله آمریکا بر افغانستان و بر انداختن
رژیم طالبان نخست Laura Bush بانوی اول آمریکا همراه با Cherie Blair
همسر صدراعظم انگلستان فریاد همبستگی با زنان افغانستان را بلند
کردند. پس از آنها سناتورهای جمهوریخواهان و به دنبال آنها دک‌چینی معاون
رئیس جمهور و دونالد رمز فیلد وزیر دفاع آمریکا در ملای عام از پایمال شدن
حقوق زنان افغانستان و بدست آوردن حق آنها سخن گفتند.

¹⁴⁶ Ibid¹⁴⁷ Heinrich Böll Page - 15 - و همچنان گزارش بنیاد هاتریش بول.¹⁴⁸ [Http://www.cursor.org/stories/empty_space4.html](http://www.cursor.org/stories/empty_space4.html)

بدون هیچ مجامله در دوران طالبان بر زنان که همواره تحت ستم مضاعف قرار دارند سنگین ترین ستم روا داشته شد اما تاریخ مبارزه زنان برای نیل به تساوی حق زن و مرد هرچند که از بالا بوده اما به گونه که حامیان حقوق زنان افغانستان حالا وانمود میسازند از زمان طالبان آغاز نمیشود.

چنانکه همه میدانیم افتخار مبارزه برای تساوی حقوق زن و برجیدن چادری به امان الله خان برمیگردد و برای این پیکار بهای گزافی را پرداخت زیرا در بر شمردن علل سقوط سلطنتش یکی از عوامل بس مهم و عمده همین تلاش او برای تساوی حقوق زنان به حساب میاید.

بنابر صحبت شفاهی با استاد لطیف ناظمی نخستین مکتب زنانه در دوران ظاهر خان در سال ۱۳۱۵ و یا ۱۳۱۶ تاسیس شده بود، بار دوم به برداشتن چادری محمد داوود در زمان صدارت خویش اقدام کرد و برای نیل بدان در کند هار به قهر و خشونت شدیدی هم متوسل گردید در سال ۱۳۴۰ در پوهنتون کابل دختران و پسران در چوکی های درسی در کنار هم نشستند. شاید نخستین زنی که به خاطر شغل خویش در دور دوم داو طلبانه به برداشتن چادری پرداخته باشد فوزیه دختر جوانی بوده باشد که در شرکت اریاتابین سالهای ۱۳۳۸ و یا ۱۳۳۹ به کار استیوردستی شروع کرد و در همان سال ها دریکی از پرواز طیاره اریانا به بیروت که طیاره سقوط کرد فوزیه هم هلاک شد، در دهه قانون اساسی زنان هم در پارلمان حضور داشتند و هم عضو کابینه بودند در دوران تجاوز شوروی که اکثریت مردان یابه جنگ برده شدند یا فرار کردند کار های اداری و تدریس در مکاتب بدوش زنان تکیه کرده بود تا بدان حد که بیش از نیم از محصلین پوهنتون کابل را که شمارش را هفت هزار خوانده اند دختران بار میاوردند. با آغاز زمامداری مجاهدین ستاره بخت زنان هم روبه افول گذاشت تا آنکه در دوران طالبان در تاریکی محض قرار گرفت ولی زنان شوریده در همان روزگار سیاه هم دست از پیکار نکشیدند تدریس در منازل یکی از موارد قابل ذکر مبارزه ان زمان میباشد.

ازادی زنان یک ارزش مجرد نیست این ازادی در متن رهانشدن از چنگال دشواری های اقتصادی جای دارد ازادی اقتصادی هم مختص به زن و یا مرد نمی گردد در این قسمت هر دو در یک زنجیر که همانا ناتوانی اقتصادی است بسته اند، زنی که شوهرش ازبام تا شام جان بکند و تا قرص نانی را بدست آورد ازادی پوشیدن و یانه پوشیدن چادری کدام مشکلش را نمیتواند مداوا کند، اگر مراد از ازادی زنان رسیدن عده انگشت شمار به امتیازات اجتماعیست و یابه قول پروفیسور هرالده اگر هدف از ازادی زنان تبلیغ دایر شدن، کورس های موتروانی و آرایش مود و لباس است. در ان صورت از بیش از نیم نفوس

افغانستان بدون شبهه که عده قلیلی از زنهای افغانستان به آزادی رسیده اند. بویژه که زنان برخوردار از امتیاز در هر دور و زمان وجود داشته، مگر بی بی حلیمه همسر امیر عبدالرحمن خان وقتی به تفریح ویا اسپ سواری میرفت جمعی از زنان دور و بر دربار او را همراهی نمیکردند؟

تصور میکنیم که در قسمت آزادی زنان در افغانستان بیشتر این دید پروفیسر شومپتر و دال که مادر بخش پولیاریخی از ان یاد کردیم صدق میکند که زنان ان ذخیره رای دهندگان ویا باز بگفته اندو «توده های عقبمانده» اند که صرف به درد انتخاب کردن نخبه گان سیاسی میخورند تا هر چهار یا پنج سال یک بار به پای صندوق های رای بیایند و رهبران نخبه اعم از زن و یا مرد را انتخاب کنند و بس. همین رفتن به پای صندوق رای نیل به آزادی است.

مع الوصف سازمانهای Young Leaders و Women and Politic که در افغانستان گویابه حل معضلات زنان مصروفند، تصورشان از زنان آگاه و روشن همان زنانی اند که یا در گذشته ها به تحصیل پرداخته چیزی آموخته بوده اند ویا آنهایکه در دوران مهاجرت در مغرب زمین وسایر کشور های به آگاهی نسبی ادعای تساوی حق زن بامردان رسیده اندو یا چنانکه اندکی قبل یاد کردیم زنانیکه کورس آموزش ارایش عصری را تمام کرده ویا از کورس موتر وانی فارغ گردیده، لایسنس گرفته و در مطبوعات غرب بویژه امریکا در مورد شان غوغا برپا داشته انداینان با بودن همین زنان میخواهند در مطبوعات و پارلمان افغانستان نفوذ کنند. از نحوه زیست نود درصد زنان افغانستان که در روستاها زندگی میکنند واسیر روابط وسنت های پیچیده و مغلط اجتماعی اند اطلاع ناقص وناچیز دارند آنها تا حال ازین گره کور که چرا خودسوزی زنان در افغانستان فزونی یافته و بار فشار بدوش زنان تا کدام حد است که آنها مجبور میشوند بدینگونه دلخراش که تا حال در تاریخ خودکشی های جهان کمتر سابقه نداشته دست به خودکشی میزنند. اگر به رقم خودکشیها از طریق خودآتش زدن توجه شود نشان میدهد که از مشکل زنان افغانستان نه تنها کاسته نشده بلکه فزونی یافته است. حقوق زنان جزء حقوق بشر است این حامیان حقوق بشر وقتی در جنوب افغانستان هنگام تلاشی و خانه پالی ها زنان غرق در وحشت اضطراب میگردند بویژه پارلمان نشینان چرا لب به سخن نمی کشایند.

بنا تازماتی که جامعه دستخوش تغییرات بنیادی نگردد بویژه جوامع که از لحاظ اقتصادی و اجتماعی سخت عقبمانده است و در بند سنتهای گونا گونی بسته است و تقریبا مدت نودسال پیکاری که برای تساوی حقوق زنان ازبالا صورت گرفته بفرجامی نرسیده احقاق حقوق زنان بطور مجرد و جداگانه کمتر میتواند تحقق پیدا کند. شیوه فکری زن زر وزمین را که در نهاد جامعه افغانی

بمثابه منهیات درآمده بوسیله مردان و زنان در یک روند دگرگون سازمانی
عوض کرد. با تعیین نصاب و شمار بیشتر نمایندگان در پارلمان نمیتوان جلو
خودسوزیها را گرفت .

طرح استراتژیک راکه نظام سرمایداری بیشتر تک قطبی شده در نخستین سالهای سده بیست و یکم جهت پخش سیطره و سلطه خویش بر جهان طرح ریخته و اشاعه دموکراسی راشالوده ایدیولوژیک آن قراردادده و قرعه آغازش راهم بنام افغانستان زدند با وجود در دقیقه ۶۲ هزار دالر مصرف نظامی برای امریکا تاحال آنچنانکه مد نظر بوده ره بجای نبرده است .

در این استراتژی جهانی افغانستان بمثابه تخت پرش جهت تصاحب منابع عظیم نفت و گاز و بازارهای آسیای میانه و جنوبی که شرکتهای نفتی امریکا و در راس ان UNOCAL که تا سرحد پدید آوردن طالبان وابقا انها در مقام زمامداران افغانستان پیشرفتند و همچنان برج ترصد و نظارت بر دو کانون جدید سرمایدار هند و چین و رقیب پر خاشگر چون روسیه که درصدد است از گروه شانگهای وزنه متقابل در برابر پیمان ناتو بسازد و قراردادستن در مجاورت چهار قدرت اتمی موجودهند چین روسیه و پاکستان و پنجمی ایران که در حال شدن میباشدشخصیص گردیده است برای نیل بدین غایت در نظر میباشد که در افغانستان دولت حرف شنوی بوجودآید تا امریکا مجاز باشد که ده هزار عسکر خود را در دو پایگاه اصلی بگرام و کندهار و ۱۴ پایگاه خرد و فرعی^{۱۴۹} مستقر نگهدارد نمونه حرف شنوی همچو دولت در قضیه شناسایی رسمی کوزوو به خوبی به مشاهده رسید هنوز امریکا سر خود را به عنوان اشاره مثبت تکان نداده بود که وزارت خارجه افغانستان کوزوو را بی انکه کوچکترین محاسبه دیپلماتیک به عمل آمده و منافع افغانستان سنجیده شده باشد چون شناسایی کوزوو را امریکا صلاح دیده بود لهذا دولت کرزی باید فوراً بدان اقدام میورزید. مگر نه این است که برای سرپا نگهداشتن دولتی بدین سان تا حال قریب ۱۵ میلیارد پول مصرف کرده اند. و بمنظور تامین امنیت آن ۵۰ هزار عسکر خارجی بخدمت گماشته شده اند.

نتایج که در طول هفت سال چه در عرصه آزمایش ناتو در مقام بازوی جدید نظامی و یا دولت سازی و ملت سازی که از ان بدست آمده شکست تلخی اور میتواند باشد.

دامنه بی امنیتی از روستاهای جنوب بشهر کابل کشیده شده شعله های خانمانسوز جنگ حتی میروود که در شمال بالنسبه آرام هم زبانه کشد، کشت

¹⁴⁹ Marc W. Herold : Afghanistan Empty Space

کونار وقاجاق تریاک افغانستان را به یک کشور مافیایی شدن تهدید میکند بیکاری گریبان ۵۰ فیصد مردم را گرفته و فساد اداری و اقتصاد خویش خوری بیداد میکند. پروژه «ملت سازی» از برون بجای آنکه وحدت ملی را ایجاد کند مردم افغانستان بصوب غوطه و رشدن در بحر تفرقه قومی و گروهی میراند.

تضاد و تناقض های راکه در کنفرانس پترزبرگ عمدا پیش آوردند و بر قانون اساسی نهادینه ساختند امروزه ازینجا هم میتوان دریافت که قوه مقننه و اجراییه در سایه همدیگر سنگ می‌کوبند و قانون اساسی راه رگس که دست بالا پیدا میکند به زعم خود تعبیر مینماید. روش و رفتار بدین سان بدون هیچگونه مجامله بر عدم موفقیت در استوار ساختن یک دولت پویا و کارده گواهی میدهد.

Barnett Robin که همواره به افغانستان سفر میکند در مقاله یاد شده که بخش آن بمشاهدات و گزارش سفری او تعلق می‌گیرد مینویسد در کندهار با هر قشر و طبقه مردم افغانستان اعم از روسای قبایل تا دست فروشان روی بازار که صحبت شود مایوس اند و امید بدان ندارد که از دست این حکومت کاری ساخته باشد البته این بدان معنی نیست که کس به طالبان دلبستگی نشان میدهد تجربه تلخی راکه بین سالهای ۱۹۹۴-۲۰۰۱ بار رژیم طالبان نموده اند ذوق هر نوع دلبستگی به طالبان را از آنها گرفته است.^{۱۵۰}

دموکراسی چنانکه قبلا هم گفتیم یکی از دستاورد های شگرف بشریت است مشروط بر اینکه مراد از پخش و اشاعه آن نایل آوردن انسان به نظام سالم سیاسی باشد به مردم فرصت داده شود که فرآخورد درک خویش در پی برپایی آن بیرون شوند. تا زمانی که مردم حال در هر سطح رشد اقتصادی خویش که باشند مهر تائید خویش را بر آن نزنند به زور و ضرب نظامی و حمایت بیدریغ مالی و بسیج کردن هزارها نهاد مدنی و سازمانهای غیر دولتی و یا به قول کیلان با گذاشتن تفنگچه به شقیقه مردم شاید بتوان دموکراسی را در پیکره یک جامعه پینه زد ولی در بهترین صورت آن همان شیوه دست بدست شدن قدرت در میان حلقه محدودی از نخبگان که نظام سرمایه داری برای سامان بخشیدن امور خویش به آنها نیاز دارد خواهد گردید چنانکه در برازیل علی الرغم تلاش هایکه بعد از جنگ دوم جهانی برایش صورت گرفته تا حال نتوانسته نمونه کشور دموکراسی در امریکای لاتین شود.

دموکراسی متکی بر ساختارهای جامعه مدنی و سازمانهای غیر دولتی که از خارج بمدد تدریق میلیاردها دالر پول سرپا نگهداشته میشود به همانسان که

¹⁵⁰ Barnett-Rubin - Saving afghanistan foreign Affairs January and February 2007
Page 59.62

تاحال در بوسنیا هایتی و تیمور شرقی ره بجای نبرده اند در افغانستان هم نمیتوان انتظار به بار نشستن انرا برد.

دموکراسی بشرکت منکران دیروزیش که از چپ و راست بر دموکراسی شمشیر میکشیدند و امروزه از هواداران پروپا قرص ان شده اند و بازر در صورت نبود عدم حضور طبقات و اقشاری که از مدافعین واقعی دموکراسی میباشند سرنوشت دموکراسی در بهترین صورت آن همان شیوه تعویض قدرت خواهد بود که بوسیله آن زورمندان بین خود بر سر قدرت درگیر خواهند بود و ۹۰ فیصد مردم کماکان در دوری و بی تفاوتی در برابر دموکراسی بسر خواهد برد دموکراسی زمانی میتواند از پشتیبانی بی شائبه مردم برخوردار گردد که در آزادی ملی ریشه داشته باشد مراد از آزادی ملی نیل به آزادی برای تعیین حق سرنوشت و رقم خوردن آزادانه مقدرات سیاسی جامعه بدور از هرگونه تعقیدات و اجبار های اقتصادی ملی و بین المللی میباشد رسیدن بدین غایت هم در صورتی مقدور میباشد که شهروندان همچو جامعه از مزایای عدالت اجتماعی که پایه اساسی انرا تساوی نسبی اقتصادی و اجتماعی بار میاورد بهره مند باشد. دموکراسی بدون آزادی ملی و آزادی ملی بدون عدالت اجتماعی ره سپردن در صحرا به دنبال سراب است بنابراین مدافعین واقعی دموکراسی تا رسیدن بدین مرز است که بانیستی کوله بار دموکراسی را بدوش حمل کنند نه اینکه در مقام مبارزین و مدافعین نیمه راه مردم را در سراب دموکراسی رها کنند و خود جبین در استان قدرت های بیگانه بگذارند و بر خلاف آنچه که باری ادعا میکردند به امید رسیدن به نان نوای دموکراسی پولیاریشی که ابعاد آنرا قبلا به نقل از دیدگاه های صاحب نظران اعم از چپ و راست بازگو داشته ایم دموکراسی واقعی جا زنند و یا به قول پروفیسور هرالد با این افسانه های تبلیغاتی طرف علاقه انسان که بچه ها باز کاغذ پران بازی میکنند کورس اموختن بازی گلف دایر گردیده ارایشگاه های زنان از رونق برخوردارند ساکنین عصری مدرن شهر با تلفون های همراه یادستی باهمدیگر صحبت مینمایند چادری ها برچیده شده و بازار فیشن های غربی گرمی گرفته خواننده روزنامه ای یا بیننده و شنونده رسانه های گروه تلوزیون و رادیو را قانع ساخت که افغانستان به یک کشور عصری و امروزی جهان مبدل شده است¹⁴⁴. مردم رابه خواب برند اینها همه ظواهر پر زرق و برقی اند که اشغال گران برای توجیه و حضور خود بدان نیاز دارند.

¹⁴⁴ - <http://www.cursor.org/stories/emptyspace4.html>



دموکراسی زمانی می تواند از پشتیبانی بی شایبه مردم برخوردار باشد که در آزادی ملی ریشه داشته باشد. مراد از آزادی ملی نیل به آزادی برای تعیین حق سرنوشت و رقم خوردن آزادانه مقدرات سیاسی جامعه بدون هرگونه تصفیدات و اجبارهای اقتصادی ملی و بین المللی می باشد. رسیدن بدین غایت هم در صورتی مقدور می باشد که شهروندان همچو جامعه از مزایای عدالت اجتماعی بار می آورد بهره مند باشند...

دموکراسی بدون آزادی ملی بدون عدالت اجتماعی، ره سپردن در صحرا به دنبال سراب است.



**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**